

به مناسبت سی و یکمین سالگرد انقلاب



مازیار رازی

صفحه ۵

تسلیم عبدالمالک ریگی و افشای فیلم حمله به کوی:
دو پرده از یک سیاست واحد

صفحه ۱۷

مصاحبه با رفیق رازی پیرامون اعتصاب عمومی

صفحه ۲۰

در دفاع از تنوری

صفحه ۲۲

به مناسبت ۸۶ مین سالگرد درگذشت لنین

صفحه ۳۰

سوسیالیسم و مذهب، نوشته لنین

صفحه ۴۱

گزارشاتی از اعتصاب کارگران تکل در ترکیه

صفحه ۴۴

پاکستان: پیروزی یک مارکسیست در قلمروی طالبان

صفحه ۵۷

گزارشاتی از دستگیری و آزادی سه فعال مراکشی

صفحه ۵۸

درس های اشغال کارخانه ریپابلیک در آمریکا

صفحه ۵۹

شمشیر ژنرال موتور بر سر کارگران آنتورپ

صفحه ۶۲

سال ۲۰۰۹: رکود و مبارزه طبقاتی

صفحه ۶۴

گزارشاتی از رویدادهای مهم آمریکای لاتین

صفحه ۶۷

Militant

اسفند ۱۳۸۸ سال سوم- دوره دوم- شماره ۲۹

پرايش مارکسيستهای انقلابی ايران



سرمقاله

ایران به کدام سو می رود؟

مازیار رازی

محمود احمدی نژاد، رئیس جمهوری ایران، در روز یازدهم فوریه، به مناسبت ۳۱ امین سالگرد "انقلاب اسلامی"، برای حامیان خود در تهران سخنرانی کرد. این تظاهرات دولتی به مناسبت سالگرد انقلاب ۱۳۵۷، که به روی کار آمدن جمهوری اسلامی ایران منجر شد، در حالی برگزار گردید که برای جلوگیری از تجمع معترضین به دولت، تدابیر امنیتی شدیدی در تمام سطوح شهر اتخاذ شده بود.

صفحه ۲

گزارشاتی از فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران

صفحه ۷۲



ایران به کدام سو می رود؟

مازیار رازی

محمود احمدی نژاد، رئیس جمهوری ایران، در روز یازدهم فوریه، به مناسبت ۳۱ امین سالگرد "انقلاب اسلامی"، برای حامیان خود در تهران سخنرانی کرد. این تظاهرات دولتی به مناسبت سالگرد انقلاب ۱۳۵۷، که به روی کار آمدن جمهوری اسلامی ایران منجر شد، در حالی برگزار گردید که برای جلوگیری از تجمع معترضین به دولت، تدابیر امنیتی شدیدی در تمام سطوح شهر اتخاذ شده بود.

درگیری هایی در قسمت های مختلف شهر میان نیروهای بسیجی، اطلاعاتی، لباس شخصی ها و مأمورین نیرو های انتظامی با هواداران اپوزیسیون، که اکثراً جوانان بودند، رخ داد. جوانان معترض تلاش می کردند تا صدای اعتراض و خواسته های دموکراتیک خود را مطرح کنند. پلیس در مناطق مختلف تهران با معترضین درگیر شد. تعداد زیادی از طرفداران افراطی دولت با باتون و گاز فلفل به جمعیتی که در اطراف مهدی کروی، یکی از رهبران اصلاح طلب، گرد هم آمده بودند حمله کردند و اجازه پیوستن او به جمعیت تظاهرکنندگان را ندادند. در همین زمان، احمدی نژاد برای بی اعتنایی به غرب، در سخنرانی خود اعلام کرد که ایران موفق شده است اورانیوم بیست درصد غنی شده را، خود تولید کند.

در شرایط سیاسی فعلی، چند نکته حائز اهمیت است:

بی ثباتی رژیم

شکی نیست که درگیری های سیاسی درونی از یک سو و همین طور ادامه اعتراضات مخالفین دولت از سوی دیگر، رژیم ایران را ضعیف، بی ثبات و آسیب پذیر کرده است. در واقع ابزارهای سرکوب رژیم، از پیش، مراسم روز سالگرد انقلاب ۱۳۵۷ را برنامه ریزی و اجرا کرد. طی چند هفته مانده به ۲۲ بهمن، نیرو های اطلاعاتی برای آماده سازی شرایط مناسب در روز

تظاهرات، صد ها تن از روزنامه نگاران مخالف و مستقل را دستگیر کردند. آن ها اکثر روزنامه های مخالف و دیگر رسانه ها، مانند وبلاگ ها را مسدود کردند و در نهایت از روز قبل از تظاهرات، برای سخت تر کردن ارتباطات و امکان سازماندهی نیروهای مخالف دولت و همچنین تحدید خبررسانی، سرویس اس ام اس موبایل ها و بخش اعظمی از اینترنت شهر را قطع کردند. در همین حال، دولت ایران با تعطیل اعلام کردن چند روز متوالی و تهیه اتوبوس، غذا و دیگر وسایل حمل و نقل، تا آن جا که می توانست نیرو های خودی را به تهران وارد کرد تا میدان آزادی را به تسخیر خود در آورد و شنوندگان کافی برای سخنرانی احمدی نژاد داشته باشد.



کاملاً مشخص است که یک رژیم با ثبات و قدرتمند به این شکل عمل نمی کند. تنها یک رژیم ضعیف و وحشت زده، که در بحرانی عمیقی فرو رفته، برای یادبود جشن روی کار آمدن خود دست به این حد از سرکوب می زند و حتی کار را به اعدام چند تن از دستگیر شدگان می کشاند.

وضعیت اپوزیسیون "اصلاح طلب"

تظاهرات ۲۲ بهمن در مقایسه با تظاهرات روز عاشورا، یک شکست برای اصلاح طلبان بود. تظاهرات قبلی (عاشورا) بسیار سازماندهی شده تر بود و مردم حتی تا حمله به نیرو های سرکوبگر نیز پیش رفتند. در حالی که در تظاهرات روز ۲۲ بهمن، تعداد تظاهر



۲۰۰۹، دومین باری که تظاهرات بسیار عظیمی در تهران برگزار شد، این جوانان بودند که رهبران اصلاح طلب را مجبور کردند از آن‌ها پیروی کنند و به خیابان‌ها بیایند. در واقع موسوی تظاهرات را لغو کرده بود، اما جوانان بر خلاف خواسته او به خیابان آمدند و او را مجبور کردند به خیابان بیاید. این اتفاق به کرات در آن دوره افتاد. موسوی و کروبی چندین بار تظاهرات را ملغاً اعلام کردند، اما وقتی متوجه شدند که مردم در خیابان‌ها حاضر شده‌اند، برای عقب نیفتادن از قافله، در میان آن‌ها حاضر می‌شدند یا بیانه‌ای می‌دادند. در واقع تا به این جای کار هم این مردم بوده‌اند که "رهبران اصلاح طلب" را به جلو هل داده‌اند. اما این رهبران تا حدی می‌توانند در مقابل این فشار از پایین دوام بیاورند؛ در نهایت آن‌ها یا زیر پای این جنبش له می‌شوند، و یا از جلوی آن کنار خواهند رفت.

برای صدها هزار تن از جوانانی که طی ماه‌های گذشته به خیابان آمده‌اند، اهمیتی ندارد که رهبرشان چه کسی است. نکته مهم برای آن‌ها این است که چه طور می‌توانند به خواسته‌ها و اهداف نهایی‌شان برسند. در واقع آن‌چه جوانان در حال حاضر انجام می‌دهند این است که از این رهبران فعلی برای رسیدن به خواسته خود استفاده می‌کنند. بنابراین رهبران فعلی در صورت مقاومت در برابر جریان اعتراضی، و یا رفتار بر خلاف جهت آن، عوض خواهند شد.

واضح است که برای رسیدن به خواسته‌های جنبش، باید شاهد حرکت جوانانی که هم مخالف احمدی-نژاد خامنه‌ای هستند و هم در اپوزیسیون با اصلاح طلبان قرار دارند، به سمت یک رهبری جدید باشیم. این جریان برش از رهبران فعلی، با "همکاری" اصلاح طلبان مشخص تر خواهد شد. هرچه رهبران فعلی این جنبش تلاش خود برای رسیدن به توافق با سران رژیم و تعامل با آن‌ها را مشخص تر بکنند، ریزش پایه‌های جوانان آن‌ها شدت خواهد گرفت. جوانان معترض با مشاهده خیانت رهبران فعلی خود، تعهدی به وفاداری در خود نخواهند دید و به سرعت از آن رهبران عبور خواهند کرد، تا همین

کندگانی به مراتب کمتر بود (منطقیست که این کاهش تعداد به دلیل سرکوب شدید علیه نیروهای مخالف باشد) اما غیبت واضح رهبری اصلاح طلبان در آن تظاهرات کاملاً مشخص بود. مهدی کروبی دقیقاً محل و زمانی را که می‌خواست حرکت خود به سمت آزادی را شروع کند، علناً اعلام کرد. بنابراین نیروهای امنیتی او را تنها پس از چند دقیقه که وارد خیابان شده بود، به خانه بازگرداندند. میرحسین موسوی نیز مانند دفعات قبل، پیش از آن که بتواند به خیابان بیاید در خانه خود به وسیله نیروهای امنیتی حبس شده بود. بنابراین دو رهبر اصلی اصلاح طلبان که برای حضور در این تظاهرات فراخوان هم داده بودند نه تنها در آن شرکت نکردند (یا نتوانستند شرکت کنند)، بلکه امر سازماندهی معترضین در این شرایط حساس را نیز انجام ندادند. برخی از جوانان به ابتکار عمل خود بنرهای سبز را که نشانه اصلاح طلبان است، با خود حمل کردند، اما مابقی برای آن که شبیه به حامیان دولت جلوه کنند، پرچم ایران را به همراه خود داشتند. این کمبود علاقه رهبران اصلاح طلب به سازماندهی معترضین، مطمئناً از دلایل اصلی این شکست بود. کروبی و موسوی، بیش از تلاش برای سازماندهی توده‌ها برای رسیدن آن‌ها به خواسته‌های دموکراتیکشان، به دنبال مذاکره با رژیم خامنه‌ای - احمدی نژاد بوده‌اند. اپوزیسیون اصلاح طلب، از سازماندهی جوانان می‌ترسد، زیرا به خوبی می‌داند که اگر این جنبش متشکل شود، و بتواند خود را در محلات و شهرها سازماندهی کند، کنترل آن دیگر راحت نخواهد بود.

ویژگی‌های جنبش توده‌ای و جوانان

تظاهرات روز ۲۲ بهمن رسماً از سوی رهبران اصلاح طلب فراخوانده شده بود و نتوانست به اهداف خود برسد. اما تظاهرات روز عاشورا، که خشن‌ترین نمونه تا به حال بود، از سوی رهبران اصلاح طلب فراخوانده نشده بود، این خود جوانان بودند که آن را سازماندهی و برنامه‌ریزی کردند. این جریان، از همان ابتدای اعتراضات تا به امروز دیده شده است. روز ۱۵ ژوئن



طول چند سال گذشته، کارگران با برپایی اعتصاب و تظاهرات های فراوان، فعال ترین و رادیکال ترین بخش یا طبقه جامعه در ایران بوده اند. در شرایطی که دیگر قشرهای جامعه کمترین میزان فعالیت در مقابل رژیم را داشتند، این کارگران بودند که در کارخانه ها و خیابان ها، تظاهرات و اعتصاب برپا می کردند. در واقع تنها امید برای پیروزی این قیام و دست یافتن به تغییرات بنیادین در جامعه و سقوط رژیم، به حضور فعال کارگران در جنبش بستگی دارد. حضور کارگران باید طبقاتی باشد و از قدرت کارگری، یعنی اعتصاب استفاده کند. هیچ قشر، طبقه و یا گروهی نمی تواند مانند طبقه کارگر، رهبری این جنبش به اصطلاح سبز را "در عمل" بر عهده بگیرد و دیگر اقشار را نیز در راه مبارزه با رژیم، با خود همراه سازد.

آن سازمان هایی که فکر می کنند یک انقلاب در ایران آغاز شده است - آن هم بدون دخالت فعال طبقه کارگر - در اشتباه هستند. نمونه این تفکر در رهبری "گرایش مارکسیزم انقلابی" (آی ام تی) وجود دارد؛ این اشتباه، دارای دو وجه است: اولاً، آن ها نقش مرکزی طبقه کارگر در یک انقلاب را دست کم می گیرند. این سازمان ها با مشاهده یک خیزش، به سرعت هیجان زده می شوند و آن را به عنوان یک انقلاب ارزیابی می کنند. در نتیجه مشاهده می شود که ظرف چند دهه از سوی چنین سازمان هایی چندین بار شروع یک انقلاب اعلام می شود و باز هم هیچ نتیجه ای به دست نمی آید. ثانیاً، این تفکر آن ها به این معنیست که آن ها نمی توانند بهترین تاکتیک ها را بر اساس فاکت های کنکرت شرایط انقلابی فعلی اتخاذ کنند.

(برای مطالعه بیشتر در مورد ارزیابی ما از شرایط حال حاضر ایران و اختلاف آن با هر سازمانی که شرایط فعلی را انقلابی و "آغاز انقلاب" ارزیابی می کند، به مصاحبه من با نشریه میلیتانت به مناسبت ۲۲ بهمن مراجعه کنید.)

امروز هم اگر جوانان پشت این به اصطلاح رهبران ایستاده اند، به این دلیل بوده است که هیچ رهبری دیگری در میان نبوده است.

البته باید به این نکته نیز اشاره کرد که برش از رهبری فعلی این جنبش به معنی روی کار آمدن یک رهبری رادیکال و مترقی نیست. تا زمانی که نیروهای سوسیالیست و مترقی یک آلترناتیو رادیکال پیش روی جوانان قرار ندهند، تا زمانی که کارگران حضور طبقاتی خود را نشان نداده باشند، و در کل، تا زمانی که یک رهبری منسجم سوسیالیستی وجود نداشته باشد، برش جوانان از رهبران اصلاح طلب فعلی، آن ها را به دام یک رهبری مرتجع دیگر، این بار در لباسی جدید، خواهد انداخت.

غیبت کارگران

سازمان های مهم کارگری در ایران، انتخابات ریاست جمهوری اخیر را تحریم کردند. اما به اشتباه، همان خط تحریم را در برابر اعتراضات توده ای که پس از انتخابات آغاز شد در پیش گرفته اند. تا به امروز آن ها این اعتراضات را درگیری دو جناح درونی رژیم دانسته اند که ربطی به کارگران ندارد. آن ها ترجیح داده اند که در کنار بیاستند و تنها شاهد تضعیف رژیم بر اثر این درگیری داخلی باشند. و این در حالی بود که تا چند ماه پیش از انتخابات و درگیری های پس از انتخابات، کارگران مشغول سازماندهی اعتصاب بودند. اما آن ها در مورد نقش جوانان مستقلی که به خیابان آمده اند، اشتباه می کنند. جوانان حالا به یک رهبری نیاز دارند. کارگران تنها متحدان واقعی آن ها هستند و در هر زمانی با برپایی اعتصابات می توانند رهبری آن ها (جوانان) را به دست بگیرند.

در واقع طبقه کارگر طی چند ماه گذشته منفعل بوده و در عمل جنبش جوانان را تحریم کرده است. اما این روند برای مدت زیادی ادامه نخواهد یافت، زیرا کارگران طی دهه گذشته تجربیات ارزشمند زیادی به دست آورده اند و از ماهیت این رژیم حاکم آگاهند. در



به مناسبت سی و یکمین سالگرد انقلاب بهمن



مصاحبه میلیتانت با رفیق مازیار رازی

با سلام و تشکر برای شرکت در مصاحبه با نشریه میلیتانت. رفیق مازیار، در آستانه سالگرد انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و با توجه به وقایع اخیر پس از انتخابات ۲۲ خردادماه و تداوم حرکت های توده ای جوانان در خیابان ها و به ویژه رودرویی آشکار در روز عاشورا، برخی به این باور رسیده اند که "انقلاب آغاز شده است!" نظر شما در این مورد چیست؟

با درود به شما و خوانندگان میلیتانت.

به اعتقاد من، از واژه "انقلاب" باید به طور مشخص استفاده کرد. متأسفانه بسیاری از گروه های سیاسی چپ و حتی بسیاری از گروه های تروتسکیستی بین المللی، از کلمه "انقلاب" به شکلی نادرست استفاده می کنند. این امر می تواند عواقب مخربی در ارتباط با نوع، سطح و کیفیت دخالتگری مارکسیست های انقلابی داشته باشد.

از کلمه "انقلاب"، در شرایط وجود حرکت های توده ای در جامعه، به دو منظور می توان استفاده کرد:

یکی به مفهوم اعم کلمه و دیگری به مفهوم اخص کلمه است. در این امر تردیدی نیست که به طور اعم، ما به عنوان مارکسیست های انقلابی بر این اعتقاد استوار هستیم که انقلاب یک شرایط و وضعیت به خصوصی است که در آن، به قول مارکس، نیروهای مولده در تناقض با مناسبات تولیدی قرار می گیرد؛ بدین ترتیب،

شرایط ویژه ای ایجاد می گردد، شرایط عینی ای ایجاد می گردد که وضعیت را در واقع آستان انقلاب می کند.

در چنین دوره ای، در هر زمان می توان شاهد طغیان ها، اعتراضات و حرکت های توده ای بود. مضافاً بر این، مارکسیست ها بر این اعتقادند که عصر امپریالیزم یعنی دوره کنونی، نه فقط دوره جنگ بین امپریالیست ها و کاپیتالیست های کشورهای متفاوت است، بلکه هم چنین دوره جنگ داخلی (یعنی بین طبقات در داخل کشورها)، قیام و انقلاب است. به سخن دیگر شرایط عینی برای انقلاب های اجتماعی در سراسر جهان به وجود آمده است. آن چه کمبودش احساس می شود، شرایط ذهنی یا نبود رهبری و واجد شرایط کارگری برای سازماندهی انقلاب است.

این ها کلیاتی است که در برنامه هر مارکسیست انقلابی جای دارد. تجارب غنی چهار کنگره نخست کمینترین، این درس ارزنده را بیش از ۹۰ سال پیش به تمامی مارکسیست های انقلابی ارائه داد: "دوران معاصر، دوران تلاشی و اضمحلال تمامی نظام های سرمایه داری است... اینک وظیفه پرولتاریا عبارت است از تصرف قدرت دولتی (تزها... قطعنامه ها و بیانیه های چهار کنگره اول بین الملل سوّم - نامه دعوت به کنگره - ص ۱). یسار در "دوران طوولانی انقلاب اجتماعی"... "موقعیت اقتصادی و سیاسی از نظر عینی انقلابی است و بحران های انقلابی بدون اخطار تکوین خواهند یافت"... "خصلت این دوران انتقالی، همه احزاب کمونیست را موظف می دارد که هر چه می توانند برای تدارک پیکارهای نظامی تلاش کنند... هر تقابلی می تواند به مبارزه برای تصرف تبدیل شود" (در باره تاکتیک ها - بیانیه بین الملل کمونیستی خطاب به کارگران جهان ص ص ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۸)

در نتیجه این موضع میان مارکسیست های انقلابی نیازی به تأکید مرتب ندارد. زیرا هدف اصلی مارکسیست های انقلابی صحبت درباره انقلاب نیست، بلکه تدارک توده ها برای انقلاب است. برای تدارک هر انقلابی نیز نیاز به تحلیل مشخص از وضعیت مشخص



آید، داده خواهد شد" (لنین، اضمحلال بین الملل دوم - جلد ۲۱، ص ۲۱۶ - تأکید از ماست).

این نقل قول از لنین که متکی بر نظریات بلشویزم و خود حامل چکیده بخش عمده تجارب نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان است، نشان می دهد که اگر در وضعیت کنونی، کسی یافت شود که در مورد ایران شعار "آغاز انقلاب" را بدون ارزیابی از تناسب قوا و درک موقعیت ویژه طبقه کارگر بیان کند، دچار کلی گویی شده است.^۱

مارکسیزم و انقلاب را چگونه تعریف می کنید؟ وجه تمایز این مفاهیم با درک سایر جریانات چپ گرا از آن چیست؟

مارکسیزم، بیش از هر چیز یک روش تجزیه و تحلیل مناسبات اجتماعی است، و نه صرفاً انعکاس دهنده نظریات عمومی و یا احساسات فردی در مقابل اعتراضات توده ای و وقایع خیابانی. در واقع تفاوت یک مارکسیست انقلابی با یک روزنامه نگار بورژوا (یا یک عملگرای رادیکال خرده بورژوا)، در این است که روزنامه نگار رادیکال تحت مشاهده وقایع روزمره و مطالبات مطروحه در خیابان ها، گزارشاتی متأثر از حرکت های توده ای را در روزنامه خود انعکاس می دهد. در صورتی که یک مارکسیست انقلابی، با مشاهده تمام وقایع و ارزیابی دقیق آن، وضعیت کل جامعه را می سنجد و تحلیل مشخصی را برای آماده سازی ذهنی و تشکیلاتی نیروهای انقلابی در جامعه به ویژه کارگران پیشرو، بر اساس تجارب پیشین درونی و بین المللی، متکی بر متدولوژی مارکسیستی، ارائه می دهد. زیرا، هدف یک مارکسیست انقلابی دخالتگری در مسائل روزمره اعتراضات یا جنبش با هدف جهت دادن آن اعتراضات/جنبش به سمت و سوی انقلاب

اجتماعی است. به ویژه ارزیابی توان و آمادگی پیشروان کارگری - که پیروزی یک انقلاب را با سازماندهی خود در درون حزب سیاسی خود، تضمین می کنند- ضروری است. به سخن دیگر، وضعیت (موقعیت) انقلابی امکان دارد که به وجود آید. امروز ما در ایران شاهد وضعیت انقلابی هستیم. اما هر وضعیت انقلابی، الزاماً به انقلاب منجر نمی گردد. ما در ایران در چنین وضعیتی به سر می بریم (زیرا طبقه کارگر با وجود تجارب غنی مبارزاتی و آمادگی، نه تنها در صدد پیشبرد مبارزات نیست، که حتی وضعیت انقلابی را تحریم کرده است- در این موارد بعداً توضیحات بیش تری خواهم داد).

بنابراین زمانی که مارکسیست های انقلابی از کلمه "انقلاب" به مفهوم اخص آن استفاده می کنند، منظورشان این است که وضعیت انقلابی در جامعه به گونه ایست که می تواند به انقلاب منجر گردد. آیا طبقه کارگر آمادگی و توان سازماندگی انقلاب را دارد؟ آیا این وضعیت به پیروزی انقلاب منجر می شود؟ آیا این وضعیت به اعتلای انقلابی خواهد انجامید؟ تمامی این سوالات را نمی توان بدون ارزیابی دقیق از وضعیت خود کارگران و تناسب قوای طبقاتی در جامعه، به طور جامع پاسخ جامع داد. در این جا برای اثبات این موضوع، نقل قولی از لنین در اوائل ۱۹۱۵ (یعنی قریب به دو سال و نیم پیش از پیروزی انقلاب کبیر اکتبر) درباره روش ارزیابی از موقعیت انقلابی آورده می شود:

"برای یک مارکسیست، این تردید ناپذیر است که بدون موقعیت انقلابی، انقلاب غیر ممکن است؛ به علاوه هر موقعیت انقلابی، به انقلاب منجر نمی شود..." (لنین، اضمحلال بین الملل دوم - جلد ۲۱، ص ۲۱۳)

"موقعیت انقلابی در اغلب کشورهای پیشرفته و قدرت های بزرگ اروپا وجود دارد. آیا این موقعیت برای مدتی طولانی ادامه خواهد داشت؟ تا چه اندازه وخیم تر خواهد شد؟ آیا به انقلاب منجر خواهد شد؟ این چیزی است که ما نمی دانیم، و هیچ کس نمی تواند بداند. پاسخ آن در تجربه ای که طی رشد روحیه انقلابی و گذار به عمل انقلابی به وسیله طبقه پیشروی پرولتاریا به دست می

^۱ - این انحراف، در مواضع رفیق آلن وودز- یکی از رهبران اصلی گرایش بین الملل مارکسیستی- در مقالات اخیرش پیرامون ایران در سایت marxist.com مشاهده شده است.



چه اشکالی دارد اگر گرایش در وضعیت کنونی از "آغاز انقلاب" صحبت به میان آورد؟ شاید منظورشان اشاره به آغاز پروسه انقلاب باشد و نه انقلاب به معنای خاص کلمه.

تردید نیست که می توان از آغاز پروسه انقلاب سخن به میان آورد. اما از این پروسه انقلاب (با مشاهده چند تظاهرات خیابانی) نمی توان "آغاز انقلاب" را قطعی اعلام کرد. باید توجه داشت که نقش یک گرایش مارکسیستی، "انقلاب سنجی" نیست. نقش یک گرایش مارکسیست انقلابی، ارزیابی تحولات آتی انقلابی از پیش و سپس تدارک انقلاب است. گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، سال پیش به بسیاری از تناقضات موجود جامعه و وضعیت کارگران و سایر نیروهای اجتماعی و انتخابات آتی ریاست جمهوری به شکل مفصل، اشاره و نتیجه بحران عمیق درونی رژیم را به طور کلی پیش بینی کرده بود.^۱ اما این گرایش کماکان بر این اعتقاد است که امروز وضعیت انقلابی ای که در ایران به وجود آمده است به "انقلاب" و یا اعتلای انقلابی، بدون تحولات در درون جنبش کارگری، منجر نمی گردد و سخن از "آغاز انقلاب" به میان آوردن، از لحاظ تاکتیکی زودرس است.

متأسفانه یک ارزیابی نادرست و هیجان زده می تواند اشکالاتی در امر مداخلات به وجود آورد. یکی از این اشکالات اینست که توهمات در درون پیشروی کارگری ایجاد می شود مبنی بر این که گویا انقلاب قریب الوقوع است و یا این برخورد می تواند این بحث را تداعی نماید که انقلاب، بدون آمادگی کارگران، در دستور روز قرار گرفته است. در صورتی که این گونه نیست. مضافاً بر این، غرض از بزرگ کردن این موضوع به چه مفهومی است؟ آیا می خواهیم به جوانان ایران در خیابان ها تذکر دهیم که "انقلاب آغاز شده است!" بدیهی است که جوانانی که شعار "مرگ بر دیکتاتور و جمهوری

سوسیالیستی است. بنابراین هدف یک مارکسیست انقلابی با یک روزنامه نگار بورژوا (و یا گرایش خرده بورژوا) از اساس متفاوت است، گرچه هر دو از یک واقعه سخن به میان می آورند.

از دیدگاه مارکسیست های انقلابی، انقلاب مبارزه ای است میان طبقات اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. دولت، ابزاری است در دست نیروهای غالب اجتماعی. این ابزار، اجزاء مشخص خود را داراست: موتور (نیروی محرکه)، مکانیزم انتقال و مکانیزم اجرایی. نیروی محرکه دولت، همان منافع طبقاتی است؛ مکانیزم انتقال آن، هم نشریات، تبلیغات و مدارس، حزب ها، مساجد است و هم تشکیلات مقننه، قشرهای ممتاز جامعه، روحانیون و غیره. و بالأخره مکانیزم اجرایی آن، دستگاه اداری، پاسداران و پلیس، دادگاه ها، زندان ها و ارتش است.

گرچه دولت برای اقشار درگیر جنگ، فی نفسه هدف نیست، اما ابزار عظیمی است برای سازماندهی، برهم زدن و سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی. هر تشکیلات سیاسی (چه بورژوازی و چه مارکسیستی) می کوشد تا قدرت سیاسی را به دست آورد تا بتواند دولت را در خدمت طبقه ای که وی نمایندگی می کند، قرار دهد.

گرایشات چپگرا زمانی که بدون ارزیابی از وضعیت و آمادگی طبقه کارگر برای سازماندهی انقلاب و جایگزینی آن با دولت کارگری، از "آغاز انقلاب" در ایران صحبت به میان می آورند، در عمل نشان می دهند که مفهوم مارکسیستی دولت و انقلاب را درست درک نکرده اند. برای مارکسیست های انقلابی، آغاز انقلاب به مفهوم حضور بالقوه طبقه کارگر برای سازماندهی انقلاب است. روندی که با رودرویی نه تنها در خیابان ها بلکه در کارخانه ها آغاز می شود و چشم انداز آن ورود به دوره اعتلای انقلابی برای سرنگونی نظام سرمایه داری و کسب قدرت کارگری است. بدیهی است که برای تضمین این روند انقلابی، وجود حزب پیشتاز انقلابی ضروری است.

^۱ - متن سخنرانی افتتاحیه کنفرانس گرایش مارکسیست های انقلابی ایران:



مهم، امروز وجود دارد. یعنی این که آگاهی، از انگیزه های ضد استبدادی به دست آمده، توده ها را به خیابان ها کشیده است. برخوردهای فیزیکی برای پیشبرد یک سلسله اهداف و تکالیفی که در مقابل توده ها قرار دارد، ترس آنان را از سرکوب گران کاهش داده و کل دستگاه سرکوب، مورد انزجار و برخی اوقات مورد تهاجم قرار گرفته است. جو سیاسی و آگاهی سیاسی میان جوانان بالا رفته است. این یک گام به پیش است. اما قدم اساسی، به خصوص در حالت ویژه ای که ما امروز با آن رو به رو هستیم، به نظر من حضور متشکل و آگاهانه طبقه کارگر است. این عنصر امروز در تحولات اخیر با کمال تأسف وجود ندارد. طبقه کارگر به طور متشکل در صحنه درگیر نمی باشد.

می توانید توضیح دهید که چرا کارگران وارد صحنه مبارزات ضد رژیم نشده اند؟

تصور بخش اعظمی از کارگران از ابتدای این حرکت ها از هفت ماه پیش بر اساس داده های گذشته شان بوده است مبنی بر این که در درون رژیم دو جناح وجود دارد، یک جناح اصلاح طلب و دیگری اقتدارگرا که یکی با دیگری تفاوت کیفی ندارند. این که اصلاح طلبان زمانی قول انجام کارهایی داده اند، برخی (به ویژه در ۴ سال نخست) به خاتمی و دار و دسته اش رأی دادند! در آن دوره دیدند که هیچ تفاوتی ماهوی و کیفی ای انجام نگرفت. اصلاح طلبان پشت کارگران را خالی کردند. بنابراین به این نتیجه رسیده اند که اختلافات فعلی، بین جناح موسوی و جناح خامنه ای-احمدی نژاد، اختلافاتی خانوادگی است و ربطی به آن ها ندارد، حتی اگر سر و دستی را هم در این میان بشکنند، به آن ها ارتباطی پیدا نمی کند.

این درک به حدی رسید که حتی شاهد بودیم که قبل از وقایع انتخابات، کارگران در حال سازماندهی اعتصاباتی بودند؛ مثلاً ایران خودرو اعتصاب موفقیت آمیزی سازمان داد. کارگران هفت تپه داشتند یک سلسله اعتصاب هایی سازمان می دادند. پیش از آن، کارگران

اسلامی" را سر داده اند، از این موضوع مطلع هستند. آیا می خواهیم به کارگران گوشزد کنیم که "انقلاب آغاز شده است و شما اطلاع ندارید"؟ این یک برخورد قبیح مآبانه از بالا است که هیچ گوش شنوایی در درون جنبش کارگری و قشر پیشروی کارگری پیدا نخواهد کرد.

بدیهی است که ما به عنوان یک نیروی مارکسیست انقلابی، در هر حرکت توده ای برای جهت دادن و بهتر کردن وضعیت، به سود طبقه کارگر و هموار کردن مسیر انقلاب سوسیالیستی کماکان شرکت خواهیم کرد. (نوع و کم و کیف این دخالتگری عمیقاً با ماهیت حرکت های توده ای مرتبط است.)

اما برخی می گویند که الزاماً برای آغاز انقلاب، کارگران شاید نقشی نداشته باشند. بسیار از انقلابات بدون حضور فعال آن ها آغاز شده است. و این که کارگران در مراحل بعدی به انقلاب می پیوندند. نظر شما در این مورد چیست؟

بله این درست است که در آغاز هر انقلابی امکان دارد که کارگران الزاماً درگیر نشوند. اما در مورد ایران، وضعیت متفاوت است. زیرا کارگران، آگاهانه این حرکت ها را تحریم کرده اند. عدم درگیری طبقه کارگر و به ویژه پیشروی کارگری آن متکی بر نداشتن آگاهی در مورد ماهیت رژیم و یا نداشتن تجربه سیاسی نیست. کارگران ایران، یکی از فعال ترین و آگاه ترین اقشار جامعه هستند.

شما می گویند "انقلاب" امروز در دستور روز قرار نگرفته است، چرا؟

همان طور که در پیش اشاره کردم، به نظر من پس از وقایع اخیر به ویژه روز عاشورا که اعتراضات توده ای حالت تهاجمی به خود گرفت، موقعیت انقلابی در ایران مشاهده شده است. اما، زمانی که می گوئیم پروسه انقلاب آغاز شده، یعنی یک سلسله پیش شرط هایی در مقابل جنبش قرار دارد که باید به فرجام برسد تا خود انقلاب آغاز شود و به پیروزی برسد. اول، اعتراض های توده ای است. واضح است که این عنصر بسیار



درک نمی کند که در واقع این توده های معترض به دلیل "رفرمیست بودن" نیست که طرف موسوی رفتند و یا هنوز شعارهای آن ها را در برخی اوقات تکرار می کنند، لباس سبز می پوشند و یا رنگ سبز با خودشان حمل می کنند؛ حتی به این دلیل نیست که از لحاظ سیاسی و برنامه ای طرفدار موسوی گردیده اند، بلکه به این علت است که رهبری دیگری وجود ندارد. به عبارت دیگر، خلاء رهبری وجود دارد. برای توده های جوان در داخل ایران، مهم نیست که چه کسی و با چه رنگی، با چه سبکی می گوید بیا بیاید و اعتراض کنید؛ هر کسی که این رهبری را در دست بگیرد، این ها در واقع به سمت و سوی او خواهند رفت (البته با مطالبات خودشان)، برای ادامه مبارزه شان، برای این که بهانه ای یا پوششی پیدا کنند که مبارزه ضد رژیم را سازمان دهند.

چون دیگر به تنگنا رسیده اند، از وضعیت موجود خسته شده اند، بیکاری شدید است، فشار بر جوانان بسیار زیاد است، اعتیاد بیداد می کند، انواع و اقسام فشارهای خانوادگی و غیره به خصوص بر زنان اعمال می شود و این ها به آن جایی رسیدند که می خواهند بیایند و در خیابان ها اعتراض بکنند؛ انتخابات در واقع "بهانه" ای شد برای آن ها که این کار را بکنند؛ روزه ای برای تخلیه خشم سی ساله ناشی از تحقیر، سرکوب و فشار در تمامی ابعاد آن.

نظر شما در آن زمان چه بود؟

قبل از انتخابات، پیشنهاد مشخص ما این بود که کارگران به موسوی رأی ندهند، منتها در انتخابات با کاندید خودشان شرکت بکنند؛ مثلاً با کاندید کردن یک نفر که در زندان به سر می برد، به عنوان نمونه اسالو، به او رأی بدهند: یعنی عملاً به این ترتیب انتخابات را بایکوت بکنند، منتها به صورت فعال؛ یعنی از طریق استفاده از فضای انتخاباتی و ماندن و دخالتگری در بین توده ها، انتخابات را بایکوت بکنند، اما از این طریق با توده ها ارتباط بگیرند و رهبری توده های مردم را از چنگ این جریان رفرمیستی بیرون بیاورند.

صدرا، نساجی کردستان و جاهای مختلف هم همین طور مشغول سازماندهی اعتصابات کوچک و بزرگ بودند.

اما از زمان این حرکت ها پس از انتخابات و تحولات اخیر بین اصلاح طلبان و دولت احمدی نژاد، کارگران، این اعتصاب و حرکت ها را نیز قطع کردند و خودشان را از این تحولات به کل کنار کشیدند.

در صورتی که متأسفانه کارگران یک نکته بسیار مهم را در نظر نمی گیرند و آن اینست که: اعتراضات و تظاهرات کنونی از سوی توده های معترض در خیابان ها، تا حدود بسیاری از چارچوب اصلاح طلبان حکومتی و اصولاً کل نظام بیرون رفته است و در هر مرحله مبارزاتی نسبت به مرحله پیش، این فاصله نسبت به اصلاح طلبان افزایش یافته است.

این اتفاق از همان روزهای اول رخ داد. یعنی بعد از تظاهرات در خیابان ها، موسوی اعلام کرد که نروید و در تظاهرات شرکت نکنید تا برخورد و درگیری پیش نیاید. با این وجود، توده های جوان به تظاهرات رفته و موسوی مجبور شد که در این تظاهرات شرکت و سخنرانی کند. بله، او مجبور شد! توده ها او را به بیرون و به خیابان کشیدند و چنین وضعیتی تا امروز، یعنی روز عاشور (۶ دی ۱۳۸۸) ادامه یافته است.

به تدریج که تظاهرات پیش رفت، موسوی موضع سکوت اختیار کرد؛ با این حال جوانان شروع کردند به شعار دادن. موسوی خواستار تظاهرات مسالمت آمیز، به دور از خشونت و برخورد بود، اما شرایط به تدریج توده ها را به سوی برخورد و عکس العمل خشونت آمیز سوق داد. از حدود دو، سه تظاهرات قبلی تاکنون، شاهد برخوردها از سوی مردم بوده ایم و امروز می بینیم که تظاهرکنندگان بی اغراق دمار بسیجی ها و نیروهای انتظامی را درآورده اند! و تا آن جا که امکان پذیر بوده است، از خودشان دفاع کرده و در مواردی حتی تهاجم برده اند.

بنابراین هیچ کدام از این ها با جریان موسوی و پادوهای اصلاح طلب خوانایی نداشته است. متأسفانه طبقه کارگر



اکنون از چنان اعتباری برخوردار نیستند که نقش رهبری را ایفا کنند. بنابراین اگر این رهبری وجود نداشته باشد، اگر این دخالتگری ها صورت نگیرد و اگر از طریق این دخالتگری ها طبقه کارگر اعتماد به نفس پیدا نکند و توده ها به او وصل نگردند، واضح است که انقلاب در داخل ایران صورت نخواهد گرفت. پس این عنصر را ما باید همیشه در نظر بگیریم. یا اگر انقلابی صورت بگیرد مانند پیش با رهبری یک جریان بورژوازی ضد کارگری مورد حمایت امپریالیزم خواهد بود.

عنصر مهم، به وضوح حرکت توده است، اما عنصر اصلی، حضور طبقه کارگر در صدر این حرکت توده ای است. حتی مثلاً انقلاب کوبا. که از آن به عنوان انقلابی چریکی یاد می شود و پیروزی نهایی انقلاب عمدتاً به فعالیت های چریکی چه گوارا و فیدل کاسترو و گروهشان در داخل کوهستان ها ارتباط داده می شود. دقیقاً زمانی پیروز گشت که اعتصاب کارگری در شهرهای کوبا صورت گرفت؛ یعنی حتی اگر جنگ چریکی عامل اصلی باشد (البته جنگ چریکی و مبارزه مسلحانه مرتبط با مبارزه توده مردم و نه جدا از آن)، باید با اعتصابات کارگری پیوند بخورد. در غیر این صورت ممکن است مثلاً کودتا صورت بگیرد و یا یک رژیم بی خاصیتی سر کار آید. مانند نیکاراگوئه، و مثل ساندنیست ها، دیدیم که در آن جا چه شد؟ بله انقلاب کردند، ولی چند سال بعد از انقلاب، همه چیز را به بورژوازی تحویل دادند و الآن که در حکومت هستند، خودشان هم بورژوا شده اند! یعنی تمام ابزار آن سیستمی که یک زمانی سرنگون کرده بودند همه را بازسازی کردند و خودشان شده اند نماینده همان جریاناتی که سرنگون کردند.

بنابراین این گونه انقلابات بدون دخالت طبقه کارگر بی فایده خواهد بود و به جایی نمی رسد. باید طبقه کارگر درگیر باشد، آگاهی سیاسی و حزب خود را داشته باشد و این وضعیت در واقع پیوند می خورد با پروسه

بنابراین این موضع به اعتقاد من موضع صحیحی بود اگر اجرا می شد. البته در مقابل این موضع (تاکتیک)، مواضع عجیبی هم پیدا شد: یک عده می گفتند که کل این جنبش ارتجاعی است، یک عده می گفتند خیر، حتماً باید رفت و از موسوی حمایت کرد. در مورد این دو انحراف من در این جا از طرفداران و مخالفان موسوی صحبت نمی کنم بلکه راجع به سوسیالیست ها صحبت می کنم، کسانی که می گویند چپ هستند و طرفدار طبقه کارگر.

بنابراین با یک دخالت صحیح. اگر فرض کنید ما از چنان اعتبار بالایی در درون طبقه کارگر برخوردار بودیم به گونه ای که می توانستیم تأثیرگذاری داشته باشیم، خوب واضح است حداقل اگر این تاکتیک اجرا می شد، الآن طبقه کارگر در رأس این تظاهرات خیابانی می توانست قرار گیرد. مثلاً می توان تصور کرد، اگر کارگران در صدر این تظاهرات خیابانی بودند، توده های جوان به جای این که عکس موسوی، و یا رنگ سبز موسوی را به آن جا ببرند، از رهبران عملی کارگران حمایت می کردند. با این عمل، اعتبار رهبری کارگری در میان توده های میلیونی، که می بینیم که تظاهرات بسیار وسیعی در سراسر ایران در سطح شهرهای مختلف برگزار کردند، اضافه می شد.

بنابراین کارگران می توانستند در صدر این جنبش قرار بگیرند و در این موقعیت با هماهنگی یک دیگر، با هماهنگی کارگران کارخانه هایی که قبلاً اعتصاب کردند و تجربه هایی داشتند، یک اعتصاب عمومی سراسری صورت دهند. بنابراین مسأله به این ترتیب است که شرایط عمومی برای انقلاب وجود دارد. نبود عنصر ذهنی هم که از آن صحبت می کنیم، یعنی دقیقاً عدم وجود رهبری کارگری. البته نه رهبری که خودش اظهار وجود می کند و می گوید که وجود دارم و مثلاً پانصد عضو داشته باشد، بلکه رهبری واقعی کارگری که در میان طبقه کارگر و مورد اعتماد طبقه کارگر واقع شده باشد.

چنین رهبری ای متأسفانه هم اکنون وجود ندارد. نه ما هستیم، نه دیگران. هیچ کدام از این گرایش های چپ



تحت پوشش همان رهبری. این بود جریانی که در ایران اتفاق افتاد. این انگیزه اصلی توده های جوانی بود که امروز به خیابان آمده اند.

بنابراین این ها طرفدار اصلاح طلبان نیستند، اصلاح طلب نیستند و اصلاً نمی دانند "اصلاح طلبی" یعنی چه. این ها معترضند، به شرایط خفقان معترضند و به فشاری که بر آن ها وارد می شود؛ به لطماتی که سال ها متحمل شده اند؛ به لطمات وارده بر عقایدشان، زندگیشان و تمام چیزهایی که به آن اعتقاد دارند و به این دلیل به خیابان ها آمده اند.

به اعتقاد من، جوانانی که پا در عرصه مبارزات گذاشته اند، از نخستین روزهای اعتراضات تا به الآن، درس های بسیاری آموخته اند؛ وجود سرکوب های بی رویه دولت سرمایه داری ایران از یک سو و مذاکرات به اصطلاح رهبران اصلاح طلب از بالا، موجب شد که جوانان تا حدود بسیار زیادی توهم خود را نسبت به مترقی بودن بخشی از بورژوازی ایران از دست دهند و عملاً از آن به اصلاح رهبرانی که سعی می کردند اعتراضات را به چارچوب های قانونی حکومت محدود کنند، جلوتر روند. امروز شاهدیم که جوانان، بر خلاف شعارهای پرطمطریق "مبارزات مسالمت آمیز" و "اصلاحات"، رو در روی دولت و عمال آن قرار گرفته و کل نظام را نشانه رفته اند. اما این را هم باید اضافه کنم که هنوز حرکت های اعتراضی ابداً وارد فاز "ضد سرمایه داری" نشده است. جریان فکری و ایدئولوژیک حاکم بر بسیاری از این جوانان فعلاً جریان "راست"، یعنی نئولیبرالیسم است؛ دلایل آن هم مشخص است: از یک سو، جمهوری اسلامی ضمن تبلیغات ظاهراً ضد آمریکایی و ضد سرمایه داری خود (مثلاً همین چندی پیش احمدی نژاد در آستانه فرا رسیدن ۲۲ بهمن از سقوط نظام های سرمایه داری لیبرال صحبت به میان آورد) به سرکوب گسترده دست می زند و بدین ترتیب بسیاری از جوانان را به سوی نقطه مقابل، یعنی آن چه که در حرف با آن مخالفت می کند، سوق داده است و از سوی دیگر، به اصطلاح منتقدین داخلی رژیم- یعنی

اعتراضات توده ای و این پیوند منجر به انقلاب می شود.

حتی در آن موقع هم نمی توانیم بگوییم که انقلاب شده، بلکه باید بگوییم دوران اعتلای انقلابی و یا دوران پیشا-انقلابی آغاز گردیده است. واضح است که انقلاب، تدارکات خود را لازم دارد. نمی توانیم به سادگی صحبت از انقلاب بکنیم. اگر به بحث های لنین مراجعه کنیم، تمام این پروسه ها را مطرح کرده است؛ مانند دوران "پیشا انقلابی" و دوران "اعتلای انقلابی". تمام این پروسه های مختلف و مراحل مختلفی است که وجود دارد.

بنابراین اگر بخواهیم یک تحلیل واقع بینانه و مرتبط به تحلیل مشخص از وضعیت مشخص به شکل خلاصه داشته باشیم این است که:

وضعیت امروز ایران به این شکل است که یک رژیم سرمایه داری کاملاً مرتجع، کاملاً سرکوبگر و یک رژیم دیکتاتوری نظامی با ایدئولوژی عقب افتاده اسلامی در صدر حکومتی است که در اقلیت ناچیزی قرار دارد و از طریق سرکوب می خواهد که موقعیت خود را حفظ بکند. توده های وسیع مردم که به آن معترض هستند، صدا و اعتراض خود را از طریق حمایت از اصلاح طلبان آغاز کردند و این تاکتیک توده ها با توجه به تجربه اندکی که داشتند ارزنده بود و هزینه هم پرداخت کردند. به عنوان مثال جوانی که نه از مارکسیزم اطلاعی داشته و نه مطالعه ای کرده است، نه در حزب و تشکیلاتی بوده که چیزی بشنود و بداند و نه در خانواده ای سیاسی زندگی می کرده است، حداکثر به تحصیل در دانشگاه مشغول بوده و خانواده نیمه مرده ای هم داشته، ولی به این سیستم معترض بوده است، در چنین شرایطی مشاهده کرده است که حرکتی در اعتراض به سیستم فعلی تحت رهبری اصلاح طلبان (موسوی) آغاز شده، طبعاً از آن حمایت می کند. ولی مسأله ای که هست اینست که بعد از مدتی سخنان موسوی هم اگر به صلاحش نباشد گوش نمی دهد و آن کاری را که خودش صلاح می داند انجام می دهد، منتها



از ۱.۲۵ دلار در روز (همان، ص. ۵۴) یا وجود ۲۱۱.۵ میلیون بیکار در سطح جهان که تا پایان سال جاری احتمالاً و در خوشبینانه ترین حالت به رقم ۲۱۳.۴ میلیون خواهد رسید (همان، ص. ۵۶) و یا شرایط وحشتناک و بحرانی آب و هوایی و الی آخر، ارتباطی با "جمهوری اسلامی" ندارد، بلکه تماماً نتایج مستقیم عملکرد "سرمایه داری جهانی" است؛ معترضین، به حضور ۱۰.۰۰۰ نیروی نظامی آمریکا در هائیتی، دستگیری ده آمریکایی در رابطه با کودک ربایی در هائیتی، اجلاس مفتضحانه کپنهاگ، قتل عام مردم غزه از سوی اسرائیل با چراغ سبز آمریکا، گزارش گلداستون در مورد جنایات اسرائیل و غیره، نگاه نمی کنند (چه برسد به آن فکر کنند) و تحت تأثیر همان عواملی که مختصراً گفتم، موضع راست را اختیار می کنند! وقتی جوانان معترض این را درک نمی کنند، قاعدتاً می پندارند که با رفتن "جمهوری اسلامی" و جایگزین شدن آن با یک رژیم صرفاً سکولار (ولو کاپیتالیستی) تمامی مشکلات و فلاکت ها به یک باره رخت برخواهد بست. (چیزی که اخیراً بسیار تبلیغ می شود) بنابراین در مقطع فعلی، اگر فلان جوان بیکار و جویای کار در اعتراض به نبود شغل به تظاهرات می آید، "نبود اشتغال" را نتیجه عملکرد شخص "احمدی نژاد" یا دولتش می داند، نه مکانیزم بازار آزاد سرمایه داری.

تمام مسأله مارکسیست های انقلابی در ایران هم اینست که به معترضین عمدتاً جوان نشان دهند، تنها با تغییر نام "جمهوری اسلامی"، در صورتی که همان مناسبات سرمایه داری در جای خود باقی بماند، عملاً هیچ گونه مشکلی حل نخواهد شد. حتی حقوق دموکراتیک نیز (مانند آزادی بیان، حق تجمع، آزادی مطبوعات و غیره) در گروی نابودی سرمایه داری ایران است.

به هر حال، این حرکت ها در واقع می تواند شرایط پیشا-انقلابی را در داخل ایران به وجود آورد. اما برای این که این دوران پیشا انقلابی، به یک دوران اعتلای انقلابی و سپس انقلاب منجر شود، ما عنصر طبقه

حزب اعتماد ملی، مشارکت و به طور کلی جریان دوم خرداد که مشخصاً آمریکابیزه و راست هستند- با شبه انتقادات خود به حاکمیت، جوانان عاصی و معترض- به ویژه دانشگاهیان- را به سوی خود جلب کرده اند. در این بین، نقش و تأثیر رسانه های امپریالیستی صدای آمریکا، بی.بی.سی و امثالهم لازم به ذکر نیست. همه این عوامل را بگذارید در کنار آموزش های دانشگاهی و آکادمیک که تماماً "راست" هستند. این عوامل، ایدئولوژی نئولیبرالی را (در هر زمینه ای که فکر کنید، من جمله اقتصاد) در ذهن بسیاری از جوانان معترض حفته کرده است.

فقط کافیسیت به وبلاگ ها و وب سایت های اینترنتی حامیان "سبز" نگاهی بیندازیم: چندی پیش در خبرنامه جرس، از برنامه شوک درمانی حذف پارانه ها (یعنی یک نسخه مشهور نئولیبرالی) با صراحت، اما به شرط حذف مجری آن یعنی احمدی نژاد دفاع شده بود. در عمده این سایت ها و در محافل دانشجویی، سرنوشت جمهوری اسلامی با شوروی و دیوار برلین، و محاکمات اخیر با محاکمات مسکو قیاس می شود. به شعارهای ارتجاعی "اوباما، اوباما! یا با اونا، یا با ما"، "حکومت ایرانی"، "جمهوری ایرانی" و "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران"، "برادر رفتگر، محمود رو بردار ببر" و غیره نگاه کنید. (یعنی عمده شعارها، ناسیونالیستی-پان ایرانیستی، پر از کینه نسبت به سایر نژادها، راست، خواهان مداخله امپریالیسم و ناخواسته توهین به افشار زحمتکشی مانند رفتگران است که وجود چنین شعارهایی اتفاقی نیست، بلکه به خاستگاه طبقاتی و یا جهان بینی دیکته شده به این افراد ارتباط دارد) در تمامی این سایت ها، وبلاگ ها و خبرنامه ها، ظاهراً تمامی مشکلات بیکاری، تورم، نبود مسکن، فقر، فحشا، اعتیاد و غیره، به شخص احمدی نژاد و دولت او یا نهایتاً "جمهوری اسلامی" ربط داده می شود، نه سرمایه داری؛ یعنی معترضین به هیچ وجه درک نکرده اند که مثلاً نرخ منفی ۱.۱ درصد برای رشد اقتصادی جهان در سال ۲۰۰۹ (گزارش ILO، ژانویه ۲۰۱۰، ص. ۴۵)، وجود ۷۴۴ میلیون نفر در فقر مطلق یعنی درآمد کم تر



نظام امپریالیستی به وضوح دیده می شود. تحت فشار کشورهای امپریالیستی، به ویژه روسیه تزاری از شمال و بریتانیا از مرزهای شرق، دولت قاجار تحت استیلای مالی حکومت های امپریالیستی در آمد. سلاطین قاجار، برای رفع نیازهای مالی دولت و دربار، به ویژه در مورد ایجاد ارتش و وسایل جنگ های ایران- روس، مجبور به دریافت وام های کلان از سرمایه داران خارجی شدند و در مقابل امتیازات اقتصادی کلانی را به آن ها اعطا کردند. بدین ترتیب راه برای سرازیر شدن کالاهای مصنوعی غرب به بازارهای محدود ایران باز شد. از سوی دیگر، دولت آغاز به فروش مناصب دولتی و املاک سلطنتی و خالصه^۱ به بازرگان و ثروتمندان ایرانی کرد. در نتیجه، مالکیت خصوصی بر زمین رشد کرد و این تأثیر مستقیمی بر وخیم شدن وضعیت دهقانان گذارد. انقلاب مشروطه تحت چنین وضعیتی به وقوع پیوست.

شکست دولت تزار در جنگ ژاپن و روسیه و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، نیز در گسترش جنبش علیه دولت قاجار تأثیر گذارد.

سرنوشت تزاریزم در سال ۱۹۱۷ نقطه عطفی بود در مبارزات ضد استبدادی در ایران. پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روح نوینی در جنبش های منطقه دمید. جمهوری شوروی ایران، که در سال ۱۲۹۹ در گیلان احیا شد و نودمین سالگرد آن در تابستان فرا خواهد رسید، دقیقاً یکی از دستاوردهای آن زمان است. اما از سوی دیگر دولت انگلستان را مصمم کرد تا در مقابل این جنبش ها (به ویژه تأثیر آن در هندوستان) به ایجاد حکومت های مرکزی قوی مبادرت کند تا از گسترش جنبش ها جلوگیری به عمل آورد. یکی از دستاوردهای آن در ایران تشکیل بیست سال اختناق «سیاه» رضاشاهی بود.

در شهریور ۱۳۲۰، با فرار رضاشاه و فروپاشی ارتش ایران، تحت تأثیر اشغال ایران به وسیله نیروهای

کارگر و حداقل عنصر پیشروان کارگری را به شکل یک پارچه در یک اتحاد عمل سراسری - که خواهان شعار مرکزی اعتصاب عمومی باشد - لازم داریم و برای این که آن اتفاق هم بیفتد، حزب طبقه کارگر و حزب پیشتاز طبقه کارگر را نیاز داریم.

در حاشیه وقایع اخیر، درس های انقلاب بهمن ۱۳۵۷ را چگونه ارزیابی می کنید؟

در کنار نقاط قوت و ضعفی که مختصراً در سؤال قبلی به آن اشاره کردم، درس های قیام بهمن برای جوانان و کارگران پیشرو و زنان ایران می تواند راه گشای مبارزات دوره آتی آن ها باشد. در وضعیت فعلی و در آغاز سی و یکمین سالگرد انقلاب بهمن ۱۳۵۷، بررسی درس های آن می تواند کمکی در راستای مبارزات آتی کارگران پیشرو باشد.

در ارزیابی انقلاب بهمن تنها نمی توان به «انقلاب» و مبارزات «قهرمانانه» مردم علیه استبداد پهلوی اشاره کرد. در این امر تردیدی نیست که بدون اعتصاب عمومی، به خصوص اعتصاب کارگران شرکت نفت، و هم چنین از خود گذشتگی، مقاومت و مبارزه وسیع مردم ایران به ویژه کارگران و زحمتکشان، آن انقلاب به ثمر نمی رسید. اما، مسأله این جاست که آن انقلاب عظیم در زمان کوتاهی به شکست انجامید. رهبری انقلاب از دست کارگران، جوانان، ملیت های ستمدیده و سربازان و نیروهای مسلح مردمی، خارج شد و به دست همان ساواکی های سابق و ارتش و پاسداران و سرمایه داران دیگری سپرده شد.

پیش از توضیح علل شکست می توانید در مورد پیش زمینه های عینی که منجر به این انقلاب شد توضیح دهید؟

بله حتماً می توان اذعان داشت که از بدو ادغام ایران در بازار جهانی سرمایه داری، بحران دائمی اجتماعی گریبان گیر جامعه ایران گردید. این مسأله البته تنها ویژه ایران نیست، بلکه شامل اکثر کشورهای واپس مانده می گردد. اما، در ایران از دوره قاجار اثرات ادغام آن در

^۱ زمین و ملک پادشاهی



غیره). تولید و سرمایه گذاری در کشاورزی نیز رو به کاهش مطلق می رفت. بیکاری و شمار فقرای شهری ناراضی افزایش یافت. ناتوانی دولت شاه در مهار کردن بحران، منجر به فرار سرمایه شد. در نتیجه، زمینه عینی برای انقلاب بهمن ۱۳۵۷ فراهم آمد.

نقش بورژوازی ضد سلطنت شاهنشاهی در انقلاب چه بود؟

در هر انقلابی، بورژوازی با «ظاهر» متفاوتی برای تحمیل توده ها نمایان می شود. در قیام بهمن نیز بورژوازی ایران پس از قطع امید از رژیم شاه به شکل یک رژیم سرمایه داری دیگر، ملبس به جامه «روحانیت» ظاهر گشت. دیری نپایید که اکثریت مردم ایران به ماهیت واقعی رژیم سرمایه داری پی بردند.

یکی از درس های قیام بهمن این است که کارگران پیشرو نیابستی تحت هیچ وضعیتی به هیچ یک از گرایش های بورژوازی اعتماد کنند. بورژوازی با هر لباسی که ظاهر گردد، هدفی جز خیانت به آرمان های توده های کارگر و زحمتکش نداشته و نخواهد داشت.

در عین حال، گرایش های خرده بورژوا در هر انقلابی بین دو قطب اصلی جدل طبقاتی (پرولتاریا و بورژوازی) در نوسان اند. این «گرایش» مابینی که به ظاهری آراسته و «رادیکال» پا بر عرصه جدال طبقاتی می گذارد، به سمت و سوی طبقه ای که قدرت بیش تری را در نهایت به چنگ می آورد، می رود.

تجربه انقلاب بهمن نشان داد که بخشی از خرده بورژوازی به علت نبود یک سازمان سراسری انقلابی، به نیروی «ضربت» ضد انقلاب تبدیل گشت و شکست انقلاب را تسریع کرد. تنها دهقانان فقیر، ملیت های ستمدیده و زنان و جوانان رادیکال از متحدان پرولتاریا هستند. سایر قشرهای متزلزل خرده بورژوازی قابل اعتماد نیستند.

متفقین، بار دیگر گشایش هایی در ایران ایجاد گشت. در زمان کوتاهی، جنبش های ملیت های ستمدیده گرد و آذری علیه ستم ملی شکل گرفتند و به پیروزی هایی نیز دست یافتند. جنبش های کارگران، به ویژه کارگران صنایع نفت، برای نخستین بار در تاریخ در سطح سراسری تحقق یافت. اما، خیانت های بورکراسی شوروی به جنبش آذربایجان، آن جنبش را با شکست رو به رو کرد. سیاست های سازش کارانه «حزب توده» نیز جنبش کارگری را به کجراهه برد و بدین ترتیب، اعصاب ها و مبارزات کارگری به شکست انجامید. در پی آن، دست دولت برای حمله به جنبش کردستان و آذربایجان باز ماند.

اما راست روی های حزب توده (خواست اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی) و سپس «چپ» روی های آن (در مقابل جنبش ملی شدن نفت) به تنهایی حرکت های توده مردم ایران را مسدود نکرد، بلکه «جبهه ملی» در رأس جنبش ملی شدن نفت قرار گرفت و ضربه مهلک را بر پیکر آن زد. در واقع جبهه ملی از جنبش «ملی» بیش تر هراسید تا از سلطنت! جبهه ملی بارها کوشید تا جنبش توده ای را پراکنده سازد و به مطالبات خود از طریق زد و بند با دربار و بندبازی بین دولت های امپریالیستی، نایل آید. اما، این مانورها، عاقبت خود جبهه ملی را نیز فدا کرد. توده هایی که در ۳۰ تیر علیه سلطنت به پا خاسته بودند، در ۲۸ مرداد دلیلی برای دفاع از حکومت مصدق نیافتند. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دوره تثبیت ارتجاع و در واقع نتیجه سیاست های اشتباه حزب توده و جبهه ملی بود.

در دوره پیش از انقلاب ۱۳۵۷، با قطبی شدن و تشدید بحران ساختاری سرمایه داری دوره شاه، تضادهای اجتماعی نیز حاد گشتند. زمینه اساسی بحران سیاسی آن دوره، بحران اشباع تولید سرمایه داری بود. به سخن دیگر، بخش های موجود تولید صنعتی با محدودیت های ساختاری مواجه شدند. تولید وسایل تولیدی (ماشین آلات اساسی تولیدی) اجازه توسعه نمی یافتند، تنها تولید متکی بر وسایل مصرفی بود (تولید کفش ملی، تیر آهن و



خمینی، سر تعظیم در مقابل «روحانیت مبارز و مترقی» (!) فرود آورد و کلّ نیروهای جوان «چپ» را فدای ندانم کاری سیاسی خود نمود. اولی با به ارث بردن سیاست های استالینیستی تشکیل بلوک طبقاتی، رژیم را در ابتدا «ضدّ امپریالیست» و «متحد» طبقه کارگر معرفی کرد و دوّمی، به عنوان یک سازمان خرده بورژوا، در مقابل رژیم تمکین نمود.

برای نمونه، یک سال پس از قیام، در زمان نخستین انتخابات ریاست جمهوری، سازمان چریک های فدایی خلق، در نشریه کار شماره ۴۳، به جای تشکیل یک اتحاد عمل گسترده از صف مستقل کارگران و نیروهای انقلابی و مارکسیست، با انتشار رئوس «برنامه حدّ اقل» و خالی کردن صحنه انتخاباتی، حمایت از مسعود رجوی را توجیه کرد.^۱ چند روز قبل از انتخابات نیز نماینده سازمان مجاهدین، به فرمایش «فقیه اعظم» کاندیداتوری خود را پس گرفت و کلیه «متحدان» کمونیست خود را خلع سلاح کرد! این گونه ندانم کاری های سیاسی منجر به ایجاد «فرصت طلایی» برای رژیم در سازماندهی و تدارک نیروهای ضدّ انقلابی علیه کارگران و نیروهای انقلابی گشت. «چپ روی» های این دو سازمان پس از این دوره نتوانست سیاست های اشتباه دوره اولیه آن ها را خنثی کند و خود آن ها نیز فدای اشتباهات گذشته گشتند.

البته در مرحله بعدی، نقش حزب توده در همکاری نزدیک با هیئت حاکم «ضدّ امپریالیست» (!) بود که این امر، تأثیرات مخربّی برجای گذاشت و رژیم را در «تمام سطوح» تقویت کرد. حزب توده بار دیگر نشان داد که در چالش های طبقاتی، در کدام سنگر قرار می گیرد. بهای این «خدمات» به سرمایه داری ایران را، آن ها نیز خود پرداختند.

قیام بهمن نشان داد که از سازمان های «رادیکال» خرده بورژوا که با به یدک کشیدن عناوین «کمونیست»،

پس چرا در این وضعیّت رهبری انقلاب ضد استبدادی علیه نظام شاهنشاهی به دست روحانیت افتاد و نه یک نیروی انقلابی و ضدّ سرمایه داری؟

رهبری انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به چند علت به دست روحانیت افتاد:

اول، در کلّ دوره اختناق بیست و چند ساله پس از کودتا، حکومت شاه در پراکنده نگاه داشتن و متفرق کردن جنبش کارگری و نیروهای وابسته به آن، توفیق حاصل کرده بود. هیچ یک از مخالفان رژیم از کوچک ترین آزادی بیان، سازماندهی و تجمع برخوردار نبودند. در صورتی که در مساجد و حسینیه ها، بر روی مخالفان مذهبی باز بودند. گرچه مخالفان مذهبی نیز قربانی دستگیری ها، شکنجه ها و اعدام ها از سوی ساواک گشتند، اما این ها قابل مقایسه با سایر نیروهای اپوزیسیون نبود.

دوم، خرده بورژوازی، در اثر ادغام ایران در نظام امپریالیستی و به ویژه رشد مشخص سرمایه داری در دو دهه پیش از قیام بهمن، آسیب فراوان دیده و به مخالفان و معترضان سیاست های رژیم شاه تبدیل شده بود. نفوذ روحانیت در درون این قشر سنتاً بسیار عمیق بوده است و در نتیجه قادر به بسیج مخالفان علیه رژیم شاه شدند. در واقع پایه مادی روحانیت این قشر بودند.

سوم، نبود رهبری جنبش کارگری و نقش مخربّ حزب توده و جبهه ملی و اتحاد آنان منجر به تحمیل رهبری روحانیت بر جنبش توده ای گشت.

توضیح دهید که نقش نیروهای چپ چه بود؟

به اعتقاد من، مسبب اصلی تقویت و تثبیت موقعیّت ضعیف و متزلزل اولیه رژیم، کجروی ها در سیاست های «سازمان چریک های فدایی خلق ایران» و «سازمان مجاهدین خلق ایران»، بود. این دو سازمان، که از اعتبار بسیاری در میان جوانان و کارگران برخوردار بود، به علت نداشتن برنامه مشخص مداخلاتی و ارزیابی صحیح از ماهیّت واقعی رژیم

^۱ <http://96.0.241.19/fileha/archive/pdf/kar043.pdf>



تدارک بایستی از هم اکنون صورت پذیرد. زیرا که در دوره اعتلای انقلابی، تنها نیروهایی که از پیش برای چنین سازماندهی ای تدارک دیده باشند، قادر به تأثیر گذاری و نفوذ در درون طبقه کارگر خواهند بود. چنان چه در دوره انقلاب، گرایش مارکسیزم انقلابی از حداقلی از نیرو در درون پیشروان کارگری برخوردار بود، از همان ابتدا در مبارزات پیرامون حقوق دمکراتیک شرکت می کرد، رهبری مبارزات ضد استبدادی و ضد سرمایه داری را به دست می گرفت و نقش تعیین کننده ای ایفا می نمود، انقلاب مسیر متفاوتی را طی می کرد. اما باید توجه داشت که این خود نیاز به تدارکاتی پیشین را می داشت. نیروهای مارکسیست انقلابی موجود یا تجربه کافی نداشتند و یا از نفوذ کافی در میان جنبش کارگری برخوردار نبودند. در این جا گرایش های مارکسیست انقلابی نیز باید بیاموزند که رهبری جنبش کارگری یک شبه با برنامه های "انقلابی" ظاهر نمی گردد. مارکسیست های انقلابی نیز باید از پیش تدارک دخالت گری در جنبش کارگری را دیده باشند و با شرکت مؤثر و مداوم در کنار کارگران اعتبار کافی را کسب کرده باشند تا بتوانند در دوره اعتلای انقلابی برنامه انقلابی خود را به آزمایش بگذارند. بدیهی است که بدون تدارک سیاسی، تشکیلاتی و آموزشی، طبقه کارگر قادر به حفظ دستاوردهای خود نخواهد شد. چنین اقداماتی نیز تنها به وسیله یک حزب پیشتاز کارگری امکان پذیر است. حزبی که طی دوره ای از مداخلات مستمر در درون طبقه کارگر، اعتبار و اعتماد حداقل قشر پیشروی کارگری را به خود جلب کرده باشد.

در دوره آتی، متکی بر تجارب انقلاب بهمن ۱۳۵۷، وظیفه اصلی کلیه نیروهای مارکسیست انقلابی تشکیل یک اتحاد عمل «ضد سرمایه داری» همراه با تدارک ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری همراه با پیشروان کارگری است.

۲۲ بهمن ۱۳۸۸

«کارگری»، «خلقی» و «فدایی» پا به عرصه حیات سیاسی می گذارند، و گاهی از «پایه» اجتماعی نیز برخوردار می شوند و «شهید» هم می دهند، نمی توان توقع داشت که پیگیرانه و تا انتها بدون لغزش های «اساسی»، در جبهه پرولتاریا باقی بمانند. داشتن «پایه اجتماعی» و اعطای «شهید» و «از خود گذشتگی» - گرچه بی شک قابل تقدیر است - اما الزاماً مشی صحیح سیاسی را تضمین نمی کند.

این گرایش ها تا برش کامل از برنامه های ناروشن خرده بورژوازی و الحاق به صفوف کارگران پیشرو در راستای ایجاد حزب پیشتاز کارگری و پذیرش عملی برنامه سوسیالیزم انقلابی، به سیاست های زیگزاگ وار «چپ گرایانه» و «راست گرایانه»، همان طور که طی انقلاب ۵۷ به طور سیستماتیک انجام دادند، ادامه می دهند و نقش تعیین کننده و مؤثری در انقلاب آتی ایفا نخواهند کرد.

آیا نبود حزب مارکسیزم انقلابی در شکست انقلاب مؤثر نبود؟

بله کاملاً درست است. گرچه در تاریخ، امکان پیروزی قیام ها و انقلاب ها علیه حکومت های مستبد وجود داشته است، اما بدون یک حزب پیشتاز کارگری، مجهز به برنامه انقلابی، پیروزی نهایی تضمین نشده و نخواهد شد. انقلاب بهمن نمایانگر چنین واقعیت تاریخی ای بود. انقلاب به وسیله افسار ستمدیده مردم ایران و به ویژه کارگران صنعت نفت سازمان یافت. رژیم سرمایه داری شاه سرنگون شد. اما، از آن جایی که سازماندهی متشکلی وجود نداشت، رهبری انقلاب به دست یک گرایش ضد انقلابی دیگر افتاد.

سرمایه داران و متحدان ملی و بین المللی شان برای به کجراهه کشاندن انقلاب، تدارک دیدند؛ در صورتی که نیروهای انقلابی، که در رأس جنبش کارگری قرار گرفته بودند، چنین تدارکی را ندیدند.

برای توفیق در انقلاب آتی، چنین درسی بایستی از سوی نیروهای مارکسیست انقلابی در نظر گرفته شود. این

تسلیم عبدالملک ریگی و افشای فیلم حمله به کوی

دو پرده از یک سیاست واحد

وحید رنجبر

از مشخصات اصلی سیاست خارجی (و همین طور داخلی) بورژوازی، مذاکرات، ملاقات و زد و بند های پشت پرده ایست که جز افراد درگیر در این پروسه ها و تعداد معدودی از افراد صاحب نفوذ، اصولاً قرار نیست که کسی از آن ها اطلاعی داشته باشد. گاهی تنها پس از چند سال، و یا بر اثر افشای برخی اسناد و گزارشات محرمانه (که افشای برخی از این نمونه ها، خود نتیجه زد و بندهای جدید است) افکار عمومی نسبت به اتفاقات و مذاکرات پشت پرده دستگاه دیپلماسی کشورهای مختلف آگاه می شود. نمونه آن، ملاقات های هیئت های نمایندگی ایرانی و آمریکایی در عراق طی سال های گذشته است، که پس از مدتی در مطبوعات از آن ها صحبت به میان آمد، در همین زمینه می توان به ملاقات های هیئت های نمایندگان ایرانی با همپایگان غربی خود در زمان جنگ امپریالیستی ایران و عراق اشاره کرد.

اخیراً، در میان بحبوحه رویدادهای سیاسی ایران، شاهد دو رویداد تازه و بسیار معنادار بوده ایم: یکی دستگیری عبدالملک ریگی، رهبر گروه جندالله و دیگری پخش فیلم حمله نیروهای بسیج و نیروی انتظامی به کوی دانشگاه در نخستین شب های اعتراضات به نتایج انتخابات سال ۱۳۸۸. از نظر نگارنده، این دو رویداد، هم با یک دیگر، و هم با مسأله ای که در پاراگراف اول به آن اشاره شد، مرتبط هستند.

- قربانی کردن جندالله (یک امتیاز)

ابتدا به مسأله جندالله می پردازیم. این گروه، که نخستین بار با گروگان گرفتن ۹ مرزبان ایرانی در سال ۱۳۸۴ و پذیرش مسئولیت این عملیات در کانال تلویزیونی العربیه عملیات ضد رژیم خود را آغاز کرده بود، و هر از چند گاهی با گروگانگیری و یا عملیات تروریستی، خود را به صدر اخبار می رسانید، از یک

سو نقش مهمی در بازی های دیپلماتیک ایران و آمریکا ایفا می کرد، و از سوی دیگر، موهبتی برای رژیم سرمایه داری ایران بوده و هست.



نیاز به توضیح چندانی ندارد که انجام عملیات تروریستی، تهیه سلاح، کمک های اطلاعاتی و تأمین مالی گروه جندالله، بدون حمایت کشورهای غربی، به خصوص ایالات متحده و سرویس های اطلاعاتی فعال در منطقه غیر ممکن می بود.^۱ جندالله در واقع ابزاری بود در دست دولت آمریکا برای اعمال فشار از جنوب شرقی ایران به دولت مرکزی. این گروه، با حمایت مستقیم و غیر مستقیم آمریکا (که حمایت رسانه ای و پوشش خبری تنها جزء کوچکی از آن بود) ظاهراً به مانعی برای رژیم تهران بدل شده بود، و از برگ های اصلی بازی قمار میان ایران و ایالات متحده به حساب می آمد. در نمونه هایی از این دست، گروه تروریستی یا مخالف رژیم، با حمایت طرف مقابل در سیاست خارجی، با ایجاد ناامنی و بی ثبات سازی در کشور، مسئولین داخلی را وادار به کرنش در مقابل "خواسته های رقیب" می کند.

^۱ در این مورد می توانید به مقاله ای از سیمور هرش و مصاحبه ای که با او صورت گرفته است، مراجعه کنید:

<http://www.campaigniran.org/casmii/index.php?q=node/5551>

http://www.newyorker.com/reporting/2008/07/07/080707fa_fact_hersh



"آلترناتیو رادیکال"، در برابر تبعیض و فشارهای مذهبی، قومیتی و طبقاتی در منطقه سیستان، جذب این نیرو شده بودند، در بهترین حالت تنها بازیچه سیاست های آمریکا و ایران شده بودند. در ضمن، فعالیت آن ها در چارچوب گروه جندالله، برخلاف انتظار بسیاری، در حکم "خدمت" به دولت سرمایه داری ایران بوده است: از یک سو، جذب نیروها و پتانسیل های مخالف، و کانالیزه کردن آن ها در مسیری اشتباه، خدمت خوبی بود به سرمایه داری ایران و از سوی دیگر نیز، دولت ایران به بهانه فعالیت های گروه جندالله، به سرکوب و حشیانه تر در آن منطقه دست می زد و در واقع خود را در موضع مشروع و منطقی برای سرکوب قرار می داد.

- فشار از داخل و تهران (یک تهدید)

افشای اسناد محرمانه، گزارشات ویژه و طبقه بندی شده، به عنوان عامل فشار و یا کنترل قدرت ها و دولت ها، کار چندان تازه ای نیست. همین چند سال پیش، گروهی از رهبران آمریکایی، برای بستن قلاده ای به گردن جورج بوش، و ملایم تر کردن روش برخورد او با ایران، اسناد محرمانه سازمان های اطلاعاتی آمریکا را به بیرون درز دادند. در آن اسناد ذکر شده بود که برنامه اتمی ایران خطرناک نیست و این کشور قصد ساخت بمب اتمی را ندارد. آن بخشی از بدنه قدرت آمریکا، که بر ادامه دیپلماسی و مذاکره با تهران اعتماد داشت، و نمی خواست کار به حمله نظامی بکشد، با انتشار آن اسناد، دست و پای جورج بوش را بست و عملاً او را تحت فشار قرار داد.

این بار نیز، در تهران چنین اتفاقاتی در حال وقوع بوده است. به یک باره، فیلم هایی در مورد برخورد و حشیانه نیروهای بسیج و نیروی انتظامی در حمله به کوی دانشگاه منتشر می شود، روز بعد فیلم ادیت و آزار دختر هاشمی رفسنجانی بر روی اینترنت قرار می گیرد، و معلوم نیست که روزهای آینده شاهد افشای چه اسناد جدیدی باشیم.

اما نه آمریکا، و نه هیچ دولت امپریالیستی دیگری، لزومی به وفاداری و حمایت دایمی از چنین گروه هایی نمی بیند. آن جا که تاریخ مصرف چنین گروه هایی به اتمام رسیده باشد، به راحتی کنار گذاشته می شوند. شاید بد نباشد به قبیله چریک های ضد کمونیست در جنوب شرق آسیا اشاره کنیم که زمانی با حمایت تسلیحاتی آمریکا وظیفه مبارزه با کمونیست ها را داشتند، و به محض آن که دیگر موضوعیت خود را برای ایالات متحده از دست دادند، مانند یک جنس بنجل و مستعمل، به دور انداخته شدند. این چریک ها که برای بیش از یک دهه فراری هستند و در جنگل ها زندگی می کنند، از طرف دولت آمریکا هم پذیرفته نمی شوند. آمریکا می تواند جندالله را - چه به عنوان حسن نیت و یک امتیاز برای انجام مذاکره و پذیرش خواسته های خود، و چه به عنوان پاسخ به درخواست های تهران و پیش شرط های تعیین شده از سمت آن ها - تنها بگذارد، و این در حالیست که تا همین چند ماه پیش او را "رهبر جنبش مقاومت مردمی ایران" معرفی می کرد و در رسانه های وابسته به آمریکا تریبونی در اختیار او قرار می داد. به نظر من دقیقاً چنین اتفاقی روی داده است. دولت آمریکا، که از زمان روی کار آمدن باراک حسین اوباما، بیش از پیش به تعامل با دولت ایران علاقه نشان داده است، در دو جبهه مشغول تشویق و ترغیب تهران به پایبندی، دیپلوماسی و مذاکره است. یکی از کارت های این بازی کثیف، جندالله و عبدالمالک ریگی است.

جندالله، بخشی از جبهه سخت و برون مرزی چنین دیپلوماسی ای بود. تا همین سال گذشته، حملات جندالله، عامل "فشار" بود؛ اما امروز، خالی کردن پشت این گروه و تحویل رهبر آن به سیستم اطلاعاتی ایران، نقش یک "امتیاز" یا "مشوق" را بازی می کند. در واقع دولت آمریکا، با همکاری سرویس اطلاعاتی پاکستان، عبدالمالک ریگی را به عنوان نشانه حسن نیت و تمایل خود به همکاری با تهران، و دست برداشتن از خرابکاری در جنوب شرق ایران، تسلیم ایران کرد. عبدالمالک ریگی، به عنوان مؤسس گروه بنیادگرای جندالله و تمامی جوانانی که به دلیل نبود هیچ گونه



ایران عبور خواهد کرد و شرایط برای دستگیری او محیاست! تنها منافع سیاسی و قوانین دیپلماسی کثیف امپریالیستی میان ایران و آمریکا است که این چنین مهره ها را بازی می دهد.

- عدم حضور آلترناتیو رادیکال و مترقی

تا زمانی که در برابر جوانان معترض و عاصی سیستانی و مخالفین ستم قومیتی و طبقاتی در این استان، یک آلترناتیو رادیکال و مترقی، که قادر است آن ها را به خواسته هایشان برساند و خشم و نارضایتیشان را در مسیری درست و اصولی کانالیزه کند، این ستم قومی، فقر و فلاکت در این استان، و هر نمونه مشابه دیگری، بازیچه سیاست های ایران و غرب خواهد شد. تمامی آمال و آرزوهای جوانان و معترضین در سیستان و هر منطقه تحت ستم دیگر، در ظرفی قرار می گیرد که بازیچه قدرت های سیاسی برای فشار بر یک دیگر است. گروه هایی مانند جندالله، نه تنها کمکی به رهایی جوانان نمی کنند، بلکه با وقوع چنین حوادثی، موجی از رخوت و ناامیدی را در میان آن ها ایجاد و در تمام این مدت نیز بهانه ای برای سرکوب های شدیدتر از سوی رژیم فراهم می کنند. تا زمانی که تنها آلترناتیو جوانان در مناطق تحت ستم، چنین ظرف هایی باشد، این سیاست بازی ها ادامه خواهد داشت.

در تهران هم موضوع به همین شکل است. در شرایطی که هنوز یک آلترناتیو سوسیالیستی پیش روی جوانان و معترضین وجود ندارد، طرفین درگیری های سیاسی درون و برون نظام، از این معترضین تنها به عنوان برگ های برنده در قمار خود و ابزار فشار به یک دیگر استفاده می کنند. زمانی که لازم باشد، آن ها را به سکوت و تعامل دعوت می کنند و هر جا که نیاز باشد، به تهییج آنان می پردازند تا در رقابت با حریف، دست بالا را بگیرند. زیرا از نگاه آن ها، آن چه در خیابان ها اتفاق می افتد، بازیچه و بهانه است، و حوادث اصلی در اتاق های در بسته و پشت میزهای مذاکره رخ می دهد.

باندی در بدنه قدرت ایران، با افشای این اسناد- که احتمالاً ادامه هم خواهد داشت- به تهدید دولت پرداخته است. مسلماً انتشار فیلمی که از حمله به کوی دانشگاه گرفته شده بود، کار یک مأمور رده پایین و اقدامی خود سر، نبوده است. چنین کاری، هدفمند، و از طرف نیروهای با نفوذ در سازمان اطلاعاتی و قدرتمند داخل کشور بوده است.

- سیاست واحد

اگر تسلیم ریگی به ایران، حکم یک امتیاز یا مشوق را داشت، افشای اسناد جدید، و تهییج مردم در زمانی که اعتراضات (به ویژه از ۲۲ بهمن ماه به این سو) فروکش کرده و دولت گستاخ تر شده است، حکم چماق را در راستای سیاست های مورد نظر آمریکا و حامیانش در ایران ایفا می کند. افشای این اسناد، تهدید به افشای اسناد مهم تر، و وارد کردن فشار بیش تر، چه از نظر افکار عمومی در داخل و چه از نظر بین المللی بر جمهوری اسلامی، می باشد. عجیب نیست که این دو همزمان با هم اتفاق افتاده اند، تسلیم عبدالملک ریگی، و افشای اسناد مذکور، دو پرده از یک دیپلوماسی واحد آمریکا در قبال جمهوری اسلامی است: کشاندن تهران به پای میز مذاکره و رسیدن هرچه سریع تر به توافقات داخلی و منطقه ای.

بر خلاف شیوه برخورد محافل راست و خرده بورژوازی با این دو رویداد، که به جای بحث ریشه ای و رادیکال در مورد مسأله سیستان و ریگی، یا دلایل اصلی افشای بخشی از فیلم مربوط به حمله به کوی دانشگاه، خود را در جزئیات نه چندان مهم غرق می کنند، نیروهای مترقی و مارکسیست، باید به افشای سیاست های کثیف دو طرف این قضیه بپردازند. مشخصاً در این بین، نه دل کسی به حال دانشجویان مضروب و بازداشت شده در شب ۲۵ خرداد طی حمله بسیج و سپاه به کوی دانشگاه سوخته است که بخواد ریسک کند و یک فیلم افشاگرانه را در اختیار رسانه بی بی سی قرار دهد، و نه از غیب به سرویس های اطلاعاتی ایران خبر رسیده است که گویا ریگی در پروازی از دوبی به قرقیزستان از آسمان



مصاحبه با رفیق مازیار رازی در مورد ضرورت تبلیغ شعار اعتصاب عمومی

شما یکی از افرادی هستید که از ماه‌ها پیش، شعار اعتصاب عمومی را در محور بحث‌های خود جای داده و بر ضرورت آن تأکید داشته‌اید. توضیح دهید که چرا این شعار، نسبت به سایر مطالبات امروزی، محوری است؟

این شعار محوری است به چند علت؛ مبارزات جوانان در خیابان‌ها بر ضد ابزار و دستگاه دولتی حاکم، گام به گام تکامل یافته و در هر تظاهرات، شکل نوینی به خود گرفته است. در تظاهرات روز عاشورا، مبارزات جوانان در خیابان‌ها به شکل نوینی خود را به نمایش گذاشت: رودررویی آشکار و جسورانه با ابزار سرکوب. به عبارت دیگر می‌توان اذعان داشت که شکل تدافعی و مسالمت‌آمیز اعتراضات پیشین، جای خود را به شکل تهاجمی و خشونت‌آمیز داد (همان‌گونه که انتظار آن نیز می‌رفت). جوانان بر خلاف "رهبران" اصلاح طلب خود، در طی روند مبارزاتی دریافتند که در مقابل خشونت مزدوران رژیم باید از خود دفاع کنند و آن‌ها را با هر وسیله‌ای به عقب برانند. این اقدام جسورانه جوانان، بر خلاف نظریات اصلاح طلبان درون و برون مرزی که اقدامات "مسالمت‌آمیز" و محدود به "چارچوب‌های قانونی" را موعظه می‌کردند و می‌کنند، ارزنده و قابل تقدیر است.

اما این اقدامات جوانان، بدون اقداماتی سراسری از سوی طبقه کارگر، بدون نتیجه باقی خواهد ماند. فشارها از چند زاویه بر جوانان و به منظور متوقف نمودن فعالیت‌هایشان اعمال خواهد شد. اول، اعمال فشار از سوی رژیم و ابزار سرکوب و قوای سه‌گانه اش (به عنوان نمونه علم کردن بحث محاربه با خدا و یا تهدید به اعدام جوانان). دوم، اعمال فشار از سوی تمامی جناح‌های اصلاح طلبان، سلطنت طلبان، سوسیال دمکرات‌ها، لیبرال‌ها و متحدان بین‌المللیشان (به واسطه انبوهی از تبلیغات رادیویی و تلویزیونی رسانه‌های بین‌المللی).

سوم، اعمال فشار از سوی خانواده‌ها و نزدیکان جوانان.

بدیهی است که این اقدامات جسورانه بدون پشتوانه طبقه کارگر (یعنی تنها متحد واقعی جوانان برای ایجاد تغییرات بنیادین)، پس از دوره کوتاهی نافرجام باقی خواهد ماند. شکست جوانان در مبارزات، جوئی از رخوت و یأس را به همراه خواهد آورد و دست‌های رهبران اصلاح طلب را برای معامله از بالا با سران رژیم باز خواهد گذاشت.

چرا تصور می‌کنید که اعتصاب کارگران بهترین ابزار پشتیبانی از مبارزات فعلی جوانان در خیابان‌ها است؟

به این علت که یک اعتصاب کارگری ساده، ستون فقرات رژیم را مورد هدف قرار می‌دهد. هیچ فشار اجتماعی، اعتراضات خیابانی و قیام و حرکت‌های توده‌ای، لطمه‌ای را که یک اعتصاب کارگری بر پیکره رژیم وارد می‌آورد، دارا نمی‌باشد. یک اعتصاب عمومی، حتی چند روزه، کل اقتصاد جامعه را فلج می‌کند. تصور کنید که کارخانه‌های متعدد، همراه با کارگران شرکت نفت و باراندازان، مخابرات، حمل و نقل و غیره دست به اعتصاب سراسری و عمومی زنند؛ تمام ساختار اقتصادی در عرض چند روز مختل می‌گردد. در دوره سرنگونی رژیم شاه، این ابزار پرتوان کارگری را تجربه کردیم. اعتصابات کارگری (به ویژه اعتصاب کارگران بخش نفت) در واقع ستون فقرات رژیم شاه را در هم کوبید و پیروزی اعتراضات خیابانی را تضمین کرد. از این رو تمرکز اصلی تمام نیروهای انقلابی باید متوجه تبلیغ و سازماندهی اعتصاب عمومی قرار گیرد.

برخی بر این اعتقادند که از آن جایی که در جامعه ایران نه حزب و تشکیلاتی وجود دارد و نه احزاب موجود "کمونیستی" و "کارگری" دارای نفوذ و اعتبار کافی در میان کارگران هستند، چه ضرورتی برای طرح شعار "اعتصاب عمومی" وجود دارد؟ حتی اگر چنین اعتصابی هم به وقوع بپیوندد، بلافاصله از سوی دولت



روند مبارزاتی جدا کرد. این دو در پیوند با یک دیگر به پیش می روند.

آیا طبقه کارگر آمادگی برای اعتصاب عمومی را دارد؟

خبر چنین آمادگی ای را امروز ندارد. اما تجربه چنین اقدامی را دارد. آماده کردن طبقه کارگر از یک نیروی بالقوه برای سازماندهی اعتصاب عمومی به یک نیروی بالفعل، بستگی به دخالتگری و سازماندهی مارکسیست های انقلابی دارد. در وضعیت کنونی حتی یک یا چند گروه کوچک مارکسیستی با برنامه روشن و اعتقاد راسخ به نقش و قدرت طبقه کارگر برای سازماندهی اعتصاب عمومی و نهایتاً انقلاب کارگری، می تواند نقش تعیین کننده تبلیغاتی ایفا کند. تکثیر و پخش شب نامه ها در ضرورت اعتصاب عمومی میان کارگران جوان و محلات کارگری، باز کردن بحث در محافل کارگری، و تمرکز اصلی نیرو در این راستا، می تواند مثمر ثمر باشد.

در وضعیت کنونی، تلاش برای آماده سازی کارگران پیشرو در جهت تدارک اعتصاب عمومی بر دوش مارکسیست های انقلابی قرار دارد.

۲۵ دی ۱۳۸۸



سرکوب می شود. اگر هم اعتصاب عمومی موفقیت آمیز باشد، تشکیلاتی نیست که آن را در راستای سرنگونی رژیم هدایت کند؟

بله این بحث به طور کلی درست است. اما باید توجه داشت که انقلاب ها در جهان، گاهی به شکل ایده آل و طبق روال منطقی پیش نمی روند. حزب و تشکیلات توده ای در خلأ به وجود نمی آید. چنان چه نطفه های اولیه یک گروه منسجم و مارکسیستی ریخته شده باشد و از اعتبار کیفی نسبی در میان کارگران پیشرو برخوردار باشد، می تواند در وضعیت مشخصی مبدل به آن تشکیلات و حزب کارگری مورد نیاز گردد.

باید توجه شود که تحقق اعتصاب عمومی، تنها هدف مختل کردن اقتصاد را دربر ندارد. آغاز اعتصاب عمومی همانند مدرسه ایست برای آموختن و سازماندهی و ایجاد تشکلاتی کارگری که درپیش وجود نداشته اند. اعتصاب عمومی مانند موتوری است که چندین اقدام را به طور هم زمان انجام می دهد. کارگران را بلافاصله در صدر اعتراضات اجتماعی قرار می دهد و موقعیت مبارزات خیابانی را تقویت می کند. رژیم و ابزار سرکوب آن را به همان اندازه تضعیف می نماید. سرکوبگران با مختل شدن شاهرگ های اقتصادی، اعتماد به نفس را از دست می دهند و بحران درونی آنان تشدید می شود. طبقه کارگر در چند روز درگیر امر سازماندهی- از به دست گرفتن کنترل کارخانه ها تا سازماندهی ترافیک در خیابان ها و ایجاد کمیته های اعتصاب برای حمایت از خانواده های خود- خواهند شد. در نتیجه در مدت زمان کوتاهی اعتماد به نفس در میان کارگران اعتصاب کننده تقویت می شود. در تمامی کارخانه ها و خیابان ها و محلات کارگری، به بحث و تبادل نظر در مورد سازماندهی و تداوم مبارزه دامن زده می شود.

در چنین وضعیتی است که حزب طبقه کارگر و تشکیلات کارگری برای هدایت گام های بعدی و نهایتاً برای رهبری و سازماندهی انقلاب به وجود خواهد آمد. ایجاد حزب و تشکیلات کارگری را نمی توان از این



مدت ها پیش جواشان را داده است: بدون تئوری انقلابی، نمی توان جنبش انقلابی داشت. این حقیقتی بنیادین است که تمام مارکسیست‌های بزرگ بر آن تأکید داشته اند. بیایید با چند مورد شاخص این واقعیت بنیادین را به یاد آوریم.

انقلاب، بدون تئوری ممکن نیست

مارکس و انگلس (که بیایید به یاد آوریم زندگی انقلابی‌شان را به عنوان دانشجویان فلسفه هگلی آغاز کردند) حتی پیش از نوشتن مانیفست کمونیست، مبارزه ای را علیه آن رهبران "پرولتری" به راه انداختند که عقب ماندگی و روش‌های بدوی مبارزه را می پرسیدند و لجاجانه در مقابل کاربست تئوری علمی، مقاومت می کردند.

آننکوف^۱، منتقد روس، که در بهار سال ۱۸۴۶ اتفاقاً در بروکسل بود، برای ما گزارش بسیار جالبی از جلسه ای به جای گذاشته است که در آن نزاع آتشینی بین مارکس و وایتلینگ^۲، کمونیست تخیلی آلمانی، در می گیرد.

در میان بحث، وایتلینگ، که کارگر است، گلایه می کند که مارکس و انگلس "روشنفکر"، راجع به مسائل مبهمی می نویسند که مربوط به کارگران نیست. او مارکس را متهم می کند که نوشته هایش "تحلیل نظریات از روی صندلی راحتی، و فرسنگ‌ها دور از جهان مردم زحمتکش و زجرکشیده" هستند. در این جا مارکس، که معمولاً بسیار صبور بود، برآشفته می شود. آننکوف می نویسد:

"مارکس آخرین کلمات را که شنید، بالأخره کنترل خودش را از دست داد و با مشتش چنان محکم روی میز کوبید که چراغ روی آن تکان خورد. او پرید و گفت: "نادانی تا به حال به کسی کمک نکرده است". (یادهایی از مارکس و انگلس - تأکید از من است، آلن وودز).

در دفاع از تئوری- یا "نادانی تا به حال به کسی کمک نکرده"
آلن وودز

ترجمه: بابک کسرابی

انتشار مجموعه مقالات "مبارزه طبقاتی در جمهوری روم" به علاقه قابل توجهی بین خوانندگان سایت مارکسیست دات کام انجامیده است. بنا به اطلاعاتی که همکاران بخش سردبیری به من رسانده اند، تعداد بازدیدهای مجزا از این مقالات به ارقام بی سابقه ای رسیده است؛ یعنی حدود ۲۲۰۰ مورد که بسیار بالاتر از میزان متوسط بازدید از هر مقاله است.

این واقعیت، تأکیدی بر صحت سیاست "مارکسیست دات کام" است که شهرت بالایی برای کیفیت مقالات تئوریک خود ایجاد کرده است. در زمانی که عقاید مارکسیسم از همه طرف زیر ضرب قرار گرفته اند، وب سایت ما خواهان دفاع محکم و پیگیر از تئوری مارکسیستی در تمام غنای چند جانبه آن است. این نشان از این است که بسیاری از مردم در سراسر جهان به تئوری علاقه مندند و مشتاقانه می خواهند دانششان را از مارکسیسم تعمیق بخشند.

اما مارکسیست دات کام منتقدانی هم دارد. بعضی از منتقدین ما شکایت می کنند که چرا در میان بزرگترین بحران سرمایه داری از دهه ۱۹۳۰ تا کنون، راجع به روم باستان مقاله می نویسیم. برای این که با خودمان منصف باشیم باید بگویم مارکسیست دات کام تا به حال مقالات بسیاری در مورد بحران منتشر کرده است و به این کار ادامه می دهد. اما ما در ضمن وظیفه داریم راجع به سایر مسائل بنویسیم، تا سطح درک تئوریک خوانندگانمان را افزایش دهیم و تحلیلی مارکسیستی، نه فقط از اقتصاد بلکه از تاریخ، علوم، هنر، موسیقی و تمام سایر حیطه‌های فعالیت بشر ارائه دهیم.

به کسانی که می خواهند وسعت مارکسیسم را تقلیل دهیم تا در وسعت ذهنی محدود آن ها بگنجد چه جوابی باید بدهیم؟ لازم نیست ما جوابی به آن ها دهیم، چون لنین

¹ Annenkov

² Wilhelm Weitling



میخائیل باکونین

در مجموعه آثار مارکس و انگلس، ما یک معدن طلای واقعی از اندیشه می یابیم. این جاست که به نوشته های انگلس راجع به جنگ دهقانی در آلمان، راجع به تاریخ اولیه آلمانها، اسلاوها و ایرلندی ها و تاریخ نگاری اش از اوایل مسیحیت می رسیم. لنین در مقاله خود راجع به مرگ انگلس می نویسد:

"مارکس روی تحلیل پدیده پیچیده اقتصاد سرمایه داری کار می کرد. انگلس در کارهای ساده و مکتوب خود که اغلب مشخصه مباحثه ای دارند، به مسائل علمی عمومی تر و به پدیده های متنوع گذشته و حاضر از زاویه مفهوم ماتریالیستی تاریخ و تئوری اقتصادی مارکس می پرداخت."

فهرست کوتاهی از آثار انگلس، بلافاصله وسعت چشم انداز او را بر ملا می سازد. اثر فوق العاده مباحثه ای او علیه دورینگ را داریم که در آن عمیقاً به فلسفه، علوم طبیعی و علوم اجتماعی می پردازد. "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"، به اولین منشأهای جامعه بشری می پردازد. منتقدان "عملی" ما خواهند پرسید اینها چه ربطی به طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی دارند. تنها ربطشان این است: این همان اثری است که بنیان تئوری مارکسیستی دولت بود، که لنین بعدها در کتاب "دولت و انقلاب" توسعه داد و همین کتاب بود که بنیانهای تئوریک انقلاب بلشویکی را فراهم کرد.



ویلهم وایتلینگ

وایتلینگ مخالف تئوری و کار تبلیغی صبورانه بود. او مثل باکونین می گفت که فقرا همیشه آماده شورش اند. این مدافع "عمل انقلابی" به جای تئوری، بر این باور بود که اگر رهبران قاطع باشند، انقلاب را می توان در هر زمانی تدارک دید. بازتاب این عقاید پیشا-مارکسیستی بدوی را حتی همین امروز هم در صفوف مارکسیست ها می بینیم.

مارکس می فهمید که جنبش کمونیستی تنها با گسست قطعی از این مفاهیم بدوی و پاک سازی کامل صفوفش می تواند پیش روی کند. گسست از وایتلینگ، غیر قابل اجتناب بود و در مه ۱۸۴۶ صورت گرفت. پس از این، وایتلینگ عازم آمریکا شد و دیگر نقش قابل توجهی بازی نکرد. تنها با گسست از وایتلینگ "کارگر فعال" بود که برپایی اتحادیه کمونیستها بر بنیانی عقلانی ممکن بود. با این حال این گرایش بدوی، که وایتلینگ نماینده آن است، دائماً خود را در جنبش بازتولید می کند؛ اول در عقاید باکونین و بعدها در انواع مختلف اولترا چپ گرایی، که هنوز و تا همین امروز هم آفت جنبش مارکسیستی است.



"مارکس می‌گوید: «هر قدم جنبش واقعی، مهم تر از یک دوجین برنامه است»». تکرار این کلمات در دوره سردرگمی تئوریک مثل این است که برای عزاداران حاضر در تشییع جنازه ای، آرزو کنیم بارها به این روز مبارک بازگردند. به علاوه، این کلمات مارکس از نامه ای راجع به برنامه گوتا برداشته شده اند که او در آن جا التقاطی گری در تدوین اصول را به شدت محکوم می‌کند. مارکس برای رهبران حزبی نوشت که اگر می‌خواهید متحد شوید، وارد توافقی برای تحقق اهداف عملی جنبش شوید، اما بر سر اصول کوتاه نیایید و "امتیاز" تئوریک ندهید. این عقیده مارکس بود و با این حال بعضی‌ها درون ما هستند که می‌خواستند از نام او برای کم‌اهمیت جلوه دادن نقش تئوری استفاده کنند!

بدون تئوری انقلابی، نمی‌توان جنبش انقلابی داشت. در زمانی که موعظه مد روز اپورتونیسیم همگام با شیفتگی برای محدودترین اشکال فعالیت عملی است، نمی‌توان بر این عقیده زیادی پافشارد. اما برای سوسیال‌دموکرات‌های روسیه، سه شرط دیگر که اغلب فراموش می‌شوند بر اهمیت تئوری می‌افزاید: اول این واقعیت که حزب ما تنها در روند تشکیل است، خصوصیاتش تازه در حال تعریف شدن هستند و هنوز حالا حالاها مانده تا حسابش را با بقیه جریان‌ات اندیشه انقلابی که می‌توانند جنبش را از راه صحیح منحرف کند، تصفیه نماید" (چه باید کرد؟، دکلماتیسم و "آزادی انتقاد")

جریان اکونومیستی، مثل وایتلینگ و باکونین، خود را گرایش "راستین پرولتری" معرفی می‌کرد که علیه نفوذ مرگبار "تئوریسین‌های روشنفکر" می‌جنگد. گسست کامل از این جریان که عوام فریبی "پرولتری" را با سندیکالیسم رفورمیستی در عمل ترکیب می‌کرد، شرط لازم برای شکل‌گیری بلشویسم بود. اما مبارزه برای تئوری و علیه "عمل‌گراها"^۲ تا مدت‌ها بعد ویژگی دائم کار بود.

لنین در سال ۱۹۰۸ نوشت:

و باید راجع به کتاب "لودویگ فوئرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمانی"^۱ چه بگوییم؟ انگس در این کتاب نه تنها به عقاید "مبهم و بغرنج" هگل، که در ضمن به عقاید فلاسفه کوچک و غریب آلمانی در جنبش چپ هگلی می‌پردازد. به خصوص در میان نامه‌های مارکس و انگلس، به گنجینه‌ای از افکار و اندیشه‌ها با گستره‌ای خیره‌کننده می‌رسیم. این دو دوست، دیدگاه‌های خود را در مورد انواع و اقسام موضوعات با یک دیگر رد و بدل می‌کردند. نه فقط در اقتصاد و سیاست، که در فلسفه، تاریخ، علم، هنر، ادبیات و فرهنگ.

همین خود پاسخ خردکننده‌ای به تمام منتقدین بورژوایی مارکس است که کاریکاتوری از مارکسیسم را، به عنوان نظریه‌ای خشک و کوتاه‌بینانه، ارائه می‌دهند که تمام اندیشه بشری را به اقتصاد و رشد نیروهای مولده کاهش می‌دهد. اما همین امروز هم کسانی هستند که دوست دارند نام مارکسیست بر خود بگذارند، اما نه از عقاید راستین مارکس و انگلس با تمام غنا، وسعت و عمقشان، بلکه دقیقاً از همان کاریکاتور "اکونومیستی" منتقدان بورژوایی مارکسیسم دفاع می‌کنند. این به هیچ وجه مارکسیسم نیست، بلکه به قول هگل چیزی نیست مگر "die leblosen knochen eines Skeletts" (استخوان‌های بی‌جان اسکلت). و این جاست که لنین می‌گوید: "آن چه ضروری است نه «استخوان‌های بی‌جان»، که حیات زنده است" (لنین، دفترچه‌های فلسفی، مجموعه آثار، جلد ۳۸ انگلیسی).

لنین و تئوری

لنین همیشه بر اهمیت تئوری تأکید می‌کرد. حتی در مرحله آغازین و جنبی حزب، او مبارزه‌ای بی‌امان را علیه اکونومیست‌ها پیش می‌برد که ذهنیت محدودی راجع به "عمل پرولتری" داشتند و تئوری را به عنوان حیطة کار روشنفکران و نه کارگران، خوار می‌شمردند. لنین در پاسخ به این خزعبلات نوشت:

1

<http://marxists.org/archive/marx/works/1886/ludwig-feuerbach/index.htm>

² practicos



در جنگ جهانی اول، لنین به فلسفه بازگشت و به مطالعه بنیادین هگل دست زد که سال ها بعد به عنوان "دقت‌چه های فلسفی" منتشر شد.



پرتره "ویلهلم فردریش هگل"، اثر ژاکوب شلزینگر

یکی از آخرین آثار او "درباره اهمیت ماتریالیسم میلیتانت"^۱ نام داشت که در آن، او دوباره بر نیاز به مطالعه هگل تأکید می‌کند:

"البته این مطالعه، این تفسیر، این تبلیغ دیالکتیک هگلی بسیار دشوار است و اولین تجارب در این مسیر بدون شک همراه با خطا خواهد بود. اما تنها آن کسی اشتباه نمی‌کند، که هیچ کاری انجام نمی‌دهد. ما با بنا کردن خود بر شیوه مارکس در کاربست دیالکتیک هگلی که با ماتریالیسم بارور شده، باید و می‌توانیم این دیالکتیک را از تمام جنبه‌ها گسترش دهیم، در نشریه‌های قطعاتی از آثار اصلی هگل را منتشر کنیم، آن‌ها را به شیوه ماتریالیستی تفسیر کنیم و با کمک نمونه‌های شیوه مارکس در کاربست دیالکتیک و همچنین دیالکتیک در حیطه روابط اقتصادی و سیاسی که تاریخ اخیر، به خصوص جنگ مدرن امپریالیستی و انقلاب، به فراوانی غیرمعمول فراهم کرده است، در موردشان نظر دهیم."

تروتسکی و تئوری

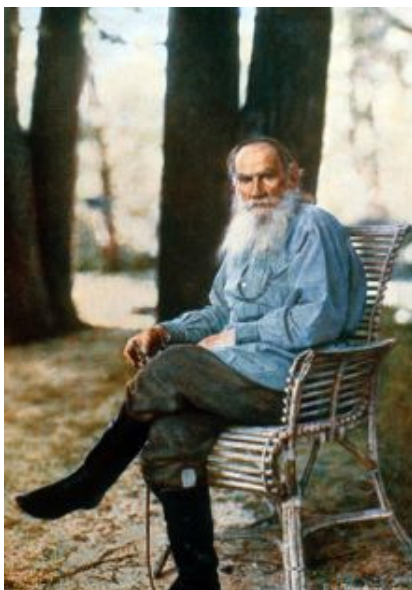
"مبارزه ایدئولوژیک مارکسیسم انقلابی علیه رویزیونیسم در پایان قرن نوزدهم چیزی نیست مگر پیش درآمد نبردهای انقلابی بزرگ پرولتاریا که علی‌رغم تمام تعلل‌ها و ضعف‌های خرده‌بورژوازی به سمت پیروزی کامل آرمانش پیش می‌رود" (مارکسیسم و رویزیونیسم).

تروتسکی در کتاب خود به نام "استالین" با جزئیات بسیار، روانشناسی "کمپته‌چی‌ها"ی بلشویک را که آن‌ها هم ذهنیت "عمل‌گراها" را داشتند شرح می‌دهد. آن‌ها مجموعه خطاهای بزرگی را به خاطر ناتوانیشان در درک جنبش واقعی کارگران در سال‌های ۱۹۰۵-۶ مرتکب شدند. دلیل خطاهای آن‌ها (که معمولاً خصلت اولترا چپ داشت) فقدان درک دیالکتیک بود. آن‌ها درکی کاملاً مبهم و فرمالیستی از روند ساخت حزب داشتند که ربطی به جنبش واقعی کارگران نداشت. به همین خاطر بود که در سال ۱۹۰۵، در کمال خشم لنین، بلشویک‌های پترزبورگ، جلسه اول شورا را ترک کردند، چرا که حاضر به قبول برنامه حزب نشد.

در سال ۱۹۰۸ که لنین خود را در اقلیت تک نفره رهبری فراکسیون بلشویک‌ها (که تحت رهبری اولترا چپ‌هایی همچون باگدانوف و لوناچارسکی بود) می‌یافت، او حاضر بود بر سر تفاوت درباره فلسفه مارکسیستی انشعاب کند. اتفاقی نیست که در این زمان دشوار که نفس موجودیت‌گرایی انقلابی در خطر بود، او وقت زیادی صرف نوشتن کتابی راجع به فلسفه کرد: "ماتریالیسم و امپریو-کریتیسیسم".

شاید بپرسیم ولادیمیر ایلیچ را چه به نوشتن کتاب‌هایی راجع به این مسائل. آخر مطالعه نوشته‌های اسقف برکلی چه ربطی به کارگران روسیه داشت؟ یا شاید بپرسیم چرا لنین انشعاب با اکثریت رهبران بلشویک بر سر مسأله فلسفه را لازم می‌دید. اما لنین خیلی خوب رابطه اتفاقی بین رد ماتریالیسم دیالکتیک به وسیله باگدانوف و سیاست‌های اولترا چپ اکثریت را می‌فهمید.

¹ On the Significance of Militant Materialism



تنها عکس رنگی موجود از "لئو تولستوی"

تروتسکی در سال ۱۹۲۳ نوشت: "شیوه‌ها و روندهای ادبیات، ریشه در دوردست‌ترین گذشته‌ها دارند و نمایانگر تجربه انباشته صنعت گفتار هستند. ادبیات بیانگر اندیشه‌ها، احساسات، روحیات، نظرات و امیدهای عصر جدید و طبقه جدید آن است" (تروتسکی، *ریشه‌های اجتماعی و کاربرد اجتماعی ادبیات*^۱). او در میان دوره طوفانی انقلاب و ضد انقلاب در دهه ۱۹۳۰ وقت پیدا کرد تا در مورد ادبیات و هنر بنویسد. در سال ۱۹۳۴، مدت کوتاهی پس از فاجعه در آلمان، نقدی بر رمان فونتامارا^۲ اثر اینیاتسیو سیلونه^۳ نوشت. در سال ۱۹۳۸ به همراه آندره برتون، نویسنده سورئالیست، "بیانیه برای هنر انقلابی مستقل"^۴ را به نگارش درآورد.

می توانیم خشم بی فرهنگ‌های شبه مارکسیست را تصور کنیم: "این دیگر چیست؟ رفیق تروتسکی وقتش

تروتسکی، مثل لنین، تمام زندگی اش را وقف دفاع بی وقفه از تئوری مارکسیستی کرد. او در مقاله‌ای عالی در مورد انگلس، بر رویکرد وسواس وار او به تئوری تأکید می‌کند:

"در عین حال سخاوت فکری استاد به شاگردش به راستی بی پایان بود. او عادت داشت مهم‌ترین مقاله‌های کائوتسکی مشهور را به شکل دست نوشته بخواند و تمام نامه‌های نقد او شامل پیشنهادهای گرانبها است که حاصل اندیشه جدی و گاهی تحقیق بودند. هم چنین به نظر می‌رسد اثر مشهور کائوتسکی، «تخاصمات طبقاتی در انقلاب فرانسه» که تقریباً به تمام زبان‌های بشر متمدن ترجمه شده است، هم از کارخانه فکری انگلس گذشته است. نامه طولانی او در مورد گروه‌های اجتماعی در عصر انقلاب کبیر قرن هجدهم (و هم چنین در مورد کاریست شیوه‌های ماتریالیستی در رویدادهای تاریخی) یکی از شاهکارترین اسناد ذهن بشری است. این نامه زیادی مختصر است و هر کدام از فرمول‌های آن ذخیره عظیمی از دانش را دربر می‌گیرند و به این علت وارد شدن آن به انتشار عمومی ممکن نیست؛ اما این سند، که مدت‌هاست پنهان مانده، تا همیشه نه تنها منبع آموزش تئوری که مایه لذت زیبایی‌شناسانه برای هر کسی خواهد بود که پویایی‌های روابط طبقاتی در دوره انقلابی و هم چنین مسائل عمومی موجود در تفسیر ماتریالیستی از رویدادهای تاریخی را مورد اندیشه جدی قرار داده است." (تروتسکی، *نامه‌های انگلس به کائوتسکی*، ۱۹۳۵).

در تمام آثار تروتسکی شاهد وسعت چشم انداز و علاقه‌ای وسیع، نه فقط در تاریخ که در ضمن در هنر و ادبیات و فرهنگ به طور کلی، هستیم. پیش از جنگ جهانی اول، او مقالاتی راجع به هنر و راجع به نویسندگانی هم چون تولستوی و گوگول نوشت. پس از انقلاب اکتبر او وسیعاً در مورد هنر و ادبیات نوشت. کتاب او به نام "ادبیات و انقلاب"، محصول آن دوره است.

1

http://www.marxists.org/archive/trotsky/1923/art/ti_a23b.htm

2 Fontamara

3 Ignazio Silone

4

http://www.marxists.org/subject/art/lit_crit/works/ri_vera/manifesto.htm



وقتی تد گرانت و من از میلیتانت اخراج شدیم، خود را در موقعیتی دشوار یافتیم. اکثریت، تشکیلاتی بزرگ، کلی پول و گروهی از حدود ۲۰۰ نفر حرفه ای تمام وقت داشت. ما حتی یک ماشین تایپ هم نداشتیم. اما من و تد به هیچ وجه نگران نبودیم. ما عقاید مارکسیسم را داشتیم و تنها همین مهم بود. تمام تجربه من نشان می دهد که اگر عقاید صحیح را داشته باشی، همیشه می توان تشکیلات ساخت. اما برعکس این معادله صدق نمی کند. می توان بزرگ ترین تشکیلات جهان را داشت، اما اگر بر پایه تئوری ها و روش های ناصحیح کار کنی، مغلوب می شوی.

ما موقعیت را در نظر گرفتیم و به این نتیجه رسیدیم که در موقعیت حال (آن وقت) به خصوص پس از فروپاشی اتحاد شوروی، فوری ترین وظیفه ما دفاع از عقاید و تئوری های پایه ای مارکسیسم است. اولین نتیجه، کتاب "خرد در شورش: فلسفه مارکسیستی و علوم مدرن"^۱ بود. رفقای سابق ما حسابی راجع به این کتاب به سخره مان گرفتند. به طعنه می گفتند: "می بینید! تد و آلن سیاست را کنار گذاشته اند تا راجع به فلسفه کتاب بنویسند!" این رویکرد آن ها به تئوری مارکسیستی بود - رویکردی در سنت راستین و اپتالینگ و کمیته‌چی‌های بلشویک که هیچ ربطی به مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی ندارد.

طولی نمی کشد که خطا در تئوری، به فاجعه در عمل ترجمه شود. اکثریت سابق، بهای اشتباهاتش را پرداخت کرده است. چیزی که قبلاً گرایش قدرتمند با ریشه های جدی در جنبش کارگری بود به سایه خود سابقش کاهش یافته است. از طرفی، "خرد در شورش" نقشی کلیدی در تثبیت گرایش بین‌المللی مارکسیستی ایفا کرد. این کتاب به زبان های بسیار ترجمه شده و بسیاری از کارگران، سوسیالیست ها، کمونیست ها، فعالان سندیکایی و بولیواری ها (از جمله هوگو چاوز) آن را تحسین کرده اند.

را در این لحظه انقلابی تاریخ حرام نوشتن در مورد هنر می کند؟ هنر چه ربطی به پرولتاریا و مبارزه طبقاتی دارد؟ بی‌فرهنگ هنرستیز، سرش را با ناراحتی تکان می دهد و به این نتیجه می رسد که رفیق تروتسکی دیگر آن فردی که بود، نیست. "این تروتسکی" برنامه انتقالی" نیست! پیرمرد حتماً مشاعرش را از دست داده!" آری، می توانیم حرف هایشان را تصور کنیم!

در لحظه ای که اروپا درگیر انقلاب و ضد انقلاب بود، وقتی حامیان او به قتل می رسیدند و انترناسیونال چهارم در تقلا برای بقا بود، چرا تروتسکی وقتش را صرف مسائلی مثل هنر و ادبیات می کرد؟ به این سؤال که پاسخ دهیم می توانیم فرق بین مارکسیسم راستین و انقلابی گری پرولتری راستین را با کاریکاتوری سطحی که در بعضی محافل نام مارکسیسم دارد، ببینیم.

"تئوریسین های صرف"

در جدال درونی که به انشعاب در میلیتانت انجامید، فراکسیون اکثریت می‌گفت تد گرانت و آلن وودز "تئوریسین های صرف" هستند. این عبارت کذابی، هر چه را لازم است راجع به آن گرایش بگوییم، می گوید.

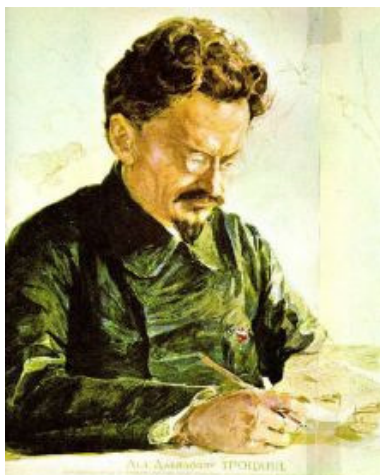
ما ده‌ها سال از زندگیمان را وقف ساختن گرایشی کرده بودیم که به موفق ترین جنبش تروتسکیستی از زمان اپوزیسیون چپ روسیه بدل شد. ما با تعداد بسیار کوچک چند نفر در اوایل دهه ۱۹۶۰ آغاز کردیم و موفق شدیم سازمان بزرگی با ریشه های محکم در جنبش کارگری بسازیم.

تمام این موفقیت ها نتیجه سال ها کار صبورانه بود. در تحلیل نهایی، این ها نتیجه عقاید، روش ها و چشم اندازهای صحیحی بود که تد گرانت، آن متفکر بزرگ مارکسیست، به آن ها رسید. تد از تمام هم عصران خود یک سر و گردن بالاتر بود. او پایه محکمی در تئوری مارکسیستی داشت و آثار مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی را مثل کف دستش می شناخت.

¹ <http://www.marxist.com/rircontents.htm>



من موارد بسیاری از مارکسیست های به اصطلاح تحصیلکرده را دیده ام که فکر می کنند زرنگی است که زبان و عادت های لمپن پرولتاریا را تقلید کنند و خیال می کنند این گونه اعتبارشان به عنوان "کارگران واقعی" بالا می رود. واقعیت این جاست که کارگران معمولاً از چنین زبانی در خانه هایشان و در جمع های محترم استفاده نمی کنند. تقلید از رفتار پایین ترین و نازل ترین بخش کارگران و جوانان، شایسته یک مارکسیست نیست تا چه برسد به کسی که آمال رهبر شدن در سر داشته باشد. تروتسکی در مقاله بی نظیر خود به نام "مبارزه برای گفتار فرهیخته"^۱ چنین زبانی (زبان بد) را نشانه ذهنیت برده داری می داند که انقلابیون نباید تقلید کنند، بلکه باید برای حذف آن تلاش کنند.



تروتسکی در این مقاله که در سال ۱۹۲۳ نوشته شده است به تحسین کارگران کارخانه کفش کمون پاریس می پردازد که قطع نامه ای تصویب کرده اند تا از فحش دادن دوری کنند و استفاده از زبان بد را جریمه نمایند. رهبر انقلاب اکتبر، این عمل را نه امری جزئی و ناچیز که نشان بسیار مهمی از تلاش طبقه کارگر برای آزادی از ذهنیت برده داری و خواست سطح بالاتری از فرهنگ می داند. "زبان موهن و فحش میراث برده

چگونه می توانیم این را توضیح دهیم؟ کارگران و جوانان مترقی، تشنه اندیشه ها و تئوری هستند. آن ها می خواهند بدانند در جامعه چه می گذرد. آن ها جذب گرایشاتی نمی شوند که آن چه را خود می دانند به آن ها تحویل می دهد: که سرمایه داری در بحران است، که بیکاری هست، که در خانه های بد زندگی می کنند، حقوق کم می گیرند و غیره. افراد جدی، می خواهند بدانند چرا اوضاع این چنین است، در روسیه چه اتفاقی افتاد، مارکسیسم چیست و سؤال های دیگر که خصلت تئوریک دارند. به همین علت است که برخلاف تصور "عمل گراها"، تئوری، یک اضافه کاری اختیاری نیست، بلکه وسیله ضروری مبارزه انقلابی است.

کارگران و فرهنگ

گفتن این که کارگران به مسائل عمومی فرهنگ، تاریخ، فلسفه و غیره علاقه ای ندارند، توهینی به پرولتاریا است. تجربه من در طول سالیان بسیار نشان می دهد که در بین کارگران علاقه راستین بسیار بیشتری به افکار و اندیشه های موجود است تا در بین طبقه متوسط به اصطلاح بافرهنگ. یاد می آید که سال ها پیش وقتی در زادگاهم، جنوب ولز، به کارگران درس می دادم به کارگر فلزکاری برخوردارم که به خود زبان پرتغالی آموخته بود تا آثار شاعری برزیلی را بخواند که من هرگز نامش را نشنیده بودم.

این عقیده که کارگران علاقه ای به فرهنگ ندارند تقریباً همیشه از روشنفکران خرده بورژوازی می آید که دانشی از مردم طبقه کارگر ندارند و کارگران را با لومپن پرولتاریا اشتباه می گیرند. آن ها بدین سان، نخوت خود برای طبقه کارگر و دماغ گندیدگی طبقه متوسط خودشان نسبت به کارگران را نشان می دهند. این نوع آدم ها می خواهند با لباس کار پوشیدن و تلاش برای تقلید از لهجه "کارگری"، خودشان را با کارگران مخلوط کنند. آن ها از زبان بد استفاده می کنند که فکر می کنند عیار پرولتاریشان را بالا می برد.



می توانیم صحبت خود را این گونه خلاصه کنیم: آن چه پیشرو و انقلابی است که به افزایش سطح آگاهی پرولتاریا می انجامد. آن چه ارتجاعی است که به سمت کاهش آن می رود.

مارکسیست ها باید در خط اول طبقه کارگر در مبارزه برای تغییر جامعه باشند. وظیفه ما آموزش و تعلیم کادرهای انقلاب سوسیالیستی آینده است. برای عمل به این وظیفه باید بر پایه هر آن چه مثبت، پیشرو و انقلابی است بایستیم و قاطعانه هر آن چه عقب مانده، جاهلانه و بدوی است کنار بزنیم. ما هدف خود را افق بسیار شکوهمندی قرار داده ایم. باید نظرها طبقه کارگر، و اول از همه پیشرفته ترین عناصر را، به افق ارتقا دهیم که تروتسکی در "ادبیات و انقلاب" از آن سخن می گوید:

"پیش بینی میزان حکومت بر خود که انسان آینده می تواند به آن برسد یا اوجی که فن خود را به آن می رساند، دشوار است. ساختار اجتماعی و خودآموزی روحی روانی به دو جنبه ی روندی یکسان بدل می شوند. تمام هنرها (ادبیات، درام، نقاشی، موسیقی و معماری) شکلی زیبا به این روند می دهند. به اضافه هسته های که در آن ساختار فرهنگی و خودآموزی کمونیست ها نهفته است به گسترش تمام عناصر حیاتی هنر معاصر تا بالاترین سطوح منجر می شود. انسان تا حدی باورنکردنی قابل تصور قوی تر، هوشمندتر و ظریف تر می شود. بدنش همگون تر، حرکاتش موزون تر، صدایش آهنگین تر می شود. اشکال زندگی پویاوار چشمگیر می شوند. انسان متوسط به اوج های ارسطوها، گوته ها و مارکس ها می رسد. و بالای هر قله، قله های جدید سر بر می افکنند."

منبع: "در دفاع از مارکسیسم"، وبسایت گرایش بین المللی مارکسیستی، ۱۵ اکتبر ۲۰۰۹:

<http://www.marxist.com/defence-theory-ignorance-never-helped.htm>

داری، تحقیر و بی احترامی به منزلت بشر است - منزلت خود و بقیه". این ها حرف های رهبر انقلاب اکتبر است.

طبقه کارگر سطوح بسیار متفاوتی دارد که نشان از شرایط و تجربه های متفاوتی می دهند. پیشرفته ترین لایه های پرولتاریا در اتحادیه های کارگری و احزاب کارگری فعال هستند. آن ها به دنبال زندگی بهتر هستند. آنان علاقه ای پویا به عقاید و تئوری دارند و می کوشند خودآموزی کنند. این تلاش ها تضمین آینده ای سوسیالیستی است که در آن مردان و زنان، نه فقط زنجیرهای فیزیکی که آن ها را در بند می سازد، که زنجیرهای روانی که آن ها را برده گذشته ای بربرمنشانه می کند، گسسته اند.

تروتسکی بر اهمیت مبارزه برای گفتار فرهیخته تأکید می کرد: "مبارزه برای تحصیلات و فرهنگ، تمام منابع زبان روسی با غنا، ظرافت و خلوص بسیارش را در اختیار عناصر پیشرفته طبقه کارگر می گذارد".

او توضیح می دهد که انقلاب "در درجه اول رستاخیز شخصیت انسانی در توده ها است - آن ها که قرار بود هیچ شخصیتی نداشته باشند". انقلاب "بیش و پیش از هر چیز رستاخیز بشریت و راهپیمایی پیشروی آن است و نشان آن، احترام بیش تر برای منزلت شخصی تمام افراد و توجه بیش تر به ضعفا است" (همان جا).

تحول سوسیالیستی، مختص به فتح قدرت نیست: این تنها قدم اول است. انقلاب واقعی (گام بشریت از حیطة ضرورت به حیطة آزادی) هنوز به دست نیامده. به قول انگلس در هر جامعه ای که هنر، علوم و دولت در انحصار اقلیت باشد، آن اقلیت از موقعیت خود استفاده و سوء استفاده می کند تا جامعه را در بند نگاه دارد.

ما با امتیاز دادن به سطح پایین آگاهی عقب مانده ترین و بی سوادترین لایه های طبقه کارگر کمکی به افزایش آگاهی آن ها به سطح وظایفی که تاریخ پیش گذاشته است، نمی کنیم. درست برعکس. ما باعث کاهش آن می شویم و این عواقبی واپس گرا و ارتجاعی خواهد داشت.



ولادیمیر ایلیچ لنین - ۸۰ امین سالگرد درگذشت

کارایی امروز اندیشه‌های او

راب سونل

ترجمه: بابک کسرابی

توضیح مترجم:

در هشتاد و ششمین سالگرد درگذشت ولادیمیر لنین، رهبر انقلاب روسیه، مقاله‌ی حاضر را که شش سال پیش توسط یکی از مارکسیست‌های بریتانیا نوشته شده به فارسی ترجمه می‌کنیم. در حالی این سالگرد را پشت سر می‌گذاریم که ایران در میان انقلابی عظیم به سر می‌برد که پیروزی آن بیش از هر چیز به ظهور رهبران انقلابی همچون لنین و بر آمدن حزب انقلابی کارگران، همچون حزب بلشویک به رهبری لنین، گره خورده است.

در حالی که بسیاری آموزه‌های این بزرگترین انقلابی قرن بیستم را فراموش کرده و کنار گذاشته‌اند، در حالی که بسیاری به اسم "تجدد" می‌خواهند کارگران آموزگار و انقلابی بزرگ خود را فراموش کنند، یادآوری درس-های زندگی لنین کبیر بیش از هر وقت ضروری است. برای ما مارکسیست‌های انقلابی صحت آموزه‌های لنین بارها و بارها اثبات شده است و گوشه گوشه اندیشه‌های او نه فقط برای درک تاریخ گذشته که برای پیشروی امروز جنبش‌مان ضروری و حیاتی است. ما به معرفی اندیشه‌های لنین نمی‌پردازیم نه فقط بخاطر معرفی مبارزات کارگران نسل‌های گذشته که برای استفاده از آن‌ها در مبارزات امروزمان و در نهایت برای تمام کردن آن‌کاری که لنین نیمه‌تمام گذاشت: یعنی لغو بردگی مزدی در سراسر جهان.

۲۱ ژانویه ۲۰۱۰

هشتاد سال پیش، در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴، ولادیمیر ایلیچ اولیانوف، رهبر دولت روسیه شوروی و انترناسیونال کمونیستی، پس از طی یک بیماری طولانی جان سپرد. پنجاه و سه سالش بود. زندگی او شامل سال‌های تلاطم، بحران و تحوّل بنیادین می‌شود (ربع آخر قرن نوزدهم و ربع اوّل قرن بیستم) که اوج آن، جنگ جهانی اوّل و انقلاب ۱۹۱۷ روسیه بود. او که به "لنین" نام مستعار که از کار زیرزمینی غیرقانونی با خود داشت- معروف بود، بدون شک بزرگ‌ترین انقلابی زمان خود و غولی در قامتی انسان بود که اعمالش مسیر تاریخ در قرن بیستم را تغییر داد.

این مقاله، روایت مفصّلی از زندگی لنین نیست؛ چنین طرحی، یک یا چند کتاب بزرگ را پر می‌کند. برای روایت مفصّل‌تر، از خوانندگان دعوت به خواندن یا بازخوانی کتاب آلن وودز راجع به بلشویسم و کتاب تد گرانت راجع به روسیه می‌کنم. هدف از این مقاله این است که در سالگرد مرگ لنین، خلاصه مختصری از عقاید و نقش تاریخی این مارکسیست انقلابی بزرگ ارائه دهیم. بدین سان این دفاعی از لنین (لنین انقلابی) در مقابل تمام حملات و تهمت‌هایی است که در زمان مرگ و زندگی هم چون آبشار نیاگارا بر او فرود می‌آید. این مقاله مرثیه‌ای صرف برای قهرمانی انقلابی نیست؛ بلکه تنها تا جایی ارزش دارد که به ما کمک کند لنین واقعی، سهم و کمک‌های انقلابی او و هم چنین وظایفی که در عصر حاضر انقلاب و ضد انقلاب پیش روی ما قرار گرفته است، درک کنیم. هدف این مقاله، بیش از هر چیز بخشیدن الهام و دانش به نبردهای امروز است.

لنین در مورد مارکس علیه کسانی هشدار داد که پس از مرگش تلاش به مخدوش کردن پیغام انقلابی او می‌کنند: "طبقات سرکوبگر در زمان زندگی انقلابیون بزرگ، همیشه آن‌ها را مورد تعقیب بی‌امان قرار می‌دهند و با وحشیانه‌ترین خصومت، آتشین‌ترین نفرت و کارزار بی‌رحمانه دروغ و تهمت به سراغ آموزه‌هایشان می‌روند. اما بعد از مرگ آن‌ها تلاش می‌کنند به قدّیسان



خوردن به "اراده خلق" در پی سرکوب وحشیانه‌ای که درگرفت بود.

بزرگترین برادر لنین، الکساندر، به نارودنایا ولیا پیوست و مستقیماً در تلاش برای ترور تزار الکساندر سوم شرکت کرد. او در مه ۱۸۸۷ به همراه چهار نفر دیگر دستگیر و اعدام شد. این تراژدی شخصی تأثیر مهمی بر لنین جوان که در آن هنگام ۱۷ ساله بود گذاشت. او در پایان آن سال در کازان وارد دانشگاه شد تا درس حقوق بخواند. مدت کوتاهی بعد بخاطر پیوستن به اعتراضی دانشجویی علیه مقامات اخراج شد و این آغاز زندگی انقلابی او بود.

گرچه لنین با دیدگاه‌های برادرش احساس همدلی می‌کرد اما تصمیم گرفت در عوض به محفلی مارکسیستی در کازان بپیوندد که از جمله کاپیتال و آنتی دورینگ می‌خواندند.

لنین می‌نویسد: "به لطف مهاجرتی که تزار تحمیل کرده بود، روسیه‌ی انقلابی در نیمه دوم قرن نوزدهم صاحب ارتباطات غنی بین‌المللی و احاطه کاملی به اشکال و تئوری‌های جنبش انقلابی شد که در هیچ کشور دیگری نظیر نداشت" (لنین، کمونیسم چپ).

لنین در این هنگام به هیچ وجه مارکسیستی تمام و کمال نبود. تعهد او به مارکسیسم آسان به دست نیامد. تنها در سال ۱۸۹۱ و پس از مطالعه فشرده و مفصلی از ادبیات مارکسیستی بود که به مارکسیستی معتقد بدل شد و خود را وقف انقلاب سوسیالیستی کرد. او مشغله‌ی جدیدی پیدا کرد که مرکز زندگی‌اش شد و همه چیز را وقف این هدف کرد. او خود را از سابقه‌ی متمولش جدا کرد و با تمام وجود به نظرگاه پرولتاریا پیوست. این تجربه ابتدایی در جنبش انقلابی تمام زندگی لنین را تغییر داد.

عقاید انقلابی جدید مارکسیسم در مقابل مجموعه کاملی از گرایش‌های سردرگم نارودنیک‌های باقیمانده (که بعدها به سوسیال رولوسیونرها بدل شدند) قرار گرفت که دهقان‌ها را در هاله‌ای آرمانی می‌پیچیدند، ضرورت توسعه سرمایه‌داری روسیه را رد می‌کردند و کمون

بی‌آزار تبدیلشان کنند، مقدّشان سازند و انگار می‌خواهند از راه «درد دل» با طبقات سرکوب شده، هاله - ای آن چنانی دور نام خود بچپیند با این هدف که آن‌ها را فریب دهند و در عین حال جوهر واقعی تئوری‌های انقلابی آن‌ها را اخته و تحریف کنند و لبه تیز انقلابی آن را کند کنند" (لنین، دولت و انقلاب).

این گفته بدون شک در مورد خود لنین صدق می‌کند که عقایدش به دست ارتجاع استالینیستی کلی‌مسلكانه تحریف شدند تا تمام سیاست‌های ضد انقلابی بوروکراسی شوروی توجیه گردد. توجیه گران استالینیسم در کمال خشنودی بورژوازی جهانی، جوهر انقلابی لنین را نابود کردند، آن را به عکس خود تبدیل کردند تا جنایاتشان را علیه طبقه کارگر لاپوشانی کنند. این گونه است که تاریخ دانان بورژوا همیشه تلاش کرده اند به غلط استالینیسم را با لنینیسم یا کمونیسم برابر قرار دهند تا نام لنین را مخدوش سازند.

ولادیمیر ایلیچ لنین در ۱۰ آوریل ۱۸۷۰ در سیمبیرسک^۱، شهری روی رودخانه ولگا به دنیا آمد. او سومین فرزند از شش فرزند خانواده‌ای متمول بود. روسیه تزاری در این زمان تحولاتی عظیم را پشت سر می‌گذاشت. قانون توسعه نامتوازن و مرکب خود را به واضح‌ترین شیوه نشان می‌داد در حالی که روسیه نیمه-فئودالی از پیشرفته‌ترین الگوهای سرمایه‌داری که قبلاً در بریتانیا، آلمان و فرانسه مستقر شده بود الگوبرداری می‌کرد. در سال ۱۸۶۱ نظام سرفی برچیده شد و آثار جدید غربی شروع به ایجاد غلیانی درون روشنفکران روسیه کرد که سرکوب تزاری مدت‌ها خاموش نگاه داشته بود. خانواده اولیانوف به میان این جریان پرتلاطم افتاد و با جاری شدنش همراه آن شد. دوره، دوره‌ی نارودنایا ولیا (اراده خلق) بود، جنبش ایده‌آلیستی انقلابی که می‌خواست تزاریسیم را با تروریسم فردی سرنگون کند. در سال ۱۸۸۱ آن‌ها بالاخره موفق به ترور تزار الکساندر دوم شدند و موفقیت همین عملیات باعث ضربه

^۱ Simbirsk



سیاسی کلیدی در سازمان پترزبورگ بود به زودی در تبعید به او پیوست. از این زمان به بعد آن‌ها به عنوان رفیق و همراه تا زمان مرگ لنین در سال ۱۹۲۴ با هم کار کردند. کروپسکایا به خاطر می‌آورد: "تبعید ما رویهمرفته خیلی بد نبود. آن سال‌ها، سال‌های مطالعه جدی بود".

تا سال ۱۸۹۸ حزب کارگران سوسیال دموکرات روسیه در اولین کنگرس‌اش در مینسک تشکیل شد؛ اما لنین هنوز در تبعید بود. این بهر حال ماجرای کوتاهی بود و کنگرس مورد یورش قرار گرفت و تقریباً تمام شرکت‌کنندگان دستگیر شدند.

در این زمان گرایش رویزیونیستی اپورتونیستی حول چهره‌ی ادوارد برنشتاین، سوسیال دموکرات آلمانی، درون انترناسیونال دوم ظهور کرد. او می‌خواست در مارکسیسم تجدید نظر کند و می‌گفت تئوری‌های آن از مد افتاده و باید با وضعیت جدید تطبیق یابد. برنشتاین از نظر سیاسی شکست خورد اما این گرایش رویزیونیستی تحت پوشش "اکنومیسیم" در روسیه ظهور کرد. این گرایش می‌گفت سیاست از سر طبقه کارگر زیاد است و جنبش سوسیال دموکرات‌ها باید در عوض بر خواسته‌های اقتصادی و روزمره تمرکز کند. چنین رویکردی به سادگی زمین سیاسی را برای بورژوازی نوظهور در مبارزه‌اش با اتوکراسی خالی می‌کرد و طبقه کارگر را مجبور می‌کرد دنباله آن باشد.

لنین با شور و شوق به مبارزه علیه "اکنومیسیم" برخاست و مجموعه مقالاتی نوشت که نهایتاً در سال ۱۹۰۲ به نام "چه باید کرد؟" به صورت کتاب منتشر شد. اما این کتاب تنها بحثی علیه "اکنومیسیم‌ها" نبود و لنین از آن استفاده کرد تا عقایدش در مورد سازمان حزبی و بخصوص نیاز به ساختن حزبی بر پایه انقلابیون حرفه‌ای با روزنامه مرکزی در سراسر روسیه به عنوان "مبلغ و مروج جمعی" را شکل دهد. حزب سوسیال دموکرات روسیه قرار بود حزب منظمی بر پایه سانترالیسم دموکراتیک باشد و در واقعیت روی الگوی حزب سوسیال دموکرات آلمان بنا شده بود. گرچه این

روستایی را بنیان سوسیالیسم می‌دانستند. چنانکه دیدیم نارودنیک‌ها تروریسم فردی را به عنوان راهی برای ریشه‌کن کردن سرکوب توجیه می‌کردند. در مقابل مارکسیسم توسعه ناگزیر سرمایه‌داری در روسیه و به همراهش رشد گورکن آن به شکل طبقه کارگر را می‌دید. مارکسیست‌ها در مقابل ترور فردی، مبارزه طبقاتی را به عنوان تنها سلاح انقلابی که می‌تواند اتوکراسی را سرنگون کند و انقلاب سوسیالیستی را رقم بزند می‌دیدند. پلخائف، پدر مارکسیسم روسیه، نوشت: "سرمایه‌داری راه خود را می‌رود. تولیدکنندگان مستقل را از موقعیت‌های منززل‌شان کنار می‌زند و با همان شیوه محک‌خورده‌ای که قبلاً "در غرب" امتحان شده در روسیه هم ارتشی از کارگران ایجاد می‌کند". اما حتی مارکسیست‌ها مشتت بودند و گونه‌ی قانون‌گرای غیرانقلابی (مارکسیسم قانونی) به رهبری اشترووه ظهور کرده بود که تحلیل اقتصادی مارکس از سرمایه‌داری را می‌پذیرفت اما از نتایج انقلابی‌اش عقب می‌کشید.

گئورگی پلخائف، که بنیانگذار مارکسیسم روسیه دانسته می‌شود، در ابتدا عضو فعال نارودنیک‌ها بود. او که از جنبش دلسرد شده بود با فردریک انگلس تماس گرفت و سپس به مارکسیستی معتقد بدل شد. پلخائف در سال ۱۸۸۳ در ژنو اولین سازمان مارکسیستی روسیه (گروه رهایی کار) را بنیان گذاشت و به مبارزه نه فقط علیه نارودنیک‌ها که علیه رویزیونیسم برنشتاینی و مارکسیسم باصطلاح "قانونی" پرداخت و در این میان کلاسیک‌های مارکسیستی بسیاری بخصوص در مورد فلسفه ایجاد کرد.

لنین نیز خود را وقف این مبارزه کرد. کار مستمر او تا سال ۱۸۹۵ درون روسیه به ایجاد "اتحادیه برای مبارزه و رهایی طبقه کارگر" انجامیده بود که نیای حزب کارگران سوسیال دموکرات روسیه بود. اما او توسط مقامات دستگیر شد و پس از یک سال زندان برای سه سال دیگر به سیبری تبعید شد. در این شرایط زیرزمینی بود که او اثر کلاسیکش، "توسعه سرمایه‌داری در روسیه"، را به اتمام رساند. کروپسکایا که از کادرهای



ایجاد نشریه شود. تا سال ۱۹۰۲ انتشار ایسکرا در آلمان زیادی دشوار شده بود و اکثریت هیئت سردبیری به لندن نقل مکان کرد. لنین و کروپسکایا در ماه آوریل به لندن رسیدند تا به مارتوف، ورا زاسولیچ و پوترسوف بپیوندند. پلخائف و آکسلرود، دو عضو دیگر سردبیری، در سوئیس باقی ماندند اما برای مشورت به لندن می-آمدند. شماره‌های ۲۲ تا ۲۸ در کلرکنول گرین تدوین شد و در اینجا لنین دفتری با هنری کوئلش، یکی از رهبران فدراسیون سوسیال دموکراتیک بریتانیا در اشتراک داشت. لئون تروتسکی جوان نیز که بخاطر نوشتن روانش به نام مستعار "قلم" معروف بود در ماه اکتبر به لندن آمد تا به سایر مهاجرین بپیوندد. چنانکه کروپسکایا در ویراست اول کتاب خاطراتش (۱۹۳۰) می‌گوید (و استالین‌نویست‌ها بعدها این را حذف کردند) لنین به گرمی از تروتسکی استقبال کرد و اصرار داشت او برای ایسکرا بنویسد. چند ماه بعد، در مارس ۱۸۰۳، او پیشنهاد کرد تروتسکی به هیئت سردبیری بپیوندد.

در این زمان تدارکات برای کنگره دوم حزب که قرار بود در سال ۱۹۰۳ برگزار شود به زودی در دست بود. این در عمل کنگره بنیانگذار حزب بود و نوشتن برنامه آن به دوش لنین افتاد. کنگره اول در بروکسل تشکیل شد و پس از تعقیب پلیس، مجبور شد در لندن به کار خود خاتمه دهد. از چهل و چهار نماینده‌ای که بیست و شش سازمان را نمایندگی می‌کردند تنها چهار نفر کارگر بودند. در پایان حامیان ایسکرا با اختلاف بسیار بیشتر از حامیان "اکنونیست‌ها" و گروه جدایی‌طلب یهودی، بودند، بودند. بوند از زمان کنگره اول خود را به عنوان بخش خودمختاری از حزب بنیان گذاشته بود. در کنگره دوم آن‌ها می‌خواستند رابطه را حتی از این هم گسسته‌تر کنند. کروپسکایا توضیح می‌دهد: "مسئله این بود که آیا کشور باید حزب کارگری متحد و قدرتمندی داشته باشد که کارگران تمام ملیت‌هایی را که در خاک روسیه زندگی می‌کنند محکم گرد خود می‌آورد یا باید چندین حزب کارگری داشته باشیم که هر کدام بر اساس ملیت تشکیل شده‌اند. قضیه، دستیابی به همبستگی بین‌المللی درون کشور بود. هیئت سردبیری ایسکرا خواهان

کتاب حاوی خطایی راجع به این بود که طبقه کارگر تنها می‌تواند به آگاهی سندیکایی برسد (که این اشتباهی از کائوتسکی بود و بعدها توسط لنین رد شد) اما در خدمت نسل کاملی از فعالین حزبی قرار گرفت که بر پایه آن آموزش یافتند و اینگونه شرایط برای ساختن سوسیال دموکراسی روسیه مهیا شد.

لنین بخصوص تاکید بسیاری بر نیاز به تئوری درون حزب داشت. لنین گفت: "بدون تئوری انقلابی نمی‌توان جنبش انقلابی داشت." او سپس گفته‌ای از انگلس را در این مورد نقل قول کرد: "بگذارید از انگلس در سال ۱۸۷۴ نقل کنیم تا ببینیم او در مورد اهمیت تئوری در جنبش سوسیال دموکراتیک چه می‌گوید. انگلس بر خلاف رسمی که بین ما هست به جای دو نوع شکل مبارزه بزرگ سوسیال دموکراسی (سیاسی و اقتصادی) به سه شکل اشاره می‌کند و مبارزه تئوریک را هم همپای آن دوی دیگر می‌داند..."

"کارگران آلمان دو مزیت مهم نسبت به کارگران بقیه اروپا دارند. اول این‌که آن‌ها متعلق به تئوریک‌ترین مردم اروپا هستند؛ و آن‌ها این حس تئوری که طبقات باصلاح "تحصیل‌کرده" آلمان کاملاً از دست داده‌اند حفظ کرده‌اند. سوسیالیسم علمی آلمانی (تنها نوع سوسیالیسم علمی که تابحال وجود داشته) بدون فلسفه آلمانی (و بخصوص فلسفه هگل) که پیش از آن آمده بود، هرگز به وجود نمی‌آمد. بدون حس تئوری بین کارگران این سوسیالیسم علمی هرگز مثل امروز به خون و گوشت آن‌ها وارد نمی‌شد. برای فهمیدن این‌که این چه مزیت عظیمی است می‌توانیم به بی‌اعتنایی به هر نوع تئوری نگاه کنیم که یکی از دلایل اصلی این است که جنبش طبقه کارگر انگلستان علیرغم سازمان بینظیر اتحادیه‌ها اینچنین آرام آرام روی زمین می‌خزد..." (لنین، چه باید کرد؟)

از دسامبر ۱۹۰۰ به اینطرف با توجه به سرکوب در روسیه ایجاد نشریه حزبی در خارج از کشور با انتشار ایسکرا (اخگر) پی گرفته شد. لنین بزرگ شده و ۳۰ سالش بود و به مونیخ رفت تا با پلخائف و دیگران درگیر



لیبرال) تنها در سال ۱۹۰۴ مطرح شد. تازه در زمان انقلاب ۱۹۰۵ بود که این خطوط روشن شد.

برای منشویک‌ها، انقلاب پیش روی روسیه قرار بود باقی‌مانده‌ی فئودالیسم را جارو کند و شرایط توسعه‌ی سرمایه‌داری را مهیا کند. این انقلاب بورژوا دموکراتیک بود، مثل همان‌هایی که مدت‌ها پیش در غرب صورت گرفته بود. شرایط انقلاب سوسیالیستی به کلی از روسیه غایب بود و در نتیجه وظیفه‌ی طبقه کارگر نوظهور تسلیم خود به بورژوازی به عنوان رهبر انقلاب بورژوا دموکراتیک پیش‌رو بود.

لنین گرچه متوجه ماهیت بورژوا دموکراتیک انقلاب در روسیه بود اما به نتایج اساساً متفاوتی رسید. در نظر او، بورژوازی لیبرال روسیه بسیار دیر به صحنه تاریخ رسیده بود و رابطه‌ی ارگانیک با اتوکراسی داشت. در نتیجه سرنوشتش این بود که نقشی جز نقش ضد انقلابی بازی نکند. تنها نیروی قادر به رهبری انقلاب ائتلافی بین پرولتاریا و دهقان‌های فقیر بود که به استقرار "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقان‌ها" بیانجامد. در ضمن سرنوشت انقلاب روسیه وابسته به انقلاب موفق سوسیالیستی در غرب بود که خود محرک انقلاب در روسیه می‌شد.

تفاوت‌های واقعی سیاسی وقتی ظهور کرد که منشویک‌ها طرفدار **همدستی طبقاتی** شدند که بنیان آن حمایت از بورژوازی به جای توده‌های انقلابی بود. انشعاب ۱۹۰۳ در واقع پیشواز تفاوت‌های سیاسی آینده بود. این تفاوت‌ها در نهایت به اختلافی بین سوسیالیسم انقلابی و رفورمیسم بدل شد.

تروتسکی در پایان بر سر مسائل سازمانی به نفع منشویک‌ها رای داد. او بعدها صادقانه به اشتباه خود اعتراف کرد. او متوجه جوهر واقعی اختلاف و آنچه لنین می‌خواست بسازد نشده بود. با این وجود تروتسکی بر سر مسائل سیاسی موجود در مورد تمام اصول با لنین و نه با منشویک‌ها موافق بود. واقعیت اینجاست که تروتسکی نگاهی حتی روشن‌تر از لنین به نیروهای

استحکام بین‌المللی طبقه کارگر بود. بوند خواهان جدایی-طلبی و تنها روابط قراردادی دوستانه بین احزاب ملی کارگری در روسیه بود" (یادهایی از لنین). ایسکرا در این مسئله به پیروزی قاطعی برای وحدت تمام کارگران درون حزبی واحد رسید.

اما در اواخر کنگره شکاف عمیقی درون اردوگاه ایسکرا باز شد. جدایی بین بلشویک‌ها (اکثریت) به رهبری لنین و منشویک‌ها (اقلیت) به رهبری مارتوف بر سر یک بند از اساسنامه و ترکیب نهادهای رهبری شکل گرفت! پاراگراف پیشنهادی لنین می‌گفت تنها کسانی باید عضو حزب شمرده شوند که "برنامه را به رسمیت می‌شناسند و از حزب حمایت می‌کنند" و نه فقط از طریق مالی که با مشارکت شخصی در یکی از سازمان‌های آن. مارتوف می‌خواست به جای "مشارکت شخصی" از طرح "منعطفتری" استفاده کند که "همکاری منظم با" حزب، "تحت کنترل" یکی از سازمان‌های حزبی بود. لنین در ضمن می‌خواست هیئت ویراستاری ایسکرا را به سه نفر کاهش دهد: لنین، مارتوف و پلخانف. با این‌که لنین فاتح اکثریت بود اما وقتی پلخانف بعدها طرف مارتوف را گرفت او درون رهبری منزوی شد. لنین پس از این تلاش ناکام در حرفه‌ای ساختن حزب از ویراستاری ایسکرا استعفا داد و در حالی که از فشار عظیم رنج می‌برد با در هم شکستن عصبی فاصله‌ای نداشت.

افسانه‌های بسیاری حول کنگره دوم و انشعاب معروف درست شده است. اول این‌که ادعا می‌شود بلشویسم با تمام قوا از این کنگره سر بر آورد و دوم این‌که از این پس حزب بلشویک یک‌دست تحت رهبری لنین با فتح موفق قدرت در اکتبر ۱۹۱۷ به جلو تاخت. اما این ادعاها در واقع هیچ ربطی به واقعیت ندارند. انشعاب در سال ۱۹۰۳ نه بر سر اصول و بنیادها که بر سر مسائل ثانویه سازمانی صورت گرفت. تفاوت‌های بعدی بین این دو گرایش در سال ۱۹۰۳ به هیچ وجه روشن نبود و تنها بعداً و تحت تأثیر وثایع سر بر آورد. تفاوت سیاسی حیاتی بین بلشویسم و منشویسم (رویکرد به بورژوازی



لنین انقلاب ۱۹۰۵ را "تمرین" دانست و تحسین کرد. به احتمال بسیار، بدون این تجربه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ممکن نمی‌بود.

چند سالی طول نکشید که ارتجاعی خونین پا گرفت. لنین که در نوامبر ۱۹۰۵ به روسیه بازگشته بود تا سال ۱۹۰۷ دوباره مجبور به تبعید شد. دوره ارتجاع دشواری‌های بسیاری با خود آورد و بسیاری مبارزین انقلابی به زیرزمین رانده شدند، دل و دماغ خود را از دست دادند و به کلی از جنبش کنار کشیدند. کروپسکایا می‌نویسد: "زمان دشواری بود. در روسیه سازمان‌ها تکه تکه می‌شدند". منشویک‌ها تحت تاثیر حرکتی برای "انحلال" حزب قانونی و تمرکز تمام تلاش‌ها بر کار علنی قانونی بودند که تحت ارتجاع حاکم به معنی رد فعالیت انقلابی می‌بود. در عین حال بلشویک‌ها هم تحت تاثیر گرایشات اولترا چپ و سکتاریستی بودند که می‌خواست کلا راه‌های قانونی را تحریم کند و این هم به معنای رها کردن کار انقلابی بود. بعضی نیز غرق ایده-آلیسم فلسفی شدند که لنین به آن با دفاعی درخشان از ماتریالیسم دیالکتیک در کتابش، "ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم" (۱۹۰۸) پاسخ داد که همچنان کار فلسفی کلاسیکی است.

لنین باز هم مجبور بود به تعداد کوچکی از افراد در تبعید اتکا کند و مبارزه‌ای علیه "انحلال‌طلبی" هم از راست و هم از چپ به راه بیاندازد. در این میان کار به نظر تحت تسلط قیل و قال‌ها و جار و جنجال‌های زندگی مهاجرین بود. مدت کوتاهی پس از شکست ۱۹۰۵، سازمان بلشویک‌ها درون روسیه به هسته‌ای کوچک تقلیل یافته بود. آن‌ها راهی نداشتند مگر همدستی با منشویک‌ها و انتشار روزنامه‌های مشترک به نام "سوتسیال دموکرات" به سردبیری مارتوف. اما این اوضاع دیری نپایید.

تروتسکی به خاطر می‌آورد: "در سال ۱۹۱۰ در کل کشور چند ده نفری بیشتر نبودند. بعضی‌هاشان در سیبری بودند. اما سازمان‌یافته نبودند. کسانی که لنین

اجتماعی درگیر در انقلاب داشت. هر دو موافق بودند که تنها طبقه انقلابی قادر به رهبری انقلاب، که در آن زمان بورژوا دموکراتیک بود، پرولتاریا در ائتلاف با دهقان-های فقیر بود. اما، و این‌جا بود که تروتسکی با لنین تفاوت نظر داشت، طبقه کارگر پس از رسیدن به قدرت به انجام وظایف بورژوا دموکراتیک بسنده نمی‌کرد و به عنوان بخشی از انقلاب سوسیالیستی جهانی به وظایف سوسیالیستی روی می‌آورد.

چشم انداز لنین پیش از سال ۱۹۱۷ این بود که انقلاب روسیه درون محدوده‌های انقلاب بورژوایی باقی می‌ماند. او سرنوشت انقلاب روسیه را مرتبط با انقلاب سوسیالیستی در غرب می‌دانست. اما تروتسکی باور داشت که پرولتاریای روسیه می‌تواند پیش از برادران و خواهرانش در اروپا به قدرت برسد. و این آغاز انقلاب سوسیالیستی جهانی خواهد بود و در سال ۱۹۱۷ هم دقیقاً همین اتفاق افتاد. این تئوری به تئوری انقلاب مداوم تروتسکی مشهور شد. در سال ۱۹۱۷ لنین مشکلی در پذیرش واقعیت موقعیت نداشت و از شیوه پیش رفتن تحولات متوجه شد که چشم‌انداز حقیقتاً چشم‌انداز انقلاب سوسیالیستی است.

قتل عام ۹ ژانویه در پترزبورگ انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه را دامن زد. رویدادهای انقلابی آن سال تاییدی بر اعمال ضدانقلابی بورژوازی لیبرال بودند و تاکیدی قاطع بر نقش انقلابی مستقل طبقه کارگر جوان. کارگران در مسیر انقلاب به طور خود جوش دست به برپایی ارگان‌های مبارزه‌ی خودشان به شکل سوویت‌ها یا شوراهای نمایندگان کارگران زدند که چنین قدرت کارگری بود. جنبش در طول دوازده ماه گستره عظیمی از مبارزه را در بر گرفت: از تومار تا اعتصاب، اعتصاب عمومی و شورش. نقش تروتسکی در این رویدادها تا جایی بود که به ریاست شورای پتروگراد انتخاب شد و این شورا در ماه اکتبر اعتصاب عمومی را رهبری کرد. اما پس از شکست خیزش مسکو در ماه دسامبر، جنبش انقلابی رو به زوال گذاشت و دولت مجدداً وحشیانه قدرت خود را برقرار کرد. با این حال



دوم در واقع فروپاشی شومی را از سر گذراند. به قول رزا لوکزامبورگ این سازمان به "جسدی متعفن" بدل شده بود.

تنها احزاب روسیه و صربستان روی خط انترناسیونالیسم سوسیالیستی ایستادند. نمایندگان بلشویک مجلس دوما علیه اعتبارات رای دادند و به سبیری تبعید شدند. کارل لیبکنخت در دسامبر ۱۹۱۴ علیه اعتبارات جنگی در آلمان رای داد. وظیفه تبدیل شدن به رهبری برای بازسازی نیروهای سوسیالیسم بین‌المللی به دوش تعداد معدودی از انترناسیونالیست‌های تحت تعقیب و در انزوا افتاده بود.

لنین از تبعید خود در سوئیس کارگران آگاه طبقاتی را که با این خیانت بزرگ راه گم کرده بودند خطاب قرار داد. او جنگ جهانی را جنگ امپریالیستی ارتجاعی نامید که قدرت‌های اصلی امپریالیستی مالی-سرمایه برای غارت جهان، بازارها، حیطه‌های نفوذ و سود راه انداخته بودند. او با این توضیح خود تمایز روشن این جنگ با جنگ‌های مترقی برای آزادی اجتماعی و ملی که طبقات و ملت‌های تحت ستم به راه می‌اندازند و مورد حمایت سوسیالیست‌ها هستند نشان داد. لنین توضیح داد که جنگ امپریالیستی مشخصه‌ی بنیادین متفاوتی دارد و طبقه کارگر را فرا خواند تا "جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی" بدل کند و سرمایه‌داری را سرنگون کند و سوسیالیسم را به پیروزی برساند. به قول مارکس کارگران میهن ندارند. آزمون مبارزه‌ی صادقانه علیه امپریالیسم مبارزه علیه دولت امپریالیستی خود بود. لنین این تحلیل را با فراخوانی شجاعانه برای انترناسیونال سومی همراه کرد که پرچم شفاف سوسیالیسم بین‌المللی را بیافراشد. تجمعات بین‌المللی در زیمروالد (۱۹۱۵) و کینتال (۱۹۱۶) کانونی حیاتی برای انترناسیونالیست‌های چپ مهیا کرد که در نهایت به بنیانگذاری انترناسیونال سوم (کمونیستی) در مارس ۱۹۱۹ انجامید.

لنین در طول سال‌های جنگ وقت بسیاری صرف مطالعه‌ی مجدد تئوری مارکسیستی کرد. به طور مشخص او کارهایی در مورد مسائل اقتصادی گرد آورد

می‌توانست با نامه یا مامور بهشان دسترسی داشته باشند حداکثر حدود ۳۰ یا ۴۰ نفر بودند".

لنین در دوره‌ی ارتجاع تلاش می‌کرد بلشویک‌ها را روی خط صحیح نگاه دارد و این از طریق مبارزه با گرایش‌های مختلف اولترا چپی بود که بر آن‌ها اثر می‌گذاشت. چنین قاطعیتی لاجرم به انشعاب انجامید بخصوص با تحریمی‌ها (آتروویست‌ها). با این حال به طور عمومی، روش لنین همیشه بر سر تاکتیک‌ها و مسائل سازمانی منعطف و بر سر اصول قاطع بود.

تا پایان سال ۱۹۱۰ خیزش انقلابی جدیدی در روسیه آغاز شده بود که تا آغاز جنگ جهانی در اوت ۱۹۱۴ به طول انجامید. در سال ۱۹۱۲ انشعاب بین منشویک‌ها و بلشویک‌ها با برپایی دو حزب مجزا به گسستی علنی انجامید. در این زمان بلشویک‌ها روزنامه‌ی هرروزه‌ی جدیدی به نام "پراودا" به راه انداختند و در عرض دو سال و پس از کار مداوم چهار پنجم کارگران سازمان‌یافته را به سمت خود آوردند. آن‌ها توانستند در انتخابات پرتقلب دوما به شش نماینده برسند که همه در زمان آغاز جنگ دستگیر شدند.

جنگ جهانی ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ نقطه عطف از کار در آمد. این جنگ نشان داد سرمایه‌داری به پایان کار خود رسیده و تناقضاتش به سطوح بحرانی رسیده است. رشد نیروهای مولده در قفس تنگ مالکیت خصوصی و دولت ملت محدود مانده بود و تقلا می‌کرد. آزمون جنگ، که بزرگترین آزمون‌ها است، رهبران انترناسیونال دوم را رفوزه کرد. در اوت ۱۹۱۴ آن‌ها با جانب‌گیری سرمایه‌داران خودشان به طبقه کارگر خیانت کردند و سوسیالیسم بین‌المللی را بی‌اعتبار ساختند. رهبران سوسیال دموکرات به اعتبارهای جنگی طبقه حاکمه خودشان رای مثبت دادند و کارگران را فرا خواندند تا به نام "عدالت" همدیگر را به خون بکشانند. آن‌ها قبلاً اعلام مخالفت با جنگ کرده بودند اما زمان موعده که فرا رسید، تسلیم شدند. کارگران بهت‌زده بودند. حتی لنین فکر می‌کرد اعلامیه‌ی حمایت از جنگ در روزنامه‌ی سوسیال دموکرات‌های آلمان جعلی است! انترناسیونال



ضدانقلاب کارگران در نهایت به قدرت خود آگاه شوند، قدرت بگیرند و جمهوری شوروی را به رهبری بلشویک‌ها سازمان دهند.

البته که این کار آسانی نبود. وقتی لنین در روز ۳ آوریل به ایستگاه فنلاند در پتروگراد رسید با این کلمات به استقبال توده‌ها رفت: "زنده باد انقلاب سوسیالیستی جهانی!" او بر خلاف سردبیرهای پراودا (کامنف و استالین) هیچ اعتمادی به دولت انتقالی نداشت. او به این سردبیرها حمله کرد و مشغول فتح حزب خودش برای چشم‌انداز بلافصل انقلاب سوسیالیستی شد. او قبلا در اثر معروفش "نامه‌هایی از راه دور" که در این زمان نوشته شده وظایف کلیدی را تعیین کرده بود:

" ۱) یافتن مطمئن‌ترین راه برای مرحله‌ی بعدی انقلاب یا انقلاب دوم، انقلابی که ۲) قدرت دولتی را از دولت زمین‌داران و سرمایه‌داران (گوچکوف‌ها، لووف‌ها، میلیوکوف‌ها، کرنسکی‌ها) به دولت کارگران و دهقانان فقیر منتقل می‌کند ۳) این دولت باید بر الگوی شورای نمایندگان کارگران و دهقانان سازمان یابد."

لنین می‌بایست مبارزه‌ی سرسختی راه می‌انداخت تا بر مقاومت اولیه‌ی "بلشویک‌های قدیمی" غلبه کند و حزب بلشویک را بر مسیر فتح توده‌ها و رفتن به سمت انقلاب دوم قرار دهد. بلشویک‌ها اقلیت بودند و وظیفه کلیدی-شان "توضیح صبورانه" سیاست‌هایشان برای توده‌ی کارگران بود. آن‌ها بالاخره بر پایه‌ی رویدادها موفق شدند با شعارهای "نان"، "زمین" و "صلح" کسب اکثریت کنند. نوشته‌های لنین در این دوره شامل گستره عمیقی از دانش برای مارکسیست‌ها در مورد رهبری در میان انقلاب و هنر شورش است. او در میان این رویدادهای تاریخی یکی از مهمترین آثار تئوریک خود، "دولت و انقلاب"، را به اتمام رساند و در آن موضع خود در مورد مساله‌ی حیاتی تفاوت بین رفورمیسم و انقلاب را روشن ساخت.

تا آغاز سپتامبر بلشویک‌ها اکثریت را در شوراهای پتروگراد و مسکو به دست آورده بودند. در ۲۵ اکتبر

که برای نوشتن جزوه‌ی کلاسیک خود، "امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری" (۱۹۱۶) از آن استفاده کرد. او در ضمن دست به مطالعه کامل ماتریالیسم دیالکتیک و فلسفه زد که ادامه مطالعاتش در سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۰۹ بود. مهمتر از همه او به "علم منطق" هگل پرداخت تا روش دیالکتیکی مارکس را بسط دهد. تسلط بر ماتریالیسم دیالکتیک، جهان‌بینی مارکسیستی، برای درک روند پیچیده‌ی رویدادها ضروری بود. لنین اعلام کرد: "بخش تعیین‌کننده‌ی مارکسیسم، دیالکتیک انقلابی آن است".

لنین متوجه بود که تجربه‌ی جنگ لاجرم موج‌های انقلابی جدیدی آماده می‌کند. بحران نهایتاً در فوریه ۱۹۱۷ در روسیه، "ضعیف‌ترین حلقه"ی زنجیر سرمایه‌داری جهانی در گرفت. کارگران پتروگراد در روز بین‌المللی زن اعتصاب کردند و با شعارهای "مرگ بر جنگ!"، "مرگ بر تزاریس!" و "به ما نان بدهید!" در خیابان‌ها تظاهرات کردند. این اعتراضات و اعتصابات به انقلابی بدل شد که عمارت ۱۰۰۰ ساله‌ی تزاریسم را پایین کشید. مثل سال ۱۹۰۵ شوراها در کنار دولت موقت سر بر آوردند تا رژیم "قدرت دوگانه" داشته باشیم؛ اما شوراها در ابتدا تحت غلبه‌ی احزاب رفورمیست، منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها بودند. این احزاب چشم‌اندازی برای فتح قدرت از بورژوازی نداشتند. انقلاب قدرت را به دست کسانی داده بود که انقلاب را پیش برده بودند یعنی کارگران و سربازان اما آن‌ها از این قدرت آگاه نبودند و آن‌ها به رهبران رفورمیست دادند و این‌ها آن‌ها به دولت بورژوایی به رهبری شاهزاده لووف سپردند. این موقعیت "قدرت دوگانه" نمی‌توانست تا ابد بپاید؛ یا شوراها قدرت کامل را به دست می‌گرفتند یا ضدانقلابی تمام و کمال شاهد می‌بودیم.

لنین چند ماه پس از ترک تبعیدش در زوریخ به "منفورترین و محبوب‌ترین مرد زمین" بدل شد. هشت ماه دیگر از زمان انقلاب اول طول کشید تا در میان پیچ‌های تند و روند سریع مبارزه طبقاتی بین انقلاب و



تاریخ متفاوت می‌بود و تاریخدانان آینده خوش‌خیالی‌های آرمان‌گرایانه‌ی بلشویک‌ها را به سخره می‌گرفتند!

تروتسکی که بیرون هر دو اردوگاه بلشویک و منشویک باقی مانده بود بالاخره متوجه اشتباه خود در تلاش برای وحدت دو گروه رسیده بود. او در بازگشت خود به روسیه در سال ۱۹۱۷ به بلشویک‌ها پیوست و جز رهبری آن‌ها انتخاب شد. لنین دو سال پس از موفقیت انقلاب نگاهی به گذشته می‌کند و می‌نویسد: "بلشویسم هنگام فتح قدرت و برقراری جمهوری شوروی بهترین عناصر را که در جریان‌های اندیشه‌ی سوسیالیستی به آن از همه نزدیکتر بودند جذب کرد". شکی نیست که منظور او اینجا تروتسکی است که در صدر شورای پتروگراد و کمیته نظامی انقلابی، فرماندهی تدارکات فنی/نظامی انقلاب موفق‌اکتبر بود. در واقع در این سال‌ها اتکای لنین به تروتسکی به عنوان رهبر مشترک انقلاب بسیار عظیم بود. در تمام این سال‌ها نام‌های لنین و تروتسکی از هم جدانشدنی بودند. لنین روزی از تروتسکی پرسید: "به نظرت اگر ما کشته شویم بوخارین و سوردلوف از پس کار بر می‌آیند؟" این ملاحظه‌ای لحظه‌ای نبود چرا که سرنوشت انقلاب مدام بالا و پایین می‌رفت.

سوسیال رولوسیونرها در ابتدای جنگ داخلی به سمت ضدانقلاب رفتند و تلاش به قتل رهبران بلشویک کردند. لنین در ۳۰ اوت ۱۹۱۸ با گلوله‌ی یکی از سوسیال رولوسیونرها چپ زخمی شد. البته او توانست بهبود یابد و کار خود را پی بگیرد اما این مصدومیت تا حدود زیادی دلیل مرگ زودهنگام او حدود پنج سال بعد بود. بمب‌هایی هم در قطار سرخ تروتسکی کار گذاشتند اما او موفق شد اتفاقا فرار کند.

پیروزی انقلاب اکتبر وضعیت جهان را عوض کرد. طبقه کارگر برای اولین بار در تاریخ به قدرت رسیده بود و حکومت پرولتری را برقرار کرده بود. وظایف پیش روی لنین و نظام شوروی دستیابی به صلح، تحکیم حکومت و گسترش جهانی انقلاب سوسیالیستی بود. اما جمهوری شوروی هر روز با مخاطرات بزرگتری

رژیم کهن کنار نهاده شد و دولت شوروی متشکل از بلشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها چپ سر کار آمد که لنین رئیس‌جمهور و تروتسکی وزیر خارجه‌ی آن بود و البته اکنون از واژه‌ی جدید کمیسر خلق به جای وزیر استفاده می‌شد. تاریخ جهان شروع به تغییرات چشمگیر کرد.

نقش فردی لنین در سال ۱۹۱۷ حیاتی بود و این خود تأکیدی از نقشی حیاتی است که افراد در شرایط خاص می‌توانند در تاریخ بازی کنند. در گستره‌ی عظیم رویدادهای تاریخی، افراد عموماً نقشی ثانوی بازی می‌کنند. اما زمان‌هایی حیاتی هست، خصوصاً وقتی به لبه‌ی تیز اوضاع می‌رسیم، که افراد می‌توانند نقشی قاطع، خوب یا بد، بازی کنند. حضور لنین حیاتی و واجب از کار در آمد. او خود را در روند رویدادها در آمیخت، به درک قوانین بنیادین‌شان رسید و به نیروهای اجتماعی که انقلاب را به ثمر رساندند شکل داد. تروتسکی این تجربه را در بررسی نقش خودش در ۱۹۱۷ خلاصه می‌کند: "بگذارید برای روشن شدن اینگونه بگویم. اگر در سال ۱۹۱۷ من در پترزبورگ نبودم، انقلاب اکتبر هنوز اتفاق می‌افتاد - به این شرط که لنین حاضر بود و فرماندهی را به دست داشت. اگر نه من و نه لنین در پترزبورگ حاضر نمی‌بودیم انقلاب اکتبری در کار نمی‌بود: رهبری حزب بلشویک جلوی آن را می‌گرفت - من کوچکترین شکی در این مورد ندارم!" (روزنگار تبعید، ۱۹۳۵).

شکی در صحت این گفته نیست. مقاومت سران حزب در مقابل این مسیر جدید بسیار قوی بود. بدون لنین بی‌نهایت قوی‌تر هم می‌بود. تروتسکی باور داشت که او به تنهایی شخصاً فاقد اختیار لازم برای تغییر اوضاع می‌بود. حزب بلشویک در چنین شرایطی در اتخاذ به موقع راه لازم به سوی قدرت ناکام می‌ماند. این می‌توانست به بورژوازی امکان دهد پتروگراد را به آلمان‌ها تسلیم کند، خیزش پرولتری بی‌رهبر را سرکوب کند و قدرت خود را با رژیم‌های بنیادین‌تاریستی بر پا کند. کل مسیر



روی دوش دولت کارگری نهایتاً به خلع ید سیاسی طبقه کارگر و ایجاد رژیم توتالیتری به حکومت استالین رسید.

از اواخر سال ۱۹۲۲ آخرین مبارزه مرگ و زندگی لنین علیه این انحطاط بوروکراتیک بود. متأسفانه اولین سکتی لنین در بهار ۱۹۲۲ صورت گرفت و به فلج دست و پای راست او انجامید. او توانست پس از بهبود، احیا یابد و در اواخر سال به کار بازگردد. در ماه دسامبر سکتی دوم از راه رسید و این بار شدیدتر بود. لنین از بستر مرگ ضربه‌ای علیه استالین و متحدینش که مشغول دسیسه‌چینی علیه تروتسکی بودند آماده می‌کرد. فوتیه‌وا، منشی لنین، می‌گوید: "ولادیمیر ایلیچ دارد بمبی برای استالین در کنگره آماده می‌کند". در این میان بود که او بلوکی مخفی با تروتسکی علیه استالین بر سر مسئله گرجستان و سایر مسائل کلیدی شکل داد. بالاخره لنین در "وصیت‌نامه"ی خود که در ۲۴ و ۲۵ دسامبر نوشته شده و پی‌نویسی در ۴ ژانویه ۱۹۲۳ دارد فراخوان به عزل استالین از دبیر کلی حزب می‌دهد. دو ماه بعد او تمام روابط شخصی با استالین را قطع می‌کند و مقاله‌ی معروف خود، "بهتر است کمتر باشیم اما بهتر" را منتشر می‌کند که شامل حمله‌ای سهمگین به اداره‌ی آگاهی کارگران و دهقانان (رابک‌رین) به مدیریت استالین است. لنین می‌گوید: "ما نه فقط در نهادهای شوروی که در حزب هم بوروکراتیسم داریم". لنین منتظر پاسخی به یادداشتی از استالین بود که سومین سکتی مرگبار را دریافت کرد و قوای سخن را از دست داد. در اواخر سلامتی‌اش کمی بهبود یافت اما بالاخره در ژانویه ۱۹۲۴ از خونریزی مغزی جان سپرد.

استالین وصیت‌نامه‌ی لنین را کنار زد. او در پشت پرده سلطه‌ی محکمی بر دستگاه حزبی ساخته بود. مرگ لنین و انزوای انقلاب به استالین امکان داد قدرت را در دستان خود متمرکز کند. بخشی از این کار اخراج اپوزیسیون چپ تروتسکی بود. تا اواسط دهه ۱۹۳۰ تحت حکومت استالین، ضدانقلابی سیاسی بر پایه حقوق مالکیت ملی‌شده در سراسر اتحاد شوروی سازمان داده

مواجه می‌شد. بورژوازی بین‌المللی با یاری رساندن به ضدانقلاب داخلی و اعزام بیست و یک ارتش دخالت‌گر امپریالیستی بلافاصله دست به کار نابودی حکومت بلشویک‌ها شد. ارتش سرخ توانا با پنج میلیون سرباز به فرماندهی تروتسکی ساخته شد تا اشغال خارجی را پس بزند و ارتش‌های سفید داخلی را مغلوب سازد.

لنین در سال‌های سرنوشت‌ساز ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳ تمام وجودش را بر مسائل حساس دفاع و انقلاب جهانی متمرکز کرد. کار لنین در این دوره از گسترده‌ی هر زندگی‌نامه‌ی مختصری خارج است. این گستره شامل بر سیاست جهانی، جنگ داخلی، نظم نوین اقتصادی، ساختن انترناسیونال کمونیستی و مبارزه علیه بوروکراسی است. او در کنار سخنرانی‌ها و گزارش‌های مهمش، وقت پیدا کرد تا بعضی کلاسیک‌های مارکسیستی را بنویسد از جمله "کمونیسم چپ، بیماری کودکی" و "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد".

تا اواخر سال ۱۹۲۰ با شکست ارتش سفید رانگل، نیروهای ضدانقلابی و دخالت‌گر همه مغلوب شدند. دولت شوروی با هزینه‌ای دهشتناک مهلت بقا یافته بود. این مهلت به "توازن" موقتی بین قدرت‌ها انجامید که بلشویک‌ها از آن استفاده کردند تا طبقه کارگر جهان را برای موج جدید انقلابی آماده کنند. لنین گفت: "به توازن رسیده‌ایم. توازنی بسیار ناپایدار است اما مسلماً توازن است. آیا دیری می‌پاید؟ نمی‌دانم؛ فکر نمی‌کنم هیچ کس بتواند به این سوال جواب دهد. در نتیجه باید بیشترین توجه ممکن را نشان دهیم".

متأسفانه در میان خرد شدن اقتصاد روسیه و تاخیر در انقلاب جهانی، دولت شوروی از انحطاط داخلی لطمه خورد که شکل رشد سرطانی بوروکراتیک درون دولت و حزب را داشت. با هر شکست و عقب‌نشینی روحیه-گیر برای توده‌های خسته‌ی روسیه، بوروکرات‌ها کارگران را کنار می‌زدند و هر روز اوضاع را خود بیشتر به دست می‌گرفتند. ارتجاع بوروکراتیک لاجرم درون خود حزب بلشویک هم ظهور کرد و در چهره‌ی استالین منعکس بود. پس از مرگ لنین، این رشد انگلی



نفس می‌کشید. او با این بزرگترین وظایف تاریخی و وحدت هدف به کلی و تمام و کمال خود را به سرانجام رساند. از میان سال‌ها مطالعه عقاید بنیادین مارکسیسم به همراه عمل سخت او به لنین بدل شد، مرد و معلم بزرگی که می‌شناسیم.

پس از مرگ مارکس و انگلس دفاع از مارکسیسم حقیقی به معنای وسیع کلمه به دوش ایلیچ لنین افتاد. او با کار و اعتماد بی‌همتایش راه را برای اولین انقلاب سوسیالیستی موفق آماده ساخت و مسیر تاریخ جهان را عوض کرد.

لنین نوشت: "تنها انقلاب سوسیالیستی پرولتری می‌تواند بشریت را از بن‌بستی که امپریالیسم و جنگ‌های امپریالیستی برایش ساخته بیرون بیاورد. انقلاب با هر دشواری، با هر عقب‌نشینی موقت احتمالی و با هر موج ضدانقلاب که روبرو شود، پیروزی نهایی پرولتاریا قطعی است".

افراد همتای لنین در جنبش انقلابی نادر هستند. این مقاله نمی‌خواهد چالش بدل شدن به مارکس یا لنین را پیش روی تک تک ما بگذارد. ما باید خودمان باشیم. با این حال چالش پیش رو این است که خود را تغییر دهیم، خود را از لحاظ نظری و سیاسی برای نقشی که در آینده بازی می‌کنیم رشد دهیم. ما افتخار می‌کنیم که روی شانه‌ی مارکسیست‌های بزرگ پیش از خود بایستیم. ما نیز مثل آن‌ها باید خود را با حسی از تاریخ و ایمان به آینده‌ی بی‌طبقه‌ی بشر درآمیزیم.

با مرگ لنین، دفاع و دوام مارکسیسم بر شانه‌های لئون تروتسکی افتاد که علیه مقلدین استالینیست جنگید. امروز این دوام بر دوش نسل کنونی مارکسیست‌ها می‌افتد که در شرایط تعمیق بحران و بی‌ثباتی جهانی این مبارزه برای عصر جدید بشری را تا پیروزی نهایی پیش ببرند، آن پیروزی که لنین توانست آغاز کند اما عمرش به پایان آن قد نداد.

منبع: "در دفاع از مارکسیسم"، وب سایت گرایش بین-المللی مارکسیستی (Marxist.com)

شد. محاکمه‌های تصفیه رودخانه‌ای از خون هستند که رژیم‌های لنین و استالین را از هم جدا می‌کند.

رابطه واقعی تروتسکی با لنین بهتر از همه در نامه‌ای خلاصه شده است که کروپسکایا یک هفته پس از مرگ لنین نوشت:

"لئون داویدوویچ عزیز،

من می‌نویسم تا به شما بگویم ولادیمیر ایلیچ حدود یک ماه پیش از مرگش به کتاب شما نگاه می‌کرد و در جایی که تعریفی از مارکس و لنین می‌کنید توقف کرد و از من خواست آنرا دوباره بخوانم و با توجه بسیار گوش سپرد و بعد خود دوباره آنرا خواند.

و به غیر از این می‌خواهم حرف دیگری هم بگویم: رابطه‌ای که بین ولادیمیر ایلیچ و شما وقتی از سیبری نزد ما به لندن آمدید، شکل گرفت تا آخرین لحظه‌ی مرگ برای او عوض نشد.

برای شما، لئون داویدوویچ، آرزوی قدرت و سلامت می‌کنم و در آغوش می‌کشم‌تان

ن. کروپسکایا".

کروپسکایا در همان سال ۱۹۲۶ در محفلی از اپوزیسیون چپ گفت: "اگر ایلیچ زنده بود احتمالاً تا بحال زندانی شده بود". بوروکراسی استالینیستی بعدها فتوحات خود را بیشتر از اپوزیسیون گسترش داد. آن‌ها حزب بلشویک را فتح کردند. آن‌ها برنامه‌ی لنین را شکست دادند.

شکی نیست که لنین غولی سیاسی بود. او بزرگترین انقلابی قرن بیستم بود. اعتماد به پیروزی نهایی طبقه‌ی کارگر در درونش، او را تا تار و پود وجودش انقلابی و مارکسیست ساخته بود. اما لنین با این مشخصات به دنیا نیامد و خود را با ترکیبی از آموزش و تجربه، تئوری و عمل به اینجا رساند. تا سن ۲۳ سالگی تمام ویژگی‌های بنیادین شخصیت لنین، نگاهش به زندگی و شیوه‌ی عملش شکل گرفته بودند. او انقلاب را زندگی می‌کرد و



سوسیالیسم و مذهب

ولادیمیر ایلیچ لنین

ترجمه: بابک کسرای

مقدمه مترجم:

اهمیت بسیار مسأله مذهب برای انقلاب ایران و مارکسیست های ایران نیازی به توضیح ندارد. هم چنین بدیهی است که ۳۰ سال حاکمیت استبداد مذهبی، که به نوع خود در تاریخ معاصر بی نظیر است، بر اهمیت این مسأله می افزاید. مقاله کوتاه حاضر را ولادیمیر لنین در بحبوحه انقلاب ۱۹۰۵ نوشت؛ انقلابی که با تظاهرات میلیونی توده های روسیه شروع شد، توده هایی که عکس "مریم مقدس" را در دست داشتند. این مقاله در تاریخ ۳ دسامبر ۱۹۰۵ در نشریه "نویا ژیزن" (زندگی نو) منتشر شد که اولین نشریه قانونی حزب کارگران سوسیال دموکرات روسیه بود و در چند ماه آخر سال ۱۹۰۵ در تسلط بلشویک ها قرار داشت. ترجمه فارسی حاضر از روی نسخه انگلیسی "مجموعه آثار لنین" چاپ پروگرس مسکو (۱۹۶۵) انجام شده که از سوی "آرشیو اینترنتی مارکسیست ها" (Marxists.org) بازتکثیر گردیده است.

برخورد مارکسیستی لنین در این مقاله با مسأله مذهب می تواند یارای مهمی برای مارکسیست ها و کمونیست های ایران باشد و ناصحیح بودن بسیاری از گرایشات رایج در چپ را عیان تر از پیش سازد. اما نباید فراموش کنیم که علی رغم شباهت های بسیار روسیه اوایل قرن بیستم با ایران اوایل قرن بیست و یکم، شرایط کنونی و انقلاب حاضر در ایران چالش های بزرگی را پیش رویمان می گذارد که حل آن ها نیاز به تحلیل های مارکسیستی نوین و مشخص دارد.

۲۶ دسامبر ۲۰۰۹

جامعه کنونی، به کلی بر پایه استثمار توده های وسیع طبقه کارگر به دست اقلیتی کوچک، یعنی طبقه زمین داران و طبقه سرمایه داران، بنا شده است. این جامعه برده داری است، چرا که کارگران "آزاد" که تمام عمرشان برای سرمایه داران کار می کنند، تنها تا جایی "حقوق دریافت" و وسایل امرار معاش را دارند که برای حفظ بردگانی که سود تولید می کنند و برای حفظ و دوام بردگی سرمایه داری، ضروری باشند.

سرکوب اقتصادی کارگران، لاجرم تمام انواع سرکوب سیاسی و تحقیر اجتماعی را پیش می کشد، تولید می کند و زندگی معنوی و اخلاقی توده ها را زوال می بخشد و تیره و تار می کند. کارگران شاید بتوانند درجه بیش تر یا کم تری از آزادی سیاسی را برای مبارزه در راه رهایی اقتصادی خود به دست آورند، اما هیچ میزان آزادی، آن ها را از شر فقر، بیکاری و سرکوب رها نمی کند تا وقتی که قدرت سرمایه سرنگون شود. مذهب یکی از انواع سرکوب معنوی است که همه جا بر دوش توده های مردم، که زیر بار کار دائمی برای دیگران و زیر بار نیاز و انزوا هستند، سنگینی می کند. ناتوانی طبقات استثمارشونده در مبارزه شان علیه استثمارگران، همان گونه به باور به زندگی بهتری پس از مرگ می انجامد که ناتوانی انسان های بدوی و وحشی در نبردشان با طبیعت لاجرم باعث باور به خداها، شیاطین، معجزات و امثالهم می گردد. مذهب به آنان که تمام عمرشان را زحمت می کشند و در نیاز زندگی می کنند می آموزد که تا وقتی در زمین هستند، تسلیم شوند، صبور باشند و به امید پاداش های بهشتی آسایش بیابند؛ و همین مذهب به کسانی که از طریق کار دیگران زندگی می کنند، می آموزد که هنگام زندگی در زمین به امور خیریه مشغول شوند و این گونه راه بسیار ارزانی در اختیارشان می گذارد تا کل موجودیتشان به عنوان استثمارگر توجیه شود و بلیت خوشی در بهشت را به قیمتی منصفانه خریداری کنند. مذهب، افیون توده ها است. مذهب نوعی مخدر معنوی است که در آن برده های سرمایه، تصویر انسانی خود را غرق می کنند و



آن کلیسا متکی فئودال دولت بود و شهروندان روسیه متکی فئودال دستگاه کلیسا و قوانین قرون وسطایی و تقنین عقاید (که تا همین امروز هم در قوانین جزایی و قوانین جاری ما هستند) موجود بودند و به کار بسته می شدند، انسان ها به خاطر عقیده یا عدم عقیده تعقیب می شدند، وجدان انسان ها زیر پا گذاشته می شد و شغل های چرب و نرم دولتی و درآمدهای حاصل از دولت به اقدامات دستگاه کلیسا بستگی داشت. تفکیک کامل کلیسا و دولت، خواست پرولتاریای سوسیالیست از دولت مدرن و کلیسای مدرن است.

انقلاب روسیه باید این خواسته را به عنوان جزء لازم آزادی سیاسی در دستور بگذارد. انقلاب روسیه از این لحاظ در موقعیت مشخصاً مطلوبی قرار دارد، چرا که مقام پرستی شنیع اشرافیت فئودال پلیس زده نارضایتی، ناآرامی و اعتراضات را حتی به درون روحانیون هم کشانده است. روحانیون ارتدوکس روسیه هر چقدر ابله و نادان که بوده باشند، امروز حتی آن ها هم با طوفان سقوط نظم کهن و قرون وسطایی در روسیه از خواب برخاسته اند. حتی آن ها نیز به خواست آزادی می پیوندند و علیه اعمال بوروکراتیک و مقام پرستی و علیه جاسوسی برای پلیس که به "خادمان خدا" تحمیل می شود، اعتراض می کنند. ما سوسیالیست ها باید از این جنبش حمایت کنیم، خواسته های اعضای صادق و بی ریای روحانیت را تا نتیجه شان دنبال کنیم و آن ها را واداریم به کلام خود در مورد آزادی پایدار بمانند و خواستار آن شویم که به تمام روابط بین مذهب و پلیس پایانی قطعی ببخشند. شما یا صادق هستید که در این صورت باید خواهان جدایی کامل کلیسا و دولت و مدرسه و دولت باشید و خواهان این که مذهب به کلی و تماماً امری خصوصی اعلام شود. یا این خواست های پیگیر برای آزادی را نمی پذیرید که در این صورت به وضوح هنوز اسیر سنت های تقنین عقاید هستید؛ که در این صورت به وضوح هم چنان به شغل های دولتی چرب و نرم خود و درآمدهای دولتی خود چنگ می اندازید؛ که در این صورت به وضوح به قدرت معنوی سلاح خود باور ندارید و همچنان از دولت رشوه

خواست خود را برای زندگی ای که بیشتر شایسته انسان باشد، کنار می گذارند.

اما برده ای که به بردگی خود آگاه شده و به مبارزه برای رهایی خود برپا خاسته است، به نیمی از بردگی خود خاتمه داده. کارگر معاصر، آگاهی طبقاتی دارد و با صنعت کارخانه های عظیم، بزرگ شده و در زندگی شهری، روشن شده است؛ او تعصبات مذهبی را با تحقیر کنار می گذارد، بهشت را به کثیشتان و خشک مذهبان بورژوا و امی گذارد و خود تلاش می کند به زندگی بهتری همین جا روی زمین دست یابد. پرولتاریای امروز جانب سوسیالیسم را می گیرد که علم را در نبرد مقابل مذهب به کار می گیرد و کارگران را این گونه از باور به زندگی پس از مرگ آزاد می کند که آن ها را برای مبارزه در زمان حال برای زندگی بهتر روی کره زمین گرد هم می آورد.

مذهب را باید امر خصوصی اعلام کرد. سوسیالیست ها معمولاً رویکرد خود به مذهب را این گونه بیان می کنند. اما باید معنای این کلمات را دقیقاً تعریف کرد تا از هر سوء تفاهمی جلوگیری شود. خواست ما این است که مذهب تا جایی که به دولت مربوط است، امری خصوصی باشد. اما تا جایی که به حزب ما برمی گردد، ما به هیچ وجه مذهب را امری خصوصی نمی دانیم. مذهب نباید ربطی به دولت داشته باشد و نهادهای مذهبی نباید هیچ ارتباطی با قدرت دولتی داشته باشند. همه باید کاملاً در ابراز هر مذهبی که دوست دارند آزاد باشند و یا در داشتن هیچ مذهبی، یعنی آنتیست بودن که تمام سوسیالیست ها بنا به قاعده هستند. تبعیض بین شهروندان بر اساس عقاید مذهبی شان به کلی غیرقابل تحمل است. شکی نیست که حتی نفس اشاره به مذهب شهروندان در اسناد رسمی باید حذف شود. هیچ سوبسیدی نباید به دستگاه کلیسا داده شود و هیچ کمک دولتی نباید نصیب نهادهای روحانی و مذهبی گردد. این ها باید به انجمن های کاملاً آزاد شهروندان متشابه الفکر بدل شوند، انجمن هایی مستقل از دولت. تنها تحقق کامل این خواسته ها می تواند پایانی به گذشته شرم آور و ننگینی باشد که در



وسیع ادبیات روشنگران و آنتیست های فرانسه در قرن هجدهم.^۱

اما تحت هیچ شرایطی ما نباید این خطا را مرتکب شویم که مسأله مذهب را به شیوه ای انتزاعی و ایده آلیستی مطرح کنیم؛ یعنی به عنوان مسأله ای "فکری" نامرتبط با مبارزه طبقاتی، چنان که رادیکال دموکرات های بورژوازی اغلب می کنند. این تصور که در جامعه ای که بر پایه سرکوب بی پایان و تقلیل شرایط توده های کارگر بنا شده است، تعصبات مذهبی را با شیوه های صرفاً ترویجی می توان کنار زد، ابلهانه است. فراموش کردن این که یوغ مذهب بر دوش بشریت تنها محصول و انعکاس یوغ اقتصاد درون جامعه است، تنگ نظری بورژوازی است. هر چه قدر جزوه چاپ کنیم و موعظه کنیم، پرولتاریا را نمی توان روشن ساخت، مگر آن که با مبارزه خودش علیه نیروهای سیاه سرمایه داری روشن شود.

وحدت در این مبارزه واقعاً انقلابی طبقه سرکوب شده برای ایجاد بهشتی روی زمین برای ما مهم تر از وحدت نظر پرولتاریا در مورد بهشتی در آسمان ها است.

به همین دلیل است که ما آنتیسم خود را در برنامه مان نمی گذاریم و نباید بگذاریم؛ به همین علت است که ما پرولترهایی که هنوز بار تعصبات قدیم را به دوش دارند از پیوستن به حزبمان منع نمی کنیم و نباید بکنیم. ما همیشه جهان بینی علمی را تبلیغ می کنیم و برای ما مبارزه با تناقضات "مسیحی ها"ی مختلف ضروری است. اما این به هیچ وجه به این معنی نیست که مسأله مذهب را باید در صدر کارها قرار داد، چرا که اصلاً جایش آنجا نیست؛ و به این معنی هم نیست که ما باید اجازه دهیم بین نیروهای مبارزه واقعاً انقلابی اقتصادی و سیاسی، بر اساس نظرات درجه سوم یا عقاید نامربوطی شکاف بیافتد که خود به سرعت تمام اهمیت سیاسی خود را از دست می دهند و به سرعت دقیقاً به

می گیرید. و در این صورت کارگران آگاه به لحاظ طبقاتی در تمام روسیه، جنگی بی بخشش را علیه تان اعلام می کنند.

تا جایی که به حزب پرولتاریای سوسیالیست مربوط است، مذهب امری خصوصی نیست. حزب ما کانونی از مبارزین آگاه طبقاتی و پیشرفته است که برای رهایی طبقه کارگر می جنگند. چنین کانونی نمی تواند و نباید به فقدان آگاهی طبقاتی، نادانی یا تاریک اندیشی به شکل باورهای مذهبی بی تفاوت باشد. ما خواهان خلع کامل کلیسا هستیم تا بتوانیم تنها و تنها با سلاح های ایدئولوژیک به نبرد مه مذهب برویم؛ به وسیله نشریاتمان و ترویج افکارمان. اما ما کانون خود، حزب کارگران سوسیال دموکرات روسیه، را دقیقاً برای چنین مبارزه ای علیه هرگونه فریب کارگران بنیان گذاشته ایم. و برای ما مبارزه ایدئولوژیک امری خصوصی نیست، بلکه امر کلّ حزب است و امر کلّ پرولتاریا.

اگر چنین است چرا در برنامه مان اعلام نمی کنیم که آنتیست هستیم؟ چرا مسیحیان و سایر مؤمنان به خدا را از پیوستن به حزبمان منع نمی کنیم؟

پاسخ به این سؤال کمک بسیاری به توضیح تفاوت بسیار مهم در شیوه برخورد بورژوا دموکرات ها و سوسیال دموکرات ها به مسأله مذهب می کند.

برنامه ما به کلی بر پایه جهان بینی علمی و در ضمن ماتریالیستی بنا شده است. توضیح برنامه ما بدین سان ضرورتاً شامل توضیح ریشه های تاریخی و اقتصادی حقیقی مه مذهب می شود. ترویجات ما ضرورتاً شامل تروجیات آنتیستی می شود؛ انتشار ادبیات مربوطه علمی که دولت فنودال اشراف سالار تا به حال ممنوع کرده و مورد تعقیب قرار داده است، اکنون باید یکی از زمینه های کار حزبی ما باشد.

احتمالاً ما اکنون باید به آن پیشنهادی عمل کنیم که انگلس روزی به سوسیالیست های آلمان داد: ترجمه و انتشار

^۱ نگاه کنید به:



۱۲ هزار کارگر شرکت تکل روزه ی مرگ را در قلب ترکیه آغاز کردند. (۱۵ ژانویه ۲۰۱۰)

ترجمه: بابک کسرای

"سردبیر عزیز مارکسیست دات کام،

"این مقاله‌ای است که من در مورد وضعیت مقاومت کارگران شرکت تکل در ترکیه نوشته‌ام. امروز (۱۵ ژانویه) خانواده‌های ۱۲ هزار کارگر به پایتخت، آنکارا، آمده‌اند تا به مقاومت بپیوندند. برنامه چنین است: ۱۲ هزار کارگر با خانواده‌هایشان بست‌نشینی سه روزه‌ای را آغاز می‌کنند؛ سپس اعتصاب غذای ۳ روزه‌ی را انجام می‌دهند. اگر همچنان موفق به پاسخ گرفتن از دولت به خواسته‌هایشان نشوند (کارخانه‌های الکل و تنباکو که آن‌ها در آن کار می‌کنند به "بات" فروخته شده و ۱۲ کارخانه در پایان این ماه تعطیل می‌شود و کارگران می‌خواهند حقوق خود را در مورد دستمزدها و سایر مزایا حفظ کنند) روزه مرگ را آغاز می‌کنند. من می‌خواهم گرایش بین‌المللی مارکسیستی همبستگی خود با کارگران تکل در ترکیه را نشان دهم."

کارگران، خانواده‌شان و حامیان‌شان در هوای بسیار سرد تظاهرات کرده‌اند تا به تصمیم ناگهانی دولت برای بستن کارگاه‌هایشان در پایان ژانویه ۲۰۱۰ اعتراض کنند.

اعتراضات از مقابل مقر حزب عدالت و توسعه (از احزاب سیاسی ترکیه که از سال ۲۰۰۲ در قدرت بوده است و ریشه‌های اسلامی دارد) آغاز شد اما پلیس در روز ۱۶ دسامبر منطقه را پاکسازی کرد و تظاهرکنندگان را به پارکی در آن نزدیکی راند. پلیس روز بعد دور پارک سنگر بست و سپس با شلنگ آب و گاز اشک‌آور به سراغ تظاهرکنندگان آمد. خشونت پلیس بالا گرفت و تظاهرکنندگان را با باتوم زدند و بسیاری از آن‌ها بیمارستانی شدند. مصطفی تورکل، رئیس "تگیدا-ایش" (سندیکایی که عضو "اتحادیه بین‌المللی کارگران

دست روند تحوّل اقتصادی چون زیاله ای جارو می‌شوند.

بورژوازی ارتجاعی همه جا خود را مشغول دامن زدن به تخاصمات مذهبی ساخته است و اکنون در روسیه هم شروع به همین کار کرده است - با این هدف که این گونه، توجه توده‌ها را از مسائل واقعاً مهم و بنیادین اقتصادی و سیاسی که اکنون در عمل به دست وحدت پرولتاریای تمام روسیه در مبارزه انقلابی حل می‌شود، منحرف کنند. این سیاست ارتجاعی شکاف انداختن بین نیروهای پرولتاریا که امروز خود را بیشتر در قتل عام های "صدتایی های سیاه" (۱) نشان می‌دهد، در آینده شاید شکل‌های ظریف تری به خود بگیرد. ما به هر روی با آرامش، دوام و صبر به مقابله آن می‌رویم و همبستگی پرولتری و جهان بینی علمی را تبلیغ می‌کنیم - تبلیغی که دامن زدن به تفاوت‌های فرعی با آن بیگانه است.

پرولتاریای انقلابی موفق می‌شود مذهب را، تا جایی که به دولت برمی‌گردد، به امری واقعاً خصوصی بدل کند. و در این نظام سیاسی، عاری از خزعبلات قرون وسطایی، پرولتاریا مبارزه ای وسیع و علنی برای حذف بردگی اقتصادی به راه می‌اندازد که منبع واقعی فریب مذهبی نوع بشر است.

توضیحات مترجم:

(۱) "صدتایی‌های سیاه" (چورنایا سوتنیا، در انگلیسی: The Black Hundreds) جنبشی ضدانقلابی بود که رژیم تزار در اوایل قرن علیه انقلابیون به راه انداخت. این جنبش به ناسیونالیسم و خارجی‌ستیزی افراطی و از جمله کشتار یهودیان و اکرایی‌ها و سایر اقلیت‌ها معروف بود.



"C-4" و همین برخورد با کارگران بخش‌های دیگر هم شده و می‌شود. در ۱۴ دسامبر ۲۰۰۹ حدود نیمی از کارگران باقیمانده از تمام کارگران تکل در سراسر ترکیه در آنکارا گرد آمدند و اعتراض به دولت را آغاز کردند. پیش از این، در ۲۵ نوامبر، اتحادیه‌های کارگری چپ‌گرا اعتصاب عمومی یک روزه‌ای سازمان دادند و این حرکت کارگران تکل مصادف بود با تظاهرات آتش- نشان‌ها در استانبول که قرار بود به زودی شغل خود را از دست بدهد و همچنین اعتصاب یک‌روزه‌ی کارگران راه‌آهن در چندین شهر در اعتراض به اخراج چندین کارگر راه‌آهن بخاطر اعتصاب در ۲۵ نوامبر.

پاسخ دولت به این مبارزات که در واقع به طور همزمان صورت گرفت بسیار وحشیانه بود. پلیس ضدشورش با گاز اشک‌آور و تانک آب به مردم حمله کرد و کارگران را کتک زد و مردم را دستگیر کرد. اعتصاب کارگران راه‌آهن به شدت در هم کوبیده شد، تعداد کارگرانی که شغل خود را از دست دادند تا نزدیک ۵۰ افزایش یافت و در شرایط سرکوب و همچنین واکنش مسافری (که مدیریت آن‌ها را علیه اعتصابیون برانگیخته بود) و احتمالاً پلیس، کارگران راه‌آهن از ادامه کار بازماندند. آتش‌نشان‌ها نیز به نظر در هم کوبیده شدند و تا مدتی تظاهرات نکردند.

از طرف دیگر کارگران تکل با اعمال وحشیانه‌ی پلیس به جای سرکوب شدن، بیشتر رادیکال شدند. در ابتدا (فکر می‌کنم در روز اول) آن‌ها سعی کردند تظاهرات‌های خود را مقابل مقر ملی حزب حاکم عدالت و توسعه انجام دادند و به آن‌ها حمله شد و سپس (فکر می‌کنم در روز دوم) سعی کردند در پارکی بزرگ در مرکز آنکارا تظاهرات کنند که کارگران مبارز سنتا از آن استفاده می‌کنند و این بار هم مورد حمله وحشیانه قرار گرفتند و پلیس تا آنجا پیش رفت که کارگران را به استخر درون پارک هل داد که با توجه به زمستان بسیار سرد آنکارا برای سلامتی کارگران خطرناک بود.

پس از این ماجرا، کارگران موفق شدند در حرکتی خودجوش مقابل ستاد ترک-ایش، کنفدراسیون اتحادیه-

غذا "IUF و نماینده کارگران است) و دبیر کل "تورک-ایش"، کنفدراسیون ملی، دستگیر شدند اما بعد از ظهر همان روز آزاد شدند.

خشونت پلیس باعث برآشفستگی در پارلمان ترکیه شد اما حزب حاکم همچنان حاضر به پذیرفتن خواسته‌ی کارگران مبنی بر اعطای اشتغال دیگری به آن‌ها به همراه مزایای کامل اشتغال (چنان‌که در قانون خصوصی‌سازی آمده است) نیست.

معترضین در حال حاضر در مقابل مقر کنفدراسیون ملی اتحادیه‌های کارگری، تورک-ایش، هستند و ده‌ها نفر از کارگران نیز همچنان در پارک به اعتصاب غذا ادامه می‌دهند (به عکس پایین نگاه کنید). علیرغم تلاش‌های پلیس برای جلوگیری از ورود اتوبوس‌های کارگران تکل شهر، شمار آن‌ها مدام در حال افزایش است. شهر آنکارا به آن‌ها در ورزشگاه‌ها پناه داده و تگیدا-ایش غذا و حمل و نقل را بر عهده گرفته است.

کارگران تکل در ترکیه تصمیم گرفته‌اند پنجشنبه‌ی هفته-ی دیگر اعتصاب غذا بدون آب (روزه مرگ) را آغاز کنند. روزه‌ی مرگ بسیار سریع‌تر از اعتصاب غذا، در عرض چند روز، به مرگ منجر می‌شود.

راستش را بخواهید من نمی‌دانم باید چه واکنشی نشان دهم. در تجربه‌ی سیاسی من چیزی نیست که مرا آماده‌ی ۱۲ هزار کارگر کند که می‌خواهند در مرکز شهر تا پای مرگ گرسنگی بکشند.

به نظرم اول از همه باید تخاصم را خلاصه کنیم. "تکل" قبلاً شرکت انحصاری دولتی تمام کارخانه‌های تولید تنباکو و الکل در ترکیه بود. مدتی است که دولت به تعطیل این کارخانه‌ها مشغول است و این اواخر تصمیم گرفت تمام کارخانه‌های باقیمانده را هم تعطیل کند. به سایر کارگران تکل که حدوداً ۱۲ هزار نفری می‌شوند پیشنهاد شد در بخش دولتی بمانند اما تنها با ۱۰ ماه تضمین شغل (دولت اخیراً به طور مضحکی این عدد را به ۱۱ ماه افزایش داد) و با کاهش شدید حقوق از دستمزد سابق کارگران. اسم این پیشنهاد را گذاشته‌اند



مبارزه تکل اینگونه بود: تمام نمایندگان اتحادیه‌ها از تمام شاخه‌ها جلسه‌ای داشتند و تصمیم گرفتند کمیته اعتصاب تشکیل دهند چون فکر می‌کردند واضح است که اتحادیه کارگری یا کنفدراسیون احتمالا کاری نمی‌کند. بیش از سی نفر از نمایندگان اتحادیه‌ها صحبت از این می‌کردند که چه کنند و چگونه علیه اتحادیه واکنش نشان دهند و غیره. اما وقتی زمان عمل و زمان ایستادن مقابل اتحادیه رسید اکثریت عظیم نمایندگان اتحادیه‌ها تغییر موضع دادند و طرف اتحادیه را در مقابل آن نمایندگانی گرفتند که به ما گزارش دادند چه اتفاقی افتاده. مسلم است که این تجربه ناکام چیزی از کارگر بودن نمایندگانی که تغییر موضع دادند کم نمی‌کند و نشان از جبهه‌گیری بنیادین و نهایی هم ندارد اما می‌توان گفت این یکی از حوادث متعددی بود که به گسست کامل از اتحادیه یا طرفداری کامل از اتحادیه از سوی نمایندگان کارگری در حین مبارزه انجامید. پیش‌بینی من این است که چنین اتفاقی وقتی درون مبارزه از سوی نمایندگان کارگری صورت می‌گیرد که اتحادیه فعالانه از کارگران بخواهد سر کار بازگردند.

ارزشش را دارد که مختصرا به جو مقابل مقرر ترک-ایش هم اشاره کنیم تا تصویری از پیش رفتن مبارزه تکل و شرایطی که ما در آن مداخله کردیم بدهیم. خود ساختمان که اکنون با انبوه پوسترها، شعارها و پرچم‌ها تزئین شده است (که بعضی از آن‌ها را خود کارگران تدارک دیده‌اند) تا حدودی یادآور ساختمان کنفدراسیون عمومی کارگران یونان پس از اشغال توسط کارگران در دسامبر ۲۰۰۸ است. ابتدا تعدادی پرچم‌های ترکیه هم در کار بود اما آن‌ها را برداشتند. احتمالا کارگران کرد هم به اندازه کارگران ترک درگیر مبارزه هستند و یکی از شعارهایی که کارگران فریاد می‌زنند هست: "کارگران کرد و ترک به همراه هم!". کارگران مجمع عمومی ندارند اما خیابان کوچک مقابل مقرر ترک-ایش به مجمع عمومی غیررسمی اما دائم بدل شده که در آن کارگران از کارخانه‌های مختلف از سراسر ترکیه و همچنین پرولتراهایی که به حمایت کارگران تکل آمده‌اند (و البته انقلابیون) مدام در حال بحث با یک دیگر، بررسی

های کارگری ترکیه، قدیمی‌ترین و بزرگترین کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری در ترکیه گرد هم بیایند که چنانکه سایرین گفته‌اند تاریخ بدنامی دارد. قرار بود کارگران از آن پس هر روز بیرون ستاد ترک-ایش تظاهرات کنند. مصطفی تورکل، رئیس اتحادیه کارگران تنباکو، الکل، غذا و صنایع مربوط (تگیدا-ایش) روز پنجشنبه گفت کارگران تکل مقابل مقر کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری ترکیه (ترک-ایش) بست می‌نشینند و به اعتصاب غذا دست می‌زنند مگر به پاسخی از سوی دولت برسند.

به گفته‌ی آژانس خبری آنکا موج اول تظاهرات کارگرانی که در جریان خصوصی‌سازی تکل، شرکت انحصاری الکل و تنباکو در ترکیه، اخراج شدند، امروز بدون هیچ‌گونه چشم‌انداز حل اختلافات به پایان می‌رسد و موج دوم قرار است روز جمعه آغاز شود و ایندفعه معترضین قصد دارند دست به اعتصاب غذا بزنند.

پس از این‌که همپرسی سراسری که هفته گذشته بین کارگران انجام شد به تصمیم ادامه اعتراضات انجامید، در روز ۲۴ام، اتحادیه کارگران تنباکو، نوشیدنی و غذا (تگیدا-ایش) از کارگران شاغل در کارخانه‌های تکل در سراسر کشور خواست به اعتصاب در آنکارا بپیوندند که روز جمعه آغاز می‌شود. طبق این طرح، کارگران در سه روز اول بست می‌نشینند. اگر به پاسخی نرسیدند با سه روز اعتصاب غذا ادامه می‌دهند و در نهایت تمام غذا و آب را قطع می‌کنند. موج دوم تظاهرات قرار است با کارگران بیشتری همراه باشد و نسبت به موج اول، که ۱۵ دسامبر آغاز شد و یک ماه طول کشید، سفت و سخت‌تر خواهد بود.

فکر می‌کنم خوب باشد در اینجا اطلاعاتی در مورد ماهیت مبارزه تکل بدهیم. آیا مبارزه تکل را اتحادیه‌های کارگری سازمان دادند؟ این سوال اینجا مطرح شد و اولین سوالی بود که خود ما هم پرسیدیم. تمام کارگران تکل در اتحادیه سازمان یافته‌اند.



قدم‌هایی مثل ایجاد ارتباط با کارگران آتش‌نشانی و راه- آهن و همچنین سایر بخش‌ها بود که به زودی با همین شرایط 4-C روبرو می‌شوند (مثلا کارگران صنعت شکر). در واقع پیوندهایی بین کارگران تکل و آتش- نشان‌ها برقرار شده و آن‌ها از مصمم بودن کارگران تکل قدرت گرفته‌اند و دوباره دست به تظاهرات زده‌اند. با این حال کارهای زیادی در این زمینه صورت نگرفته و صحبت‌ها ادامه دارد. ما بروشوری درست کردیم و در واقع توانستیم پیش از چاپ آن با بعضی از رزمنده- ترین کارگران صحبت کنیم. این بروشور که امیدواریم در نهایت ترجمه‌اش کنیم با برخورد خوبی مواجه شد و بعضی کارگران بین خودشان راجع به آن صحبت کردند و پس از این‌که ما به توزیع‌شان خاتمه دادیم از ما خواستند چند تایی برایشان آماده کنیم تا به همراه کارگری که به شهر آدیامان می‌رفت به آنجا فرستاده شوند و بین کارگران توزیع شود. از همه‌ی این‌ها گذشته، که برای ما خیلی هیجان‌انگیز بوده، واضح است که نفوذ دخالت ما در مبارزه، با توجه به قدرت عددی محدودمان، ناچیز است.

مبارزه تکل همچنان پیش می‌رود و الان وقت گرفتن تمام درس‌ها از آن نیست. اما اگر تئوری را در مقابل درس‌های گرفته از آن و تحلیل‌های در عمل انجام شده قرار دهیم خطای مرگباری مرتکب شده‌ایم و این کار عدم توجه به این واقعیت است که تئوری کمونیستی چیزی نیست مگر مجموعه‌ای از تحلیل‌ها و درس‌ها و فرمول‌بندی‌هایی که از عمل زنده‌ی مبارزات کارگری گرفته شده است.

امضا: The Hook

لطفا پیغام‌های همبستگی و حمایت را به editor@marxist.com بفرستید. ما این پیغام‌ها را به کارگران تکل می‌فرستیم.

(بعضی اطلاعات این مقاله از آی.یو.اف، اتحادیه بین- المللی کارگران غذا، گرفته شده است).

موقعیت و تلاش برای یافتن راه پیشروی مبارزه هستند. غالب‌ترین موضوع بحث طرح اعتصاب عمومی است.

بگذریم چنانکه در ابتدا گفتیم کارگران با یافتن محل اقامت مشکل داشتند و بسیاری از پرولترها، بیشتر دانشجویان با پیشینه‌ی کارگری، تلاش برای جا پیدا کردن برای کارگران تکل را آغاز کرده‌اند. ما هم همین کار را کردیم و اتفاقا افتخار میزبانی کارگرانی را داشتیم که از رزمنده‌ترین و با بیشترین آگاهی طبقاتی در مبارزه تکل بودند. در ضمن در چند مورد با کارگران دیدار کردیم، با آن‌ها صحبت کردیم، با آن‌ها بحث کردیم، با آن‌ها برای بحث بیشتر به قهوه‌خانه و پاب رفتیم و ... با بسیاری از کارگران رزمنده‌ای که شانس میزبانی‌شان را نداشتیم هم روابط خوبی ایجاد کردیم.

ما به عنوان کمونیست، و در ضمن به عنوان پرولترهای انقلابی، تمام مبارزات کارگران را مبارزات کل طبقه و در نتیجه مبارزات خودمان می‌بینیم. این چشم‌انداز به ما امکان داد پیوندهای دوجانبه همبستگی و رفاقت با کارگران مبارز در سطح فردی ایجاد کنیم. کارگران تکل به خوبی می‌دانند که اگر بقیه طبقه به حمایت از آن‌ها بر نخیزد محکوم به شکست هستند و بسیار خوشحالند که حداقل بعضی‌ها در همبستگی با آن‌ها هستند اما در ضمن به فکر بهترین راه‌ها برای خروج از انزوا هستند. آن‌ها به دنبال همبستگی طبقاتی هستند نه فقط در ترکیه که در سطح بین‌المللی. مثلا اولین کارگر تکل که با او صحبت کردم امروز با غرور به من می‌گفت که در اخبار دیده در سوئیس اعتصابی به حمایت از اعتصاب تکل انجام می‌شود. در نتیجه بخش عمده‌ای از صحبت‌هایمان با کارگران بر پایه این بود که چگونه می‌توانیم مبارزه را گسترش دهیم و چگونه می‌توانیم مبارزه را به دست بگیریم. یکی از فکرهایی که به آن رسیدیم سازمان‌دهی صندوق همبستگی بود که تحت کنترل مستقیم کارگران و نه اتحادیه باشد و به کارگرانی که مشکل دارند اعطا شود. فکر دیگری که با کارگران راجع به آن صحبت کردیم تلاش مستقیم خود کارگران برای گسترش مبارزه به جای مجبور کردن ترک-ایش به این کار و برداشتن



ساختمان اتحادیه خود در آنکارا آغاز نمودند. این کارگران برای جلوگیری از مرگ مغزی، ویتامین B و قند استفاده خواهند کرد.

در پایان روز نخست اعتصاب غذا، دو تن از کارگران اعتصابی، تصمیم گرفتند تا اعتراض خود را از شکل اعتصاب غذای سه روزه، به "اعتصاب خشک" تغییر دهند. با وجود آن که پزشکان در مورد عواقب وحشتناک احتمالی اعتصاب خشک به این دو کارگر هشدار دادند، آن ها بسیار مصمم و قاطع هستند. آنان شعار می دهند که: "ما می میریم، اما تسلیم نمی شویم!"

عنصر مهم در این مقاومت آنست که کارگران خواهان اعتصاب عمومی هستند. ۱۲۰۰۰ کارگر، تنها این شعار را سر می دهد که: "اعتصاب عمومی، مقاومت عمومی!"

کنفدراسیون آنان، تا به این لحظه، به تقاضای اعتصاب عمومی پاسخی نداده است. به علاوه، اعتصاب عمومی قانوناً و با توجه به قانون اساسی سال ۱۹۸۲ ترکیه، ممنوع است.

اما کارگران واقعاً مصمم هستند. یکی از شعارهایی که این روزها کارگران فریاد می زنند اینست: "کلید برق خاموش خواهد شد، همه این چیزها تمام خواهد شد!" که منظور از آن، این است که اعتصاب عمومی دولت را سرنگون خواهد کرد.

کارگری که دیروز در برنامه ای تلویزیونی صحبت می کرد، عبارات زیر را گفت:

"من دارم با نخست وزیر صحبت می کنم. دارم مستقیم به چشم هایش نگاه می کنم. حرف های من را فراموش نکن آقای نخست وزیر. وقتی که تابوت های ما از ساختمان اتحادیه خارج می شود، ما کابوس تو خواهیم شد!"

کارگران "تکل"، دولت ترکیه را به چالش می گیرند^۱

۲۱ ژانویه ۲۰۰۱

برگردان: فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)



با درود به رفقا،

در این پیغام، مایلیم تا اندکی در مورد وضعیت فعلی مرتبط با مقاومت کارگران تکل (Tekel)، و به خصوص اعتصاب غذای آن ها، صحبت کنم. همان گونه که دو روز پیش گفتیم، کارگران تکل تحصن سه روزه خود را به پایان رسانده و به مرحله جدیدی از مقاومت برنامه ریزی شده خود، یعنی اعتصاب غذا، وارد شده اند. پیش از اعتصاب غذا، تمامی ۱۲۰۰۰ نفر کارگر این کارخانه تمایل و قصد ورود به این اعتصاب غذای طولانی سه روزه را داشتند، اما از آن جا که آن ها به مدت بیش از ۳۰ روز در خیابان ها و در سرمای بسیاری سختی زندگی می کردند، پزشکان به کارگران هشدار دادند که این عمل می تواند برای آن ها خطرناک باشد.

بنابراین، آن ها تصمیم گرفته اند تا ۱۵۰ نفر را از میان خود به منظور اعتصاب غذا انتخاب نمایند. ۱۵۰ کارگر داوطلب انتخاب شدند، کفن های سفید خود را به نماد مرگ بر تن کردند و اعتصاب غذا را در سالن جلسات

^۱<http://www.marxist.com/turkey-tekell-workers-challenge-government.htm>



ترکیه: کنفدراسیون های اتحادیه های کارگری روز سه شنبه برای یک اعتصاب عمومی تشکیل جلسه دادند.

ترجمه: فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)

۲۲ ژانویه ۲۰۱۰

توضیحات وب سایت "در دفاع از مارکسیسم": هم اکنون اخبار بیش تری در مورد کارگران شرکت تکل در ترکیه به دست ما رسیده است. به دنبال مبارزه مصمم و قاطعانه کارگران، کنفدراسیون های اتحادیه های کارگری، وعده یک اعتصاب عمومی را- در صورت عدم رسیدگی به مطالبات کارگران تا تاریخ ۲۶ ژانویه- داده اند. این موضوع، گام مهمی در مسیر پیروزی این نبرد است. لطفاً به ارسال پیام های همبستگی خود ادامه دهید!

رفقای عزیز،

به موازات ادامه اعتراضات کارگران شرکت انحصاری و سابقاً دولتی تنباکو و الکل، یا همان تکل، کنفدراسیون های اتحادیه های کارگری، وعده یک اعتصاب عمومی را در صورت عدم رسیدگی دولت به مطالبات کارگران تا تاریخ ۲۶ ژانویه، داده اند.

تعدادی از کارگران، اعتصابی را در قالب تحصن در مقابل مقر کنفدراسیون اتحادیه های کارگری ترکیه یا همان ترک-ایش (Türk-İş) در پایتخت ترتیب داده اند؛ در حالی که سایر کارگران، که بسیاری از آنان را زنان تشکیل می دهند، یک اعتصاب غذا را در روز سه شنبه و در همان محل آغاز نمودند.

در واکنش به بی تفاوتی دولت نسبت به مطالبات کارگران، شش کنفدراسیون در روز پنج شنبه تشکیل جلسه دادند تا در مورد برنامه های آتی، من جمله فراخوان یک اعتصاب عمومی، به بحث بپردازند. این اتحادیه ها در پایان روز پنج شنبه پس از نشست خود، اعلام کردند که در صورت عدم پاسخگویی دولت به



کارگران بسیار مصمم هستند. اکنون زمان آنست که همبستگی خود را با آن ها نشان دهیم. کارگران، دانشجویان، روشنفکران و دوستان جنبش کارگری در سرتاسر دنیا، لطفاً همبستگی خود را با این کارگران شجاع "تکل" و مبارزه قهرمانانه آن ها علیه نیروهای سرمایه داری نشان دهید.

رفیقانه،

امضا: The Hook

لطفاً پیام های همبستگی و حمایت خود را به آدرس ایمیل editor@marxist.com ارسال کنید. ما این پیام ها را به کارگران تکل خواهیم رساند.



ترکیه: نخست وزیر با کارگران تکل ملاقات خواهد داشت.

۲۷ ژانویه ۲۰۱۰

برگردان: فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)

توضیحات وب سایت "در دفاع از مارکسیسم":
اعتراض کارگران تکل (Tekel)، بیش از ۴۰ روز است که ادامه دارد. به علت فشار مستمر و پیگیر از جانب کارگران، نخست وزیر ترکیه، اردوغان، اکنون تصمیم گرفته است تا فردا بعد از ظهر، با اتحادیه کارگری آنان ملاقاتی داشته باشد. در حال حاضر، اعتصاب غذا تا روز جمعه و تا زمان اعلام نتایج این ملاقات با نخست وزیر، به تعویق افتاده است.

اردوغان، نخست وزیر ترکیه، تصمیم گرفته است تا روز پنج شنبه با رؤسای ترک-ایش (Türk-İş) به منظور مباحثه در مورد اعتراضات جاری از سوی کارگران تکل، قرار ملاقاتی را تنظیم نماید. این قرار ملاقات که از سوی نخست وزیر ترکیه، طیب اردوغان، برای فردا بعد از ظهر ساعت ۶ تنظیم شده است، به موازات آن که کارگران ۴۳ امین روز اعتراضات خود را در مقابل مقر اصلی ترک-ایش (کنفدراسیون اتحادیه های کارگری ترکیه) تکمیل می کنند، به منبع امیدی برای کارگران این شرکت انحصاری و سابقاً دولتی الکل و تنباکو، که عموماً با نام تکل شناخته می شود، تبدیل گشته است.

به گفته سرپرست ترک-ایش، مصطفی کوملو (Mustafa Kumlu)، که شب گذشته اخبار مثبتی را اعلام کرد، این موضوع که اردوغان مایل است تا با کارگران تکل ملاقاتی داشته باشد، علامت و نشانه مثبتی است. کوملو هم چنین تصریح کرد که اگر این ملاقات نتایج دربر نداشته باشد، آن ها از نیروی خود در بخش

مطالبات کارگران تا تاریخ ۲۶ ژانویه، تا اعتصاب عمومی پیش خواهند رفت.

چنان چه دولت تا آن موقع پاسخی ندهند، کنفدراسیون ها در آن تاریخ مجدداً تشکیل جلسه خواهند داد تا در مورد تعیین روز اعتصاب عمومی مذاکره نمایند. هم چنین کارگران، اعتصاب غذا را تا تاریخ ۲۶ ژانویه به تعویق می اندازند.

رفیقانه،

امضا: The Hook

لطفاً پیام های همبستگی و حمایت خود را به آدرس ایمیل editor@marxist.com بفرستید. ما این پیام ها را به کارگران تکل منتقل خواهیم کرد.

برگردان از:

<http://www.marxist.com/turkey-tu-confederations-convene-general-strike-tuesday.htm>



**ترکیه: مقاومت وارد مرحله ای تاریخی شده است**

۲۹ ژانویه ۲۰۱۰

برگردان: فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)

توضیحات وب سایت "در دفاع از مارکسیسم": ما این نامه را به عنوان گزارش جدید و بروزی از وضعیت مبارزه کارگران تکل در ترکیه دریافت کرده ایم. به علت فشار کارگران، نخست وزیر و کابینه ترکیه در حال حاضر مجبور شده اند تا موضوع را پیگیری کنند. هم زمان، آگاهی طبقاتی کارگران نیز گامی عظیم رو به جلو برمی دارد و ایده های کمونیسم در بین آنان، پایه و زمینه ای پیدا می کند. پیروزی کارگران تکل، تنها پیروزی آنان نخواهد بود، بلکه پیروزی ای برای کل طبقه کارگر ترکیه خواهد بود.

سردبیر عزیز،

در این نامه، من مایلم تا اطلاعات بیش تری را در مورد وضعیت فعلی مقاومت تکل در ترکیه به شما بدهم. مقاومت ۱۲۰۰۰ کارگر تکل در ترکیه اکنون وارد مرحله جدیدی شده است. جزئیات، این گونه است که در ادامه می آید:

رہبر اتحادیه کارگری، دیروز با نخست وزیر صحبتی داشته است، و پس از جلسه ای، اعلام شد که نخست وزیر از اتحادیه کارگری یک مهلت سه روزه برای مذاکره و مطالعه مسأله در داخل کابینه درخواست کرده است. این موضوع گام مهمی در مقاومت فعلی محسوب می شود. تا به الان، نخست وزیر ترکیه همواره از موضع بالا به این مقاومت نگاه کرده و به کارگران برجسب آشوبگر (آزیتاتور) زده است، و گفته است که در بین کارگران، تهییج گرانی حضور دارند که کارگران را علیه دولت برمی انگیزند و الی آخر. الان در این مقطع زمانی، این نخست وزیر است که خواهان وقت بیش تری از کارگران برای مذاکره پیرامون مسأله با وزرای خود در کابینه شده است.

تولیدی برای برگزاری یک تظاهرات گسترده کشوری در روز چهارشنبه مورخ ۳ فوریه استفاده خواهند کرد.

کوملو گفت: "البته دادن عنوان اعتصاب عمومی به این کار چندان صحیح نیست. شرایط یک اعتصاب متفاوت است، ما به این کار، یک تظاهرات عمومی می گوئیم."

در این بین، کارگران تکل در حال سازماندهی یک اعتصاب غذا بوده اند که قرار بود شب گذشته ساعت ۵ بعد از ظهر از سر گرفته شود. با این حال، این اعتصاب اکنون تا روز جمعه، ۲۹ ژانویه و تا زمان اعلام نتایج ملاقات نخست وزیر ترکیه رجب طیب اردوغان به تعویق می افتد.

به علاوه، هزاران نفر از روشنفکران، روزنامه نگاران، آکادمیسین ها، و فعالین در ترکیه، پتیشنی را به رهبران کنفدراسیون فرستاده اند؛ در این پتیشن گفته شده است که آن ها از تصمیم اعتصاب عمومی، در هر زمانی که اتخاذ شود، حمایت خواهند نمود.

رفیقانه،

امضا: The Hook

لطفاً پیام های همبستگی و حمایت خود را به آدرس ایمیل editor@marxist.com ارسال نمایید. ما این پیام ها را به کارگران تکل خواهیم رساند.

<http://www.marxist.com/turkey-prime-minister-meet-up-tekeli-workers.htm>



دو گزارش از کارگران تکل

برگردان: فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران
(IWSN)

توضیح وب سایت "در دفاع از مارکسیسم": ما چند گزارش جدید را در مورد وضعیت پیش روی کارگران تکل در ترکیه دریافت کرده ایم. این گزارشات به وضوح نشان دهنده حمایت وسیعی است که در سرتاسر ترکیه برای این مبارزه وجود داد، اما ضمناً وضعیت مشقت باری را که کارگران اعتصابی با آن رو به رو هستند، نشان می دهد. (۱۵ فوریه ۲۰۱۰)

۱

کارگرانی که به مدت هفت روز مشغول اعتصاب غذا بودند، به علت وضعیت بد سلامتی، اعتصاب غذا را متوقف نمودند، اما ۱۶ نفر از آنان تصمیم به ادامه مبارزه گرفت. امروز [۱۲ فوریه ۲۰۱۰] پنج کنفدراسیون (یک کنفدراسیون که حامی دولت بود، تصمیم به ترک مبارزه گرفت) برای بحث در مورد این که اکنون چه کاری باید صورت بگیرد، دور یک دیگر جمع خواهند شد.

در این میان، اعتصاب عمومی ۴ فوریه از سوی دو کنفدراسیون (از شش کنفدراسیون) - که در آخرین دقایق تصمیم به عدم ورود به اعتصاب عمومی گرفته بود - تحریم شد. با وجود تمامی تلاش های دولت برای جلوگیری از این اعتصاب، یک میلیون نفر از کارگران در ۸۲ استان ترکیه، دست از کار کشیدند.

نخست وزیر ترکیه کارگران را تهدید نمود که چنان چه آن ها تا پایان ماه فوریه چادرهایی را که به منظور اعتراض برپا کرده اند، ترک نکنند، با عکس العمل پلیس رو به رو خواهند شد. کارگران قاطعانه به این جملات پاسخ دادند: "ما می میریم، اما تسلیم نمی شویم!" [۱۲ فوریه ۲۰۱۰]

دومین، و من فکر می کنم مهم ترین، پیشرفت در این مقاومت - که اکنون ۴۶ روز است به طول انجامیده - اینست که کارگران - که در گذشته از احزاب راست حمایت می کرده اند - اکنون در حال تغییر افکار خود می باشند. یک کارگر که دیروز در برنامه ای تلویزیونی صحبت می کرد، این عبارات را گفت:

" من یک مدافع واقعی اسلام هستم. من روزی ۵ بار خداوند را پرستش می کنم (در قرآن، ۵ بار پرستش خداوند در روز، الزامی است). اما حالا در این مقاومت من یاد گرفته ام که کمونیسم چیست. دانشجویانی که هر روز به این جا آمده اند، در مورد لنین و کمونیسم به من گفتند. حالا من یک کمونیست شده ام..."

عبارات بالا واقعاً برای هر کسی که مقدار ناچیزی در مورد ترکیه، جامعه ترکیه و غیره بداند، شگه کننده است. ما در لحظاتی تاریخی، این جا در ترکیه، زندگی می کنیم. فکر می کنم که مقاومت تکل تبدیل به مدرسه ای برای کارگران شده است. کارگران دارند آگاهی طبقاتی خود را، که در نتیجه نئولیبرالیسم، تاجریسم و ریگانیسم از دست داده بودند، دوباره به دست می آورند؛ اکنون، کارگران محافظه کار در ترکیه در حال پی بردن به این موضوع هستند که کمونیسم چیز بدی نیست. در حقیقت، شروع به درک این موضوع کرده اند که آن ها طبقه کارگری را تشکیل می دهند که چنان چه متحد باشد، نیرومند ترین طبقه است. ده سال پیش، این یک رؤیای واقعی برای بسیاری از سوسیالیست های ترکیه بود.

اگر کارگران تکل پیروز شوند، کل طبقه کارگر پیروز خواهد شد.

اگر آن ها شکست بخورند، نمی خواهم در مورد عواقب احتمالی آن فکر کنم.

رفیقانه،

امضا: The Hook



ترکیه: کارگران تکل، دولت عدالت و توسعه را بی ثبات می‌سازند- کارگران ترکیه از سال ها خواب بر می‌خیزند

۱۶ فوریه ۲۰۱۰

ادی کاجار

ترجمه: بابک کسرای

طبقه کارگر ترکیه از رزمنده‌ترین‌ها در اروپا و احتمالاً جهان است. تاریخ این کشور پر از شورش و قیام و جنبش‌های توده‌ای است. به همین سان طبقه حاکم ترکیه از وحشی‌ترین‌ها است.

گرچه ترکیه رسماً «نظام پارلمانی» بورژوازی دارد، ارتش از زمان تشکیل جمهوری همیشه عامل مهمی در مسائل سیاسی بوده است. عالی‌رتبگان ارتش تابحال سه کودتا سازمان داده‌اند که آخرین آن در ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ بود. آن کودتا، به رهبری رئیس وقت ستاد عمومی، کنان اورن، صورت گرفت که بعدها خودش را به عنوان رئیس جمهور کشور مستقر ساخت. این کودتا جنبش کارگری و خیزش دانشجویی را با تمام قدرت دولت در هم کوبید. خونتا محدودیت‌های بسیاری بر اتحادیه‌ها و سازمان‌های کارگری تحمیل کرد.

می‌توان گفت این همزمان با شکست بسیاری از جنبش‌های کارگری در سراسر جهان (مثل اعتصاب معدنیچان در بریتانیا در سال‌های ۸۵-۱۹۸۴) و عروج باصطلاح نولیبرال‌هایی همچون تاچر و ریگان بود. طبقه کارگر شجاع ترکیه از زمان دهه‌های پرتلاطم ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به نسبت آرام بوده. البته تا پیش از این.

در ۱۵ دسامبر ۲۰۰۹ کارگران تکل، تولیدکننده سابقاً دولتی تنباکو و الکل، از سراسر کشور به آنکارا، پایتخت، آمدند. تصمیم دولت برای تعطیلی محل کار آن‌ها بدون هیچ‌گونه تضمینی برای رفاهشان آن‌ها را به عمل کشاند. اگر دولت به کار خود نایل آمده بود آن‌ها دیگر کارگر محسوب نمی‌شدند و بدین‌سان حقوق قانونی



الآن باید به شما بگویم که وضعیت دارد به مراتب بدتر می‌شود. چهار کنفدراسیون که فراخوان آکسیون روز ۱۲ فوریه را داده بود، تصمیم گرفت که روز ۲۰ فوریه، ۱۰۰.۰۰۰ کارگر از سراسر ترکیه به آنکارا بیاید و ۲۴ ساعت را با کارگران تکل بگذرانند. کارگران تکل مصمم هستند که این مبارزه را نیازند، آن‌ها می‌گویند که حاضر هستند بمیرند، اما تسلیم نشوند. کارگری گفته است که آن‌ها تقریباً پیروز شده‌اند، چرا که توانسته‌اند حمایت و همدلی ملت را به سوی خود جلب کنند".

هر روز که می‌گذرد، تماس و ارتباط بین دانشجویان و کارگران تکل تحت فشار بیش تری قرار می‌گیرد. دانشگاه Haccettepe، نامه‌هایی را به خانواده‌های ۲۰ دانشجو ارسال کرد و طی این نامه‌ها، به آن‌ها خبر داد که فرزندانشان آنارشیست شده‌اند. این موضوع، نشان می‌دهد که تا چه اندازه وضعیت در ترکیه به یک تراژدی-کمدی تبدیل شده است.

۱۶ فوریه ۲۰۱۰

امضا: The Hook

<http://www.marxist.com/turkey-update-tekeli-workers-15-feb.htm>



این نمونه روشنی از این است که اندیشه انسان چگونه از قوانین ماتریالیسم دیالکتیک اطاعت می‌کند. با تغییر چشمگیر در شرایط مادی، این کارگر، که به احتمال بسیار برای حزب عدالت و توسعه‌ی ارتجاعی و دشمن طبقاتی، رای داده است اکنون به آگاهی طبقاتی رسیده و در ضمن به نقش عدالت و توسعه‌ی عقب مانده در به فقر کشاندن او و کارگران همراهش آگاه شده. ما در ضمن باید به تلاش‌های تمام کسانی که از کارگران حمایت کردند و آن‌ها را تحسین کردند توجه کنیم.

رسانه‌هایی تهاجم کرده‌اند و می‌گویند کارگران «حقوق‌های خیلی بالا می‌گیرند» و «برای خودشان خانه و ماشین دارند». ما این خزعبلات پوچ را اینگونه پاسخ می‌دهیم: هر کسی حق شرایط شایسته زندگی را دارد از جمله خانه‌ای شایسته و حتی حمل و نقل شایسته؛ ثانیاً حقوق متوسط کارگران تکل حدود ماهی ۱۶۰۰ لیر ترکیه است (حدود ۶۵۰ پوند). اگر کارگران قانون C-4 را بپذیرند حقوق‌شان به ۸۰۰ لیر کاهش می‌یابد. کارگران حق دارند از حقوق و شرایطشان دفاع کنند بخصوص علیه حمله‌ای به این توحش.

دولت در ابتدا حاضر به مذاکره با رهبران اتحادیه‌ها نبود اما در پایان ماه ژانویه، که فشار از همه طرف بالا گرفته بود، کوتاه آمد. مذاکرات بخاطر سماجت آقای اردوغان و پادوهایش به بن‌بست خورد. مصطفی کوملو، دبیر کل تورک-ایش، اعلام کرد که در روز ۴ فوریه تمام اتحادیه‌های کارگری وابسته به تورک-ایش از «حق‌شان برای کار نکردن» در حمایت از کارگران تکل استفاده می‌کنند، یعنی عملاً اعتصاب عمومی. اعتصاب عمومی موفق به افزایش حمایت از کارگران و افشای بیشتر دولت شد. برخوردهای بسیاری با پلیس و نیروهای امنیتی در روز اعتصاب گزارش شد که مجدداً نشان از حس تحقیر دولت نسبت به کارگران مقاوم دارد.

حزب عدالت و توسعه خود را بر پایه ارزش‌های سنتی اسلامی قرار داده و همیشه توانسته است خود را حزبی فراطبقه‌ای جلوه دهد که منافع همه را در دل دارد. اما مبارزه کارگران تکل و سپس رویکرد آقای اردوغان و

به عنوان کارگر نداشتند (از جمله حق نمایندگی توسط اتحادیه‌ها).

دولت پیشنهاد می‌دهد وضعیت کارگران به کارگران موقتی کاهش داده شود بدون هیچگونه تضمینی برای تمدید قراردادشان پس از دوره‌ای یکساله. در ضمن از کارگران خواسته شده نزدیک به ۵۰ درصد کاهش در دستمزدهای کنونی‌شان را بپذیرند. این‌ها پیشنهادهایی تحت نام قانون C-4 است که کارگران به درستی حاضر به پذیرش آن نیستند. کارگران و رهبران اتحادیه‌های کارگری خواستار آنند که کارگران صنایع خصوصی‌سازی‌شده شغلهایی با سطح برابر دستمزدها و مزایا درون سایر نهادهای عمومی دریافت کردند. به بیان دیگر آن‌ها می‌خواهند حقوق و شرایطشان را حفظ کنند و این حق بنیادین آن‌ها است.

هزاران کارگر بیرون و نزدیک ساختمان تورک-ایش، کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری ترکیه که تگیدا-ایش (اتحادیه کارگران تکل) عضو آن است، چادر زده‌اند. کارگران شرایط زمستانی را به جان خریدند تا نشان دهند در مقابل حملات به رفاهشان کوتاه نمی‌آیند.

حمایتی گسترده از کارگران تکل در چهار گوشه‌ی کشور و آن سوی مرزها برقرار است. کارگران که بیشترشان به حزب عدالت و توسعه رای دادند با پیشنهاد همبستگی از گروه‌های چپ و دانشجویان رادیکال مختلف مواجه شده‌اند که به دیدار کارگران آمده‌اند، منابعی به دست‌شان رسانده‌اند و عموماً هر طور توانسته‌اند از آن‌ها حمایت کرده‌اند. کارگران به این آگاهی رسیدند که دشمنشان کیست و دوستشان کیست. ما شاهد تحولی در آگاهی کارگران بوده‌ایم. یکی از کارگران در مصاحبه‌ای گفته است:

«...؟ من مومن حقیقی به اسلام هستم. من روزی ۵ بار برای خدا نماز می‌خوانم. اما اکنون در این مقاومت فهمیده‌ام کمونیسم چیست. دانشجویانی که هر روز این‌جا می‌آمدند به من از لنین و کمونیسم گفتند. حالا من کمونیست شده‌ام...»



ترکیه: مبارزه تکل- روز ۲۰ فوریه، روز همبستگی بین المللی است

برگردان: فعالین شبکه همبستگی کارگری (IWSN)

روز شنبه، ۲۰ فوریه ۲۰۱۰، به عنوان روز همبستگی بین المللی با کارگران تکل اعلام شده است. لطفاً در سرتاسر جهان این مسأله را پیگیری کنید. در این روز، ما از تمامی رفقا می خواهیم تا هرگونه که می توانند همبستگی خود را با کارگران تکل نشان دهند. به عنوان نمونه می توان اعتراضاتی را در مقابل سفارت های ترکیه سازماندهی کرد.

کنفدراسیون اتحادیه های کارگری اروپا (ETUC) در حال حمایت از کارگران تکل می باشد! در ادامه، بیانیۀ این کنفدراسیون آمده است:

« ۱۲۰۰۰ کارگر انبارهای شرکت خصوصی شده تکتاکو و الکل (TEKEL) شغل خود را از دست داده اند، و با وجود آن که مباحثات در حال ورود به سومین ماه است، هنوز راه حلی به چشم نمی خورد. کنفدراسیون اتحادیه های کارگری اروپا (ETUC) مجدداً از دولت ترکیه می خواهد تا اطمینان دهد که مذاکرات، با هدف انتقال این کارگران به سایر بنگاه های بخش عمومی همراه با مزایای کامل کار مطابق با قانون، هر چه سریع تر آغاز می شوند.

« پس از یک سلسله تظاهرات، رهبران اتحادیه ترک-ایش، دو هفته قبل با رجب طیب اردوغان، نخست وزیر ترکیه که وزیران خود را به ارائه راه حلی جهت خاتمه این درگیری تشویق کرده بود، ملاقاتی داشتند. هنوز توافقی صورت نگرفته است.

« کارگران تکل، کمپی را بیرون از مقر اصلی اتحادیه ترک-ایش در مرکز آنکارا برپا ساخته اند. جف بریج فورد، مشاور مخصوص ETUC، روز سه شنبه ۹ فوریه از کمپ بازدید نمود. او گفت "هوا بسیار سرد است، به خصوص در شب، و شرایط بسیار سخت؛ اما کارگران تکل مصمم هستند. آن ها دارند گامی راسخ برمی دارند. آن ها خواهان راه حلی عادلانه برای این بحران هستند".

« ETUC، به عنوان یک ارگان کارگری اروپایی، از مبارزه کارگران برای اصلی ترین نیازهایشان دفاع می کنند: حق داشتن یک زندگی شایسته در ازای یک کار مناسب روزانه!»

امضا: The Hook

حزب رنگ واقعی این حزب را به توده های ترکیه نشان داده است. آقای اردوغان با سماجت گفته بود: «کارگران تکل ما را به قدرت نرسانند، مردم من این کار را کردند». به نظر می آید این آقامنش تحصیلکرده در اشتباهی احمقانه نفهمیده که کارگران تکل در کنار میلیون ها نفر که از آن ها حمایت می کنند اکثریت عظیم «مردم او» را تشکیل می دهند، همان کسانی که ایشان را پایین می کشند.

ترکیه تحت سلطه ای امپریالیست ها، بخصوص از نوع آمریکایی، است. بورژوازی کمپرادور در ترکیه در گذشته ارتجاعی ترین نقش را بازی کرده و همچنان چنین می کند. با انداختن بار وام صندوق جهانی پول به دوش طبقه کارگر و محدودیت هایی که صندوق جهانی بر تولید و مخارج دولتی اعمال کرده، طبقه کارگر در ترکیه مدت هاست رنج می برد. با بحران اقتصادی جهانی، حملات به مردم عادی بالا گرفته است. ترکیه رسماً حدود ۱۱ درصد بیکاری دارد اما رقم واقعی احتمالاً حدود ۲۰ درصد است. بیکاری به همراه بدتر شدن شرایط زندگی برای مردم عادی در جو اقتصادی کنونی رو به افزایش است.

کارگران ترکیه حمایتی عظیم از کارگران تکل نشان داده اند چرا که این مبارزه، مبارزه ای آن ها هم هست. طبقه حاکم ترکیه، به رهبری آقای اردوغان که بندهایش به واشنگتن وصل است، تمام تلاش را می کند تا کارگران ترکیه خرج این بحران را بدهند. این حملات باید مورد مقاومت قرار بگیرد: از طریق سازماندهی و تقویت اتحادیه های کارگری و حمایت از تمام کارگران در تمام بخش ها علیه این حمله.

ما حمایت و همبستگی خود را تقدیم کارگران تکل می کنیم. ما مبارزه ای آن ها و فراخوان آن ها برای همبستگی را منتشر کرده ایم و این به کارگران ترکیه رسانده شده. ما پیغامی کوتاه برای آقای اردوغان داریم: شما نمی توانید در مقابل طبقه کارگری سازمان یافته و متحد پیروز شوید. پرولتاریای قهرمان ترکیه اکنون به پا خواسته است. کارگران تکل باید پیروز شوند.



خود را با کارگران تکل به نمایش بگذارند. تجمع حیرت آوری بود. اما دولت هم چنان از انجام هرگونه اقدامی امتناع می ورزد.

در این میان، چهار کنفدراسیون اتحادیه های کارگری روز دوشنبه جمع شدند و تصمیم گرفتند تا برای روز ۲۶ مه ۲۰۱۰، اعلام اعتصاب عمومی نامحدود نمایند.

هم زمان در ترکیه، ۵۰ ژنرال ارتشی و دریاسالار، ظاهراً به خاطر توطئه به منظور سرنگونی دولت در سال ۲۰۰۳ محاکمه و روانه زندان شدند. این محاکمه، به محاکمه ارگنکون (Ergenekon Trial) موسوم است. فکر می کنم که این واقعه نشان دهنده یک شکاف واضح در داخل طبقه حاکمه ترکیه است. چهار شرطی را که لنین برای انقلاب عنوان می کرد، به یاد آورید؛ من معتقدم که این واقعه، یکی از آن هاست.

به علاوه من از رسانه ها اعتصاب لوفتانزا در آلمان، اعتصاب خطوط هوایی بریتانیا، اعتصابات عمومی در یونان، تظاهرات کارگران اسپانیا را هم مشاهده می کنم. آن چه در این رویدادها می بینم، موجی است از اعتصاب ها و اعتصابات عمومی در اروپا و سرتاسر جهان.

همان طور که الن وودز در یکی از مصاحبه های خود خاطر نشان ساخته است، "ما به دوره ای جدید و متفاوت در تاریخ قدم گذاشته ایم". این دوره، دوره توده های تحت ستم و طبقه کارگر خواهد بود.

رفیقانه،

امضا: The Hook

منبع:

<http://www.marxist.com/turkey-50000-ankara-support-tekel-towards-general-strike.htm>

ترکیه: حضور ۵۰.۰۰۰ نفر در آنکارا به منظور حمایت از کارگران شرکت تکل

۲۵ فوریه ۲۰۱۰

برگردان: شادی معصومی

توضیح سایت "در دفاع از مارکسیسم": شنبه گذشته، قریب به ۵۰.۰۰۰ نفر از مردم، در آنکارا تجمع نمودند تا حمایت و همبستگی خود را با کارگران تکل نشان دهند. در این بین، چهار کنفدراسیون اتحادیه های کارگری روز دوشنبه جمع شدند و تصمیم گرفتند تا برای روز ۲۶ مه ۲۰۱۰، اعلام اعتصاب عمومی نامحدود نمایند.



سردبیر گرامی،

من مایلم تا مقداری در مورد وضعیت ترکیه، در ارتباط با شرکت تکل و سایر موضوعات، اطلاعات جدیدی به شما بدهم. مبارزات تکل، اکنون وارد مرحله جدیدی شده است. شنبه گذشته، حدود ۵۰.۰۰۰ نفر از مردم در آنکارا گرد یک دیگر جمع شدند تا حمایت و همبستگی



گرفت، بلکه آسیب‌های به جای مانده از خرابی‌ها نیز از طریق تشکیل مسابقات کریکت، و مدارس و آموزش سیاسی به خصوص برای جوانان در این کمپ‌ها، تسکین داده شد.

دولت از این اقدامات به شدت وحشت زده شد، به طوری که به برخی از کمپ‌هایی که از سوی PTUDC و RDARC تأسیس گردیده بود، هجوم برد. این کمپین در طول آن جنگ خونین فرسایشی، تحت رهبری رفیق غفران قرار داشت، و رفقاً با عکس‌العمل بسیار خوبی از جانب کارگران، دهقانان و جوانان تحت ستم منطقه مواجه شدند.

اکنون پیروزی رفیق غفران سندی است بر آن حمایت؛ ضمناً بر این عقیده که مردم این منطقه و پوشتون‌ها، حامی بنیادگرایان اسلامی هستند- عقیده‌ای که از سوی رسانه‌ها تبلیغ می‌شود- خط بطلان می‌کشد. در واقع این منطقه دارای سنن غنی مبارزه طبقاتی است. در انقلاب سال ۱۹۶۸-۶۹، دهقانان فقیر علیه ملاکین به پا خاستند و زمین‌هایی را که خود کشت می‌کردند، به تصرف درآوردند و بدین ترتیب ملاکینی که مورد حمایت ملاها و دولت قرار داشتند، مجبور به گریختن از منطقه شدند. مارکسیست‌های منطقه در حال تلاش برای کمک به احیای آن سنن بزرگ مبارزه طبقاتی هستند.

رفیق غفران، با پلاتفرم فرم وکلای خلق^۲ (جناح وکلای "حزب خلق پاکستان" یا همان "PPP") پیرامون یک برنامه سوسیالیستی، در انتخابات شرکت نمود. او سوگند یاد کرده است که مبارزه را تا به سر انجام رسیدن انقلاب سوسیالیستی ادامه دهد. او به روشنی از تسلیم شدن در برابر اپورتونیزم یا سکتاریسم سر باز زده است. افزایش حمایت از سیاست‌های سوسیالیستی و این پیروزی اخیر، تأثیری انقلابی بر سیاست‌های منطقه و فراتر از آن خواهد داشت.

<http://www.marxist.com/pakistan-marxist-victory-taliban-territory.htm>

² People's Lawyers' Forum

پاکستان: پیروزی یک مارکسیست در "قلمروی طالبان"

گزارشگران کمپین دفاع از اتحادیه‌های کارگری پاکستان (PTUDC)

۳ فوریه ۲۰۱۰

ترجمه: آرمان پویان

در انتخاباتی که روز ۲۰ ژانویه ۲۰۱۰ به منظور انتخاب مقام ریاست کانون وکلای ناحیه ملاکند برگزار گردید، رفیق غفران آحد- وکیلی مارکسیست- کاندید "جماعت اسلامی" را، که مورد حمایت بنیادگرایان اسلامی و نیروهای ارتجاعی قرار داشت، شکست داد.

این انتخابات، انتخاباتی به شدت رقابتی و در عین حال ضربه‌ای به نیروهای تاریک اندیش مذهبی بود.

پس از عملیات نظامی سال ۲۰۰۹ در این منطقه، این نخستین انتخابات در یک سازمان بوده است. رفیق غفران در صف مقدم مبارزه ستم دیدگان علیه طالبان و دولت قرار داشته است. رهبر طالبان در منطقه نیز در رادیو فتوایی را علیه او صادر نمود. زندگی این رفیق در حقیقت به دنبال فعالیت‌های اصولی او در خطر بوده است.

در طی عملیات نظامی به دستور امپریالیسم ایلات متحده، رفیق غفران از تسلیم شدن در برابر نیروهای دولت پاکستان سر باز زد و با کشتار هزاران نفر از مردم بیگناه و به اصطلاح "خسارات جنبی"^۱ عظیم در منطقه- در واقع همان قتل عام شهروندان غیرنظامی بیگناه- مخالفت نمود.

رفقای PTUDC کمیته‌های دفاع و نجات انقلابی را در شهرها و روستاهای منطقه ملاکند دایر نمودند. کمپ‌هایی برای افراد آواره تأسیس گردید. در این کمپ‌ها نه تنها مواد غذایی و سرپناه در دسترس آوارگان قرار

¹ collateral damage



مراکش: تظاهرات در حمایت از سه بازداشتی "الجبهة"



۲۶ ژانویه ۲۰۱۰

ترجمه: میلیتانت

روز پنج شنبه، ۲۱ ژانویه، قریب به ۱۰۰ نفر در مقابل ساختمان دادگاه شهر شفشاون (Chefchouan) به منظور درخواست آزادی فوری سه جوان قربانی سرکوب پلیس در "الجبهة" تجمع نمودند.

به غیر از خانواده های این پسران جوان، فعالینی نیز از انجمن حقوق بشر مراکش (AMDH)، انجمن ملی دانش آموختگان بیکار (Association Nationale des Chômeurs Diplômés)، اعضای آتاک^۱ (ATTAC)، سایر مبارزین چپ و بسیاری از شهروندان عادی حضور داشتند.

^۱ مخفّ " Association pour la taxation des transactions financières pour l'aide aux citoyens" به معنای "انجمن مالیات بر معاملات مالی به منظور کمک به شهروندان" می باشد؛ این سازمان خواهان وضع "مالیات توبین" بر اسپکولاسیون مالی است و ضمناً منتقد سیاست های نئولیبرالی سازمان هایی نظیر بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی، عملکرد کشورهای G8 و جهانی سازی نئولیبرالی می باشد. شعار "جهان برای فروش نیست" و "جهانی دیگر ممکن است" از شعارهای معروف آتاک است. برای اطلاع بیش تر می توانید به وب سایت زیر مراجعه کنید (م):

<http://www.attac.org/>

به رغم وقفه مداوم در تاریخ و ساعت محاکمه، طرفداران جوانان "الجبهة" موفق شدند تا بسیاری از مردم را دور خود جمع کنند.

روی پرچم، خواست آزادی فوری این دستگیرشدگان مطرح شده بود. ما شعارهایی را در همبستگی با جوانان بازداشت شده سردادیم و به تأکید خواستیم تا نمایندگان جامعه مدنی در طول محاکمه حضور داشته باشند.

در پایان، اطلاع یافتیم که محاکمه مجدداً تا روز پنج شنبه مورخ ۲۸ ژانویه به تعویق می افتد. به علاوه، درخواست وکلای مبنی بر آزادی فوری و موقت دستگیرشدگان، پذیرفته نشد.

این سه جوان به نام های یاسین البازی (۱۹ ساله)، محمد زتیف (۲۱ ساله) و محمد سعید اوریگل (۲۰ ساله)، روز دوشنبه ۱۱ ژانویه ۲۰۱۰ به دنبال شرکت خود در جنبشی اعتراضی علیه وخامت شرایط معیشتی در الجبهة و منطقه، بازداشت گردیدند. آن ها هم چنین به توهین به مقامات، آسیب رساندن به اموال عمومی، خسارت و ضرر به دیگران و غیره، متهم شده اند.

ما خواهان آزادی آنان در اسرع وقت هستیم. آن ها پیش از این به مدت ۲ هفته بدون کوچک ترین محاکمه ای در حبس به سر برده اند.

ما از جنبش بین المللی جوانان و کارگران می خواهیم تا نامه های اعتراضی و حمایت خود را تا پیش از پنج شنبه بعدی، ۲۸ ژانویه، به ما ارسال نمایند.

لطفاً پیام های خود را به آدرس ایمیل زیر ارسال کنید:

contact@marxy.com

برای مشاهده تصاویر بیش تر از این تظاهرات به لینک زیر مراجعه نمایید:

<http://www.facebook.com/album.php?aid=36220&id=1627921498&ref=mf>



آمریکا: درس های اشغال کارخانه ریپابلیک کدامند؟

جاش لاکر از آمریکا

ترجمه: بابک کسرای



ماه دسامبر امسال، اولین سالگرد اشغال کارخانه در و پنجره سازی ریپابلیک است؛ مبارزه ای که توجه کارگران سراسر کشور و جهان را جلب کرد؛ چرا که این واقعه، نماد دشواری های میلیون ها نفر در پی بحران اقتصادی، و آمادگی آن ها برای مبارزه بود.

اما حتی حالا که اقتصاد روی "کاغذ" بهبود می یابد، بیش تر کارگران و صفوف روزافزون بیکاران، این "بهبود" را حس نمی کنند. بنابراین، ما باید از این فرصت استفاده کنیم و نگاهی به وضعیت امروز کارگران سابق ریپابلیک داشته باشیم و سعی کنیم از این اشغال درس هایی کسب کنیم برای مبارزات آینده که در دوره پیش رو مسلماً رخ خواهند داد.

"ریپابلیک ویندوز اند دوز" کارخانه ای در شیکاگو بود که پنجره های جایگزین وینیل^۲ می ساخت. این شرکت در اواسط سال ۲۰۰۸ شروع به خروج ماشین - آلات از کارخانه کرد و این حرکت توجه کارگران و نماینده شان "واحد ۱۱۱۰ اتحادیه کارگران متحد برق،

^۱ Republic Windows and Doors

^۲ Vinyl (وینیل): نوعی پلاستیک سخت که به عنوان پوشش دیوار، کف، اسباب و اثاثیه منزل، جلد کتاب و غیره به کار می رود (م).

مراکش: پیروزی! سه بازداشتی "الجبهه" آزاد شده اند!

گزارش اتحاد عمل کمونیستی (CLA) - مراکش

۸ فوریه ۲۰۱۰

برگردان: میلیتانت

محاکمه سه جوان فعال در الجبهه، سه بار به زمانی دیگر موکول شده است. احتمالاً دولت قصد داشت تا گروهی را که علیه این بی عدالتی بسیج شده و سازمان یافته بود، خسته کند. اما در این امر شکست خورد. مقامات دولتی چنان برآشفته و تحت فشار از سوی آکسیون های مختلف بودند که تردید داشتند چه تصمیمی بگیرند. در نهایت، مقامات دولت هفته گذشته، روز پنجشنبه ۴ فوریه، این سه زندانی را با سه ماه حبس تعلیقی آزاد کردند. برای قضات و پلیس، این یک راه حل آبرومندانه بود. در حقیقت، آن ها این مبارزه را باخته اند. آن ها فکر می کردند که این دستگیری ها، مردم شهر را مرعوب و مطیع خواهد ساخت.



اما عکس این موضوع رخ داد: دستگیری ها هم چون نمکی بود که بر زخم پاشیده شود؛ خانواده ها و گروه متشکل [برای آزادی این سه زندانی] به جای ماتم گرفتن و اشک ریختن، قاطعانه با بسیج کردن مردم پاسخ داد. از آن زمان، وجود زندانیان [سیاسی] به مایه شرمساری دولت تبدیل شد. بوروکرات های دولت می خواستند تا هر چه زودتر این زندانیان را از خود دور کنند. کمیته الجبهه به خانواده ها و تمامی ساکنین الجبهه به خاطر حمایت سرسختانه و استوار تبریک گفت.

مبارزه ادامه دارد!



وسیلۀ دولت نجات یافته و حالا که نوبت به کارگران رسیده، کسی پول ندارد!

تصمیم اشغال کارخانه در رسانه ها به عنوان عملی تماماً خودجوش تصویر شده است که البته کاملاً حقیقت ندارد. چنان که "کاری لایدرسن"^۴، نویسنده کتابی جدید در مورد این اشغال به نام "شورش در گوس آیلند: اشغال کارخانه در شیکاگو و آن چه در مورد بحران اقتصادی می گوید"^۵، اشاره می کند، کارگران واحد ۱۱۱۰ یو. ای مدتی بود که نزدیکی تعطیلی کارخانه را انتظار می کشیدند و در واقع اشغال های موفق کارخانه های ماشین سازی کانادا در سال های اخیر را مطالعه کرده بودند. در ضمن کارگران و سازمان دهندگان کارخانه قبلاً از کارگران درگیر در جنبش کارخانه های اشغالی در ونزویلا بازدید کرده بودند. این تاکتیک ها پیش از اعلام تعطیلی مورد بحث قرار گرفته بود و در نتیجه وقتی زمان کار فرا رسید، رهبری محلی توانست استراتژی - ای برای پیروزی پیشنهاد دهد که جسورانه و رزمنده بود و از طریق تجربه جمعی طبقه کارگر بین المللی محک خورده بود.

این تاکتیک جواب داد و به نسبت طولی نکشید که، در ۱۰ دسامبر، بانک آمریکا و جی. پی مورگان چیس^۶ قبول کردند که حق سنوات خدمت کارگران را پرداخت کنند. ما در آن زمان توضیح دادیم که این پیروزی محدود است، چرا که گرچه خواسته های مبنی بر پرداخت حق سنوات خدمت برآورده شده، اما کارخانه هم چنان قرار است تعطیل شود و کارگران هنوز شغل خود را از دست می دهند.

رادیو و ماشین (U.E) را جلب نمود. وقتی به کارفرمایان گفته شد، آن ها مدعی شدند که تنها دارند جای ماشین آلات جدیدتر را باز می کنند. کارگران این حرف را باور نکردند و شروع به دنبال کردن کامیونت هایی کردند که ماشین آلات را از شیکاگو بیرون برده بود. آن ها فهمیدند که این کامیون ها دارند به کارخانه جدیدتر و بدون اتحادیه ای در شهر "رد اوک"^۱ در ایالت آیوا می روند. چنان که بعداً به آن می پردازیم، این عمل مستقل کارگران نقشی حیاتی علیه ریچارد گیلمن، مدیر عامل سابق ریپابلیک، ایفا کرد.

در تاریخ ۳ دسامبر، ریپابلیک اعلام کرد که بلافاصله کار را متوقف می کند؛ این عمل برای ناظرین بیرونی به نظر ناگهانی بود، اما برای خود کارگران اصلاً غافلگیرکننده نبود. چیزی که انتظارش نمی رفت این بود که معلوم شد می خواهند حق سنوات خدمت و مزایای تعطیلات کارگران را پرداخت نکنند. این کار نقض مستقیم قانون وارن (اخطاریه برای تعدیل و بازآموزی کارگران)^۲ است؛ به موجب این قانون، تعطیلی کارخانه می باید دست کم ۶۰ روز پیش از وقوع آن اطلاع داده شود و ضمناً به مدت ۶۰ روز نیز حق سنوات خدمت به کارگران پرداخت گردد. کارفرمایان مدعی شدند که امکان اجرای این خواسته را ندارند، چرا که بانک آمریکا^۳ اخیراً اعتبارات خود را قطع کرده است.

اگر کارگران در این مرحله دست به اقدامی نزده بودند، به احتمال زیاد کارفرمایان موفق می شدند تا از این نقض آشکار قانون در برون و این واقعیت، نشان دهنده محدودیت های اتکا به محسنات نظام حقوقی کارفرمایان است. کارگران در عوض تصمیم گرفتند تا قانون را به شیوه خود "نقض" کنند؛ آن ها بلافاصله کارخانه را اشغال کردند و خواستار حق سنوات خدمت خود شدند و به این موضوع اشاره کردند که بانک آمریکا اخیراً به

⁴ Kari Lydersen

⁵ Revolt on Goose Island: The Chicago Factory Takeover, and What it Says About the Economic Crisis

⁶ JP Morgan-Chase

¹ Red Oak

² Worker Adjustment and Retraining Notification (WARN) Act

³ Bank of America



کارگران بیش تری با کاهش دستمزدها و مزایا، و تعطیلی کارخانه ها در سال های پیش رو مواجه هستند، ما نه تنها باید آماده مبارزه باشیم، بلکه باید خواسته هایی را پیش بگذاریم که ادامه تولید و حفظ شغل هایمان را تضمین کند: ملی سازی تحت کنترل دموکراتیک کارگری. تنها این گونه است که می توانیم از مشاغل موجود دفاع کنیم و شغل های جدیدی بسازیم، سطح زندگیمان را افزایش دهیم و هم چنان به تولید کالاها و خدماتی پردازیم که همه به آن نیاز داریم.

و بر سر کارفرمایان ریپابلیک چه آمد؟ علیه ریچارد گیلمن، شکایاتی رسمی صورت گرفته و او به همراه دو رئیس سابق دیگر در ریپابلیک به جعل و پول شویی از طریق شرکت های دولتی در تلاش برای انتقال ریپابلیک به کارخانه ای بدون اتحادیه در رد اوک آیوا متهم است. او را با وثیقه ۵ میلیون دلاری، که از ۱۰ میلیون دلار پایین آمده و به این رقم رسیده است، آزاد کردند.

دادپاران کوک کانتی^۱ در واقع ایجاد شرايطی که جمع - آوری بیش تر ادله را علیه گیلمن و شرکا ممکن ساخت، مدیون کارگران واحد ۱۱۱۰ اتحادیه U.E می دانند. آن ها نه تنها به دنبال کامیونت ها رفتند، بلکه این اشغال کارخانه (یعنی تخطی رسمی از قانون) بود که به گیلمن اجازه نداد مابقی مدارک را که در دفاتر کارخانه بود، نابود کند؛ از جمله فایل پاور پوینتی که جزئیات طرح کارفرمایان را برای انتقال ماشین آلات به ایالت آیوا جلوی چشم هیئت مدیره خودشان، نشان می داد.

این از آن جا اهمیت بیش تری می یابد که نه تنها گیلمن برای نابودی زندگی ۲۵۰ کارگر در شیکاگو دسیسه چیده بود، که کم تر از دو ماه پس از آن که گیلمن عملیات را در "رد اوک" آغاز کرد، آن کارخانه، که از سال ۱۹۸۵ فعال بود نیز تعطیل شد، ۱۲۰ کارگر اخراج و جامعه ای دیگر هم نابود شد.

تنها اعمال کارگران بود که امکان دادگاهی شدن گیلمن را، هرچند در همان نظام دادرسی که به نفع امثال او

کارخانه در فوریه ۲۰۰۹ به وسیله "سیریسی متریالز"^۱ به قیمت ۱.۴۵ میلیون دلار خریده شده بود. رئیس شرکت مذکور، کوین سوریس^۲ (که "وجدان اجتماعی" هم دارد) مدعی شد که هدف او استخدام مجدد تمامی کارگرانی است که شغل خود را از دست داده اند؛ اما اکنون که یک سال گذشته تنها ۱۷ نفر از ۲۵۰ کارگر اصلی دوباره استخدام شده اند. "سیریسی متریالز" مدعی است که علت این کار، این است که رقمی که از صندوق قانون احیا و سرمایه گذاری مجدد آمریکا (ARRA) دریافت کرده اند، بسیار پایین تر از آن چیزی است که انتظارش را داشتند. این حرف درست باشد یا نه، این نشان از انحطاط بازار و ناتوانی اش در دادن شغل به مردم، و هم چنین محدودیت های اتکا به "فرشته های کسب و کار" برای نجات کارگرانی که با از دست دادن شغل رو به رو هستند، دارد.



به دست آوردن حق سنوات خدمت، به روشنی پیروزی و نمونه مبارزه برای مابقی طبقه کارگر بود، اما در عین حال مطالبات و خواسته های کارگران U.E از تاکتیک - های آنان عقب بود. تاکتیک های آن ها به روشنی نشان از بی توجهی به مضحکه قوانین بورژوازی می داد، اما خواسته های آن ها درون چارچوب همان بازاری ماند که نظام حقوقی کنونی از آن دفاع می کند. یعنی فرض آن ها این بود که کارخانه باید تعطیل شود، چون ریپابلیک ورشکسته شده است. به هر حال، از آن جا که

¹ Serious Materials

² Kevin Surace



شمشیر جنرال موتورز بر سر کارگران آنتورپ -
کارگران در سایر کارخانه‌های جی. ام باید متحد شوند و
مقابل حملات بایستند.

ادی کاپار

ترجمه: بابک کسرای

babakkasrayi@yahoo.com

در ماه ژوئن ۲۰۰۹ از یکی از بزرگ ترین کارخانه -
های ماشین سازی جهان، جنرال موتورز، که اعلام
ورشکستگی کرده است، گزارشی دادیم. اکنون جنرال
موتورز با آغاز برنامه بازسازی خود، کارزار وحشیانه
تعطیلی کارخانه ها و حذف مشاغل را در اروپا آغاز
کرده است. اولین تلفات در آنتورپ بلژیک بود که
۲۶۰۰ نفر در کارخانه وکسهال/اوپل
(Vauxhall/Opel) مشغول به کارند. این کارخانه که
مدل های وکترا (Vectra) و آسترا (Astra) تولید می -
کرد ظرف چند هفته آینده، تعطیل و تولید این مدل ها به
سایر کارخانه ها در سراسر اروپا سپرده می شود.

جنرال موتورز اعلام کرده است که در تلاش برای
کاهش ۲۰ درصدی ظرفیتش به علت کاهش تقاضا پس
از آغاز رکود اقتصادی، تنها در اروپا، ۸۳۰۰ شغل را
حذف می کند. آنتورپ (Antwerp) با ۲۶۰۰ کارگر
خود، اولین کارخانه ای بود که رفت و در ماه های آینده
حملات بسیار دیگری در پی می آید.

نیک رایلی، مدیر اجرایی اوپل، گفت: "باید یک کارخانه
را بیرون بکشیم، و متأسفانه، آن هم آنتورپ است" اما او
در ضمن اضافه کرد که برنامه بازسازی، تمام کارخانه-
های سراسر اروپا را تحت تأثیر قرار می دهد. جنرال
موتورز (جی.ام) در بریتانیای کبیر، اسپانیا، آلمان،
لهستان، اتریش و مجارستان هم کارخانه دارد و از
زمانی که شرکت اعلام ورشکستگی کرده و گفته است
که تولید را کاهش می دهد، آینده کارگران در این نقاط
نیز نامعلوم است. کارگران آلمان به خصوص نگرانند،

سازمان یافته است، فراهم کرد. چند موقعیت مشابه در
کشور هست؟ در اوضاع اقتصادی کنونی باید از تمام
کسب و کارها بخواهیم تا دفتر و دستکشان را باز کنند.
اگر شرکتی واقعاً دارد سقوط می کند، اثباتش کنید.
کارفرمایان باید پاسخگو باشند! ما نباید خرج این بحران
را بدهیم!

یک چیز روشن است: اشغال کارخانه "ریپابلیک ویندوز
اند دورز" نقطه عطفی در مبارزه طبقه کارگر در
آمریکا بود. این واقعه، الهام بخش مبارزات پیش رو
خواهد بود. تا همین حالا، مقالات و کتاب های متعددی
راجع به این مبارزه نوشته شده است.

کارگران اتحادیه یو.ای ۱۱۱۰ در فیلم جدید مایکل مور،
"سرمایه داری: داستانی عاشقانه" هم آمده اند. تعجبی
نیست! تاکتیک های آن ها در مبارزه، پایه ایست برای
پرداختن به علت واقعی مشکلاتی که پیش روی ما قرار
دارد، مشکلاتی که در این فیلم هم آمده است؛ یعنی: خود
نظام سرمایه داری. این کارگران در ضمن موضوع
مستند جدیدی هستند به نام "جمهوری کارگران"^۲ که
شرکت اینسرچنت^۳ ساخته است و جمله تبلیغی آن
اینست: "اقتصاد که سقوط کرد... آن ها به پا خاستند"^۴
اصل موضوع اما این است که درس های این مبارزه را
تدوین کنیم و فرابگیریم؛ نه به عنوان عملی آکادمیک، که
برای به کار بستن آن ها در مبارزات فردای طبقه مان.

منبع: "اعتراض سوسیالیستی" (Socialist Appeal)،
نشریه مارکسیست های آمریکا، دسامبر ۲۰۰۹.

<http://www.marxist.com/lessons-republic-factory-occupation.htm>

^۱ Cook County، واقع در ایالت النویز (م).

^۲ Worker's Republic

^۳ Insurgent

^۴ مشخص است که عنوان فیلم، بازی با عنوان کارخانه
اشغالی، ریپابلیک- به معنای جمهوری- است. (م)



صنعت شاهد احیای موقت بود. این نشان می دهد که برای ماشین، تقاضا هست. اما مردم نمی توانند بدون سوبسید از عهده خرید آن برآیند. این مجدداً تأکیدی است بر این که چپاول سود، جلوی خرید کالاها به وسیله عموم مردم را می گیرد.

اقتصاددانان بورژوا مدعی شدند که بیش تر دنیا از رکود بیرون آمده است. در واقع هم در بعضی بخش ها نشان از احیا هست و تولید ناخالص داخلی (GDP) بعضی کشورها دوباره شروع به رشد کرده است. اما این احیا به نفع کیست؟ بیکاری رو به افزایش است و کاهش مخارج عمومی در برنامه قرار گرفته. رئیس و رؤسا دوباره سودآوری می کنند، اما درد و رنج کارگران عمیق تر می شود.

رئیس و رؤسای جنرال موتورز، جنگی علنی را علیه کارگران خودشان اعلام کرده اند. بدبختی، ریاضت و بیکاری منتظر نیروی کار جی.ام در اروپا است. تنها یک راه حل هست، کارگران باید در اتحادیه های کارگری خود سازمان بیابند و با هر وسیله ای که در اختیار دارند، در مقابل این حملات مقاومت کنند. ما از دوره ای می گذریم که طبقه حاکم فهمیده موقعیت ممتازش در جامعه تحت تهدید است. آن ها می خواهند با حمله به حقوق و شرایط کارگران، جای پای خود را محکم کنند. مبارزات جنگجویانه بسیاری در سراسر اروپا در گرفته و کارگران جنرال موتورز باید ببینند که تنها راه دفاع از مشاغل و سطح زندگیشان، مبارزه است. اما پیروزی تنها در صورت اتحاد کارگران به دست می آید؛ ما تنها در کنار هم قدرتمندیم.

منبع:

<http://www.marxist.com/gm-axe-comes-down-workers-antwerp.htm>

تقاضای بازار در بخش صنعتی معرفی کرده و به کار برده اند. (م)

چرا که حدود ۴۰۰۰ نفر قرار است شغل هایشان را از دست بدهند.

واتر ناپ، دبیر کل سی.اس.سی (CSC)، کنفدراسیون اتحادیه های کارگری مسیحی، گفت که تعطیلی کارخانه فاجعه ای برای کارگران بلژیک است. "تعطیلی کارخانه مولدی مثل این، جنایت است". اتحادیه ها نگرانی هایی در مورد شیوه برخورد جی.ام ابراز کرده اند. در مورد تعطیلی کارخانه آنتورپ حتی با اتحادیه ها یا دولت بلژیک هم صحبت نشد. این واقعیت نشان می دهد که در نظام سرمایه داری کسانی که صاحب وسایل تولید هستند، یعنی طبقه سرمایه دار، قدرت نهایی را دارند؛ حتی بر خود دولت.

بار دیگر مفهوم مارکسیستی مازاد تولید، واضح و روشن، و عیان شده است. ظرفیت تولیدی در سرمایه داری، بیش از قدرت خرید توده ها می شود. یعنی درآمدهای کل جمعیت، برای خرید کل کالاها تولیدی، کافی نیست. این موضوع به این علت است که اقلیتی، صاحب ابزار تولید است و بخش عظیمی از ارزش تولید شده را به عنوان سود تصاحب می کند. این علت تمام بحران های سرمایه داری، از جمله بحران کنونی است.

کاهش جهانی فروش ماشین، لطمه بزرگی به صنعت ماشین زده است. جی.ام یکی از شرکت های بی شماری است که حملاتی وحشیانه را در تلاش برای کاهش ضرر و زیان های خود و دوباره سودآور شدن، به مشاغل و شرایط کارگران آغاز کرده است. اما تناقض عجیب اینجاست: وقتی دولت بریتانیا با "طرح اوراق ماشین"^۱ به صنعت ماشین سازی سوبسید می داد، این

^۱ "Scrapage Program"، برنامه ایست با بودجه دولتی به منظور جایگزینی وسایل حمل و نقل کهنه با انواع جدیدتر آن ها با هدف تقویت صنایع اتومبیل و خروج وسایل حمل و نقل کم بازده و بدون کارایی از خیابان ها. بسیاری از کشورهای اروپایی با آغاز بحران اقتصادی، برنامه های اوراق و اسقاط کردن ماشین ها را در مقیاسی بزرگ به عنوان ابزاری برای افزایش



۲۰۰۹: رکود و مبارزه طبقاتی

تری مک پارتلان

ترجمه بابک کسرابی

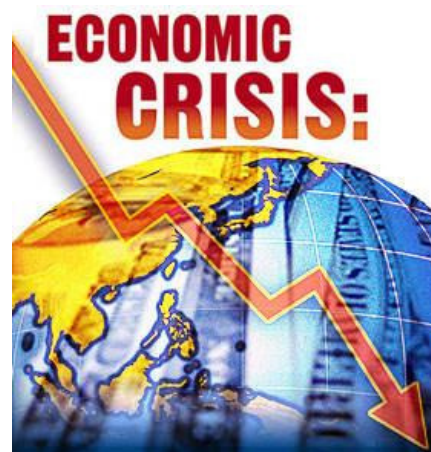
میلیون نفر رسیده است، خبیثانه کنار گذاشته شده. تا آنجا که از آخرین انتخابات معلوم است، «حزب یاس» باز هم دارد رشد می‌کند.

بحران بانکی

عواقب بحران بانکی خود را به صورت رکود نشان داده‌اند. چنانکه در جای دیگر هم توضیح داده‌ایم غرش کوه و سوویوس در سال ۷۹ پس از میلاد شهر پمپئی را نابود نکرد. این فوران متعاقب خاکستر بود که مردم را خفه کرد. در سراسر جهان، شرکت‌ها چون کاه فرو ریخته‌اند. در بریتانیا بیکاری به ۳ میلیون نفر می‌رسد و غم‌انگیز این‌جا است که ۱ میلیون نفر از این‌ها جوانانی زیر ۲۵ سال هستند. اما این پایان کار نیست و سال آینده این میزان می‌تواند به ۴ میلیون برسد. چنانکه انتظار می‌رود ارقامی مثل این احساس گرم و عاشقانه‌ای نسبت به دولت ایجاد نمی‌کند و مشکلات «کارگر نو» (۱) در انتخابات محلی و اروپایی ماه ژوئن تنها بالا گرفت. نواحی بزرگی که قبلاً پایگاه‌های حزب کارگر بودند اکنون با پیروزی‌های محافظه‌کاران و لیبرال دموکرات‌ها خطوط کمرنگ آبی و زرد پیدا کرده‌اند. بوی تعفن خصوصی‌سازی در این حوزه‌ها بیشتر یادآور بدبختی‌های زمان تاچر است. مارس امسال ۲۵ سال از آغاز اعتصاب معدنچیان گذاشته است و این یادآوری به موقعی است که پیروزی سراسری محافظه‌کاران واقعاً چه معنایی برای کارگران خواهد داشت.

ستاره بخت «کارگر نو» رو به زوال است. روزنامه‌ی سان مردوک دیگر پرچم محافظه‌کاران را بر افراشته و روزهایی که تونی بلر و مندلسون نقل مجلس سردبیران و روسای نیوز اینترنشنال بودند خیلی وقت است تمام شده. افتضاح مخارج نمایندگان مجلس گرچه بر تمام احزاب اثر گذاشت اما لاجرم بیشتر «کارگر نو» را به عنوان حزب در دولت بی‌اعتبار ساخت.

این شرم ابدی بلر، براون و «کارگر نو» است که ده‌ها و حتی صدها هزار رای‌دهنده‌ی کارگری در حال حاضر اصلاً پای صندوق رای هم نمی‌روند. هر چه باشد راست



سال ۲۰۰۹ را بیش از همه سالی می‌شناسند که سقوط سیاسی و اجتماعی در پی بحران سرمایه‌داری جهانی بر صدها میلیون کارگر در سراسر جهان تأثیرات چشمگیر گذاشت.

اما سال با اشغال وحشیانه غزه به دست اسرائیل آغاز شد. میلیون‌ها نفر ناظر بودند که ارتش اسرائیل عازم جنگی به شدت یک طرفه علیه فلسطینیان شد. حداقل ۱۴۰۰ فلسطینی به قتل رسیدند و تنها ۱۳ اسرائیلی کشته شدند. چهار نفر از این افراد به دست آتش باصطلاح «دوستانه» کشته شدند گرچه مسلماً فلسطینی‌ها فکر نمی‌کنند این اصطلاح خیلی هم دوستانه باشد. اشغال به تظاهرات‌های توده‌ای دامن زد که این واقعیت را نشان می‌دهد که در جهان اینترنت و اخبار ۲۴ ساعته، پنهان کردن جرایم امپریالیسم از همیشه دشوارتر است.

اما البته که قرار بود با آغاز دوره باراک اوباما همه چیز تغییر یابد. احتمالاً درست است بگوییم که در تاریخ آمریکا هیچ رییس جمهوری (نه حتی جان اف کندی) در حالی وارد سمت خود نشده که این همه مردم به او امید دارند. بسیاری از آن جاهطلبی‌ها و انتظارات در چند ماه گذشته، در حالی که میزان بیکاری در آمریکا به ۱۵.۱

کارگران بلغاست ویستون درس‌های سیاسی را فراموش نکردند و وقتی کارخانه‌شان با تهدید تعطیلی مواجه شد آن‌را اشغال کردند. اشغال‌های ویستون به بازیلدون و آنفیلد کشیده شد و چند ماه بعد کارگران وستاس در جزیره وایت وقتی کارخانه‌شان مورد اخراج قرار گرفت همین موضع را گرفتند. این اشغال‌ها اقدامات بحرانی به دست کارگرانی بودند که نزدیک بود همه چیز را از دست بدهند اما حاضر نبودند بدون مبارزه شکست بخورند.

عمق رکود



گرچه عمق رکود بسیاری از کارگران را مجبور کرد در سال ۲۰۰۸ نفس عمیقی تو بدهند اما در سال ۲۰۰۹ شاهد بودیم که بخش‌هایی از کارگران علیه از دست رفتن شغل‌ها و کاهش دستمزدها به پا خواستند. این بخصوص در مورد کارگران ساختمانی در لیندزی صدق می‌کرد که وقتی روسا تلاش کردند قرارداد ملی اتحادیه‌شان را زیر پا بگذارند در مقابل آن‌ها به پا خواستند. علیرغم کارزاری زهرآگین در مطبوعات که می‌خواست اعتصاب را به عنوان نیردی حول «شغل‌های بریتانیایی برای کارگران بریتانیایی» جلوه دهد، مدیریت مجبور شد در مقابل عمل اعتصاب متحد و منسجم کارگران عقب بنشیند. همین اواخر کارگران پست در مجموعه‌ای از اعتصابات علیه خصوصی‌سازی دفتر پست درگیر بوده‌اند که نتیجه‌ی بسیار قاطع رای کارگران به اعتصاب پشت آن بود. این مبارزات در خود اتحادیه‌های کارگری هم اثر گذاشته‌اند و این بیش از همه

حزب ۱۲ سال را با اکثریت پارلمانی عظیم در اختیار داشته اما بلر و براون نه تنها چیزی از ثروتمندان نگرفته‌اند که بسیاری از کارگران را بخاطر سیاست‌های پروبیزینس خود نومید ساخته‌اند. اقلیتی از کارگران یاسزده به برنامه‌ی نژادپرستانه «حزب ملی بریتانیا» (BNP) روی آورده‌اند. گریفین و یک نامزد دیگر این حزب موفق شده‌اند به پارلمان اروپا راه بیابند اما بیشترین نکته قابل توجه در آن انتخابات میزان غیبت بود. برنامه رفورمیستی ناسیونالیستی کارزار «نه به اتحادیه اروپا» (NO2EU) که حزب کمونیست بریتانیا و حزب سوسیالیست عرضه کردند رای چندان نگررفت و این ثابت می‌کند که مبارزه درون جنبش رسمی کارگری برای برنامه‌های سوسیالیستی میانبر ندارد. این برنامه‌ی سوسیالیستی در ضمن برای به چالش کشیدن «حزب ملی» و روانه کردن آن نیز ضروری است. در ماه نوامبر در گلاسگو با کارزار علیه «اتحادیه دفاع اسکاتلندی» بارقه‌هایی از این رویکرد رزمنده را دیدیم.

اما علیرغم فقدان جنبش در جبهه‌ی سیاسی، کارگران در عوض به سمت مبارزه صنعتی حرکت کرده‌اند. نکته قابل توجه در سال ۲۰۰۹ ظهور مجدد اشغال کارخانه در بریتانیا بوده است. خوانندگان «اعتراض سوسیالیستی» (Socialist Appeal)، نشریه مارکسیست‌های بریتانیا-م با موج اشغال‌ها در آمریکای لاتین آشنا خواهند بود اما مدت‌ها از آخرین باری که شاهد اشغال کارخانه در این‌جا بوده‌ایم می‌گذرد. در واقع اولین نمونه‌های اشغال‌ها در این جزایر نه در بریتانیا که در ایرلند بود. کارگران واترفورد کریستال پس از این‌که مدیریت اعلام کرد کارخانه را تعطیل می‌کند، آن‌را اشغال کردند.

اشغال کارخانه از اعتصاب متفاوت است. در سطحی بالاتر است و به حمایت فعال تمام کارگران بیرون نیازمند است. اشغال در واترفورد کریستال بالاخره وقتی پایان یافت که شرکت عملا تفنگی روی سر کارگران گرفت و آن‌ها را تهدید کرد که اگر از روند فروش نگذردند حقوق بازنشستگی‌شان را از دست می‌دهند. اما



طالبان راه‌حلی برای توده‌ها ارائه نمی‌کند. اگر سلامت جامعه در شیوه برخورد آن جامعه با زنان منعکس شود، پس افغانستان باید سال‌های سال با چوب‌دستی سرپا باشد. تنها راه‌حل کارگران و دهقانان افغانستان، فدراسیون سوسیالیستی آسیای جنوبی است. این تنها از طریق قدرت و رزمندگی طبقه کارگر آسیای جنوبی به دست می‌آید.

سال ۲۰۰۹ در سراسر خاورمیانه، آسیا، آمریکای جنوبی، اقتصادهای مخروبه اروپا و آمریکا به پایان می‌رسد و در همین حال میلیون‌ها کارگر به دنبال راه نجاتی از بدبختی بحران سرمایه‌داری هستند. سرمایه‌داری به بن‌بست رسیده. بحران سرمایه‌داری شاهد فروپاشی بزرگتری از تولید نسبت به سال ۱۹۳۱ بوده است اما با توجه به رشد بازار جهانی و تفسیر اقتصادهای سرمایه‌داری، عواقب سیاسی آن سال‌ها در سراسر کره‌ی زمین حس می‌شود. ما اقتصاد جهانی و بازار جهانی و سیاست جهانی داریم. انقلاب موفق سوسیالیستی در یک کشور مهم تأثیری چشمگیر خواهد داشت و مامنی برای تمام جهان خواهد بود. آمریکای لاتین در چند سال گذشته مرکز جنبش‌های عظیمی بوده اما تأثیر بحران به این معنی است که امکان تحول جامعه روی خطوط سوسیالیستی در سراسر جهان موجود است.

سوسیالیسم جهانی به ما امکان می‌دهد زندگی میلیون‌ها نفر را متحول کنیم، توسعه هماهنگ جامعه را طرح بریزیم و مردم دنیا را قاره قاره از نگون‌بختی نجات دهیم. این پایانی بر وحشت‌های سرمایه‌داری، جنگ قبایل و فقر، گرسنگی و بیماری خواهد بود. این جایزه‌ای بزرگ است.

منبع: در دفاع از مارکسیسم، وب‌سایت گرایش بین‌المللی مارکسیستی (Marxist.com)، ۲۳ دسامبر ۲۰۰۹

(۱) «کارگر نو» اصطلاحی است که پس از تفوق سیاست‌های راست تونی بلر و شرکا بر حزب کارگر انگلستان به آن اطلاق می‌شود.

در حمایت از جری هیکز در انتخابات دبیر کلی امیکوس-یونایت (Amicus-Unite)، از اتحادیه‌های کارگری-م) واضح بود.

سال ۲۰۰۹ به یک معنی نشان از گذشتن یک دوره سیاسی و آغاز دوره‌ی بعدی بود. این پایان آتش‌بازی‌های مربوط به بحران بانکی و پیرزن‌های محترمی که بیرون بانک نورترن راک صف کشیده بودند بود و آغاز دوره‌ای که در آن کارگران شروع به نتیجه‌گیری از بحران سیاسی و اقتصادی که خود را در آن یافتند کردند. پشت پرده تغییرات بزرگی در آگاهی کارگران صورت می‌گیرد و مبارزات بزرگ و تخاصمات طبقاتی در تدارکند، نه فقط در بریتانیا، که در سطح جهانی. سه نمونه بین‌المللی شاخص است. از یک طرف جنبش عظیم علیه جعل انتخابات در ایران که علیرغم سرکوب به دست دولت حاضر به خاموشی نشده است. از تاریخ ایران: جنبش انقلابی ۱۹۷۹ نشان داد که طبقه کارگران ایران توانایی سرنگونی حتی منفورترین رژیم مسلح را هم دارد. از طرف دیگر جنبش توده‌ای در هندوراس علیه کودتا که مل زلایا را سرنگون کرد، ضعف ارتجاع را بر ملا کرد. علیرغم توافق طنزآمیزی که اخیراً امضا شد، طبقه کارگر که تدارک و بسیج کامل یافته امکان دارد دست به سرنگونی دولت نامشروع به شرط حضور رهبری صحیح بزند. در ونزوئلا جنبش بولیواری همچنان رشد می‌یابد و دوره بعدی شاهد تقویت «حزب سوسیالیست متحد ونزوئلا» (PSUV)، حزب توده‌ای به رهبری چاوز، خواهد بود. دیر یا زود انقلاب بولیواری باید پیشروی کند و سرمایه‌داری را در ونزوئلا و در صورت موفقیت در تمام آمریکای لاتین به چالش بکشد و این شرط موفقیت است.

محدودیت‌های امپریالیسم

محدودیت‌های امپریالیسم بیش از هر چیز در جنگ ممتد در افغانستان فاش می‌شوند که اکنون به پاکستان کشیده است. این تخاصم پایگاه بزرگی برای منابع آمریکا و بریتانیا است - و برای چه؟ انتخابات اخیر مضحکه‌ای با تقلب‌های وسیع بیش نبوده است و نه پیشنهاد کرزای و نه



وقتی که زمین در هائیتی لرزید،

کوبایی ها کجا بودند؟



حتی در میان این موقعیت پریشان کننده، کوبایی ها شور خود را از دست نداده اند، و وقتی می پرسم چگونه ممکن است بیش از ۲۰۰ کوبایی که در ساعت ۴:۵۳ بعد از ظهر امروز، ۱۲ ژانویه، در حال زندگی در این شهر بودند، توانسته اند زنده بمانند، بعضی می گویند که به خاطر واسطه الهی بود، بعضی با نیمچه لبحندی می گویند که به خاطر آچه (*aché*)، دعای برکت در مذهب آفریقایی-کوبایی) بود، بعضی دیگر به خوش شانسی اشاره می کنند و این که "وقتی سرنوشت این است، هیچ چیز دیگری نمی توانند عوضش کنند" اما بیشتر آن ها باز هم نمی توانند باور کنند ...

داستان ها باور نکردنی هستند. هر یک از آن ها بیش از دیگری معما برانگیز. وقتی خیال می کنم که حیرت انگیز ترین نقل را شنیده ام، کس دیگری می آید و می پراند "این که چیزی نیست..." و بار دیگر من متحیر می شوم. به همین گونه، من متوجه می شوم که در تلاش برای پیدا کردن جواب هایی برای معمای کشته نشدن هیچ یک از هم وطنانم هستم. حتما جواب های زیادی وجود دارد، اما جواب من، بدون شک، این است: مرگ نمی تواند دستمزد تمامی رویاها و زندگی هایی که مردم ما در هائیتی اعاده کرده اند باشد.

حالا تصور کنید که دارید دوش می گیرید و وان حمام شروع به لرزیدن می کند. این احساسی است که

پروف رائل، که در حال حاضر در حال کمک کردن به ما برای درک مردم هائیتی است، تجربه کرد. او دوباره و دوباره نام خیابان ها را برای ما تکرار می کند، برایمان محل خواب و تنقلات برای خوردن پیدا می کند، و حتی برای مقالاتمان به ما ایده می دهد، انگار که می خواهد نشان بدهد که زلزله هرچقدر هم قوی بود، انرژی او را از او نقابیده است.

رائول باور دارد که زنده بودن او یک معجزه است: "احساس کردم که زمین در حال حرکت است، سعی کردم دستم را به در حمام برسانم اما لرزش راه رفتن را سخت کرده بود. وقتی بالاخره موفق شدم، نمی توانستم در را باز کنم، گیر کرده بود. ثانیه های ترسناکی بود. فکر می کردم هرگز بیرون نخواهم رفت و مطمئن بودم که حمام در حالی که من داخلش هستم فرو خواهد ریخت. وقتی که لرزش متوقف شد، در را باز کردم، شلوارم را پوشیدم، و با چندین رفیق رفتم بیرون تا پناهگاهی پیدا کنیم. مطبوعات می گویند که زلزله یک دقیقه طول کشید؛ برای من، ۲۴ ساعت بود."

آریل کاسا، وابسته‌ی روابط کنسولی در سفارت ما در هائیتی، جنبه‌ی کم‌دی کاری را که وقتی زلزله اتفاق افتاد در حال انجام دادنش بود می بیند: او داشت موهایش را کوتاه می کرد! او به ما می گوید که در میان پس لرزه کار سلمانی تمام می شود و به او خطور می کند که بپرسد ظاهرش چگونه به نظر می آید و کسی عاقلانه جواب می دهد: به نظر می آید که تو در وسط یک زلزله موهایت را کوتاه کرده‌ای.

به گفته‌ی ریزلدا زایاس، پرستاری از کاماگونه، زلزله بدترین موقع برای دنبال نان گشتن بود. او به ما می گوید که تازه کار روزش را تمام کرده بود و به بیرون رفته تا برای صبحانه‌ی فردا از نزدیک ترین مغازه، که حالا در ویرانی است، نان بخرد. در حالیکه چشمانش از اشک لبریز است، می گوید که او سه قدم از بازار دور نشده بود که مغازه مثل کاه فرو ریخت. چیزی که بعد از این اتفاق افتاد در آغوش گرفتن گرم زن کوبایی دیگری در وسط خیابان بود. آن ها آسیب ندیده بودند!



پزشکان ایالات متحده، برای کار با تیم کوبایی در هائیتی، رهسپار این کشور می شوند.

نیویورک، ۲ فوریه. گروهی از پزشکان آمریکایی، فارغ التحصیلان دانشکده پزشکی آمریکای لاتین در هاوانا، امروز به مقصد هائیتی عازم شدند تا در کنار تیم کوبایی، که در حال رسیدگی به قربانیان زمین لرزه در این ملت کارائیبی می باشد، مشغول به کار گردند.

رو لوشاس واکر جونیر، مدیر اجرایی IFCO - نهادی که مسئول نظارت بر بورسیه دانشجویان آمریکایی در دانشگاه کوبا است - گفت: "این پزشکان جوان ماهر و متعهد، آماده خدمت هستند. آن ها مدرک پزشکی خود را در کوبا دریافت کرده اند و به طور منحصر به فردی، آماده برخورد با چالش های پیچیده این مأموریت ضروری می باشند."

این پزشکان، که از فرودگاه نیوارک در نیو جرسی حرکت کردند، "با کوله پشتی هایی پر از دارو و تدارکات" مسافرت خود را آغاز نمودند.

دانشکده پزشکی آمریکای لاتین در سال ۱۹۹۹ به عنوان جزئی از برنامه کمک کوبا به قربانیان گردبادهای میچ و جورج، تأسیس گردید.

دانشجویان زیادی از ایالات متحده در دانشکده پزشکی کوبا حضور دارند. آن ها از طریق مدارک خاص پزشکی، تحریم (که به "محاصره" معروف است) را دور می زنند.

به گفته IFCO، بیش از ۱۰۰ پزشک متخصص (از شیلی، اسپانیا، ونزوئلا، مکزیک، کلمبیا، و کانادا) در حال کار با تیم کوبایی در هائیتی هستند، جایی که ۲۰۰.۰۰۰ نفر از مردم، در نتیجه زمین لرزه جان باخته اند. (ANSA)

گرانما بین المللی

برگردان: شادی معصومی

اما تاثیر گذار ترین داستان، داستان ایدالمیس بوررو، دکتر بخش اورژانس است که یکی از اولین دکترهای کوبایی است که به کمک مردم آسیب دیده ی هائیتی که به دیدن پزشک ها هجوم آوردند آمد. در آن لحظه، این زن، که ظریف به نظر می آید ولی یقینا خیلی محکم است، داشت به دکتر کوبایی دیگری که به تازگی جراحی پا داشت رسیدگی می کرد. در همین حال، کابینت دارو ها در حال در هم شکستن در محلی که او چند ثانیه پیش ایستاده بود سقوط کرد. الان معلوم شده است که آن اتاق بیشترین آسیب ساختمانی را دیده است.

مریضی که در حال رسیدگی بهش بودم نمی توانست روی پایش بایستد. وقتی که لرزش شروع شد، باید از چندین سالن رد می شدیم، و لرزش آنقدر شدید بود که ما از یک طرف به طرف دیگر پرتاب شدیم. ما به هم کمک کردیم، من او را نگه داشتم و او من را نگه داشته بود. ما اینگونه بیرون رفتیم، و من او را در وسط ایوان گذاشتم که هیچ ساختمانی نتواند رویش بیفتد"

"چیزی با شما برخورد کرد؟ زخم دکتر تحت تاثیر قرار گرفت؟"

"هیچ چیزی برای ما اتفاق نیفتاد. زخمش تغییری نکرد"

اما این همه ی ماجرا نیست. بعد از چنین ترسی و با کمال قهرمانی، این زن کوبایی شروع به دیدن خیلی از مردم هائیتی که وحشت زده با بستگانشان در آغوششان فرا می رسیدند کرد. او و یک دکتر دیگر، تنها دکترهای حاضر در لحظه ی فاجعه بودند. در طول آن شب دهشت، خیلی ها توجه پزشکی را که به آن نیاز داشتند دریافت کردند. می توانست اتفاقی برای این زن در زلزله بیفتد؟ یقینا نه. زندگی های زیادی بود که باید نجات داده می شد.



بیست روز پس از زمین لرزه:

کوبا هم چنان پرچم را در هائیتی به اهتزاز درمی آورد.

گرانما بین المللی (۲ فوریه ۲۰۱۰)

ترجمه: میلیتانت

پور او پرنس، هائیتی: بیست روز پس از آن که زمین لرزه با بی رحمی تمام پایتخت این کشور را به لرزه درآورد، درست زمانی که بسیاری از امدادگران خارجی با آخرین عکسی که حضور آنان را در خاک هائیتی تأیید می نمود، در حال خروج از کشور بوده اند، ۹۳۸ پزشک از کوبا، من جمله ۳۸۰ پزشک اهل هائیتی که در کوبا تعلیم دیده اند، هم چنان با وجود شرایط دشواری که تجربه کرده اند، در حال نجات جان افراد در این کشور می باشند.



کوبا نخستین کشوری بود که دست کمک به سوی مردم هائیتی دراز کرد، آن هم زمانی که هنوز ابرهای گرد و غبار به جای مانده از زمین لرزه، هنوز پراکنده نگشته بود. شب ۱۲ ژانویه، صد ها نفر از مردم هائیتی در حالی که اعضای خانواده خود را در بغل گرفته بودند، به سمت محلی رفتند که پزشکان کوبایی به مدت ۱۰ سال است در آن استقرار داشته اند. ارتشی از افراد مجروح، سیلی از اجساد در خیابان ها. در چند ساعت نخست، هرج و مرج و آشفتگی بر کار مراقبت های پزشکی سایه افکنده بود، اما اکنون نظم و سازمان در سه بیمارستان پایتخت و چهار بیمارستان صحرایی که پزشکان ما در آن مشغول به کارند، حکمفرما شده است.

به گفته دکتر کارلوس آلبرتو گارسیا، یکی از اعضای تیم هماهنگی کوبایی، بسیاری از همکاران از سایر ملل، به فرض آن که شرایط اضطراری به اتمام رسیده است، در حال بازگشت به کشورهای خود هستند. "برای ما، شرایط اضطراری ادامه دارد، منتهی در بُعدی دیگر. شرایط اضطراری، فعلاً نه از نقطه نظر مسائل مرتبط با جراحی، که از نظر سایر بیماری هایی که به عنوان پیامد این فاجعه پدیدار می شوند- مانند عفونت های اسهالی و تنفسی، زخم های پوستی، و مالاریا، انگل ها و تب تیفوئید- ادامه دارد".

بیست روز پس از زمین لرزه، شاخص ترین جنبه کمک های کوبا، ارائه مراقبت های جامع پزشکی به بیماران است. انجام کارهای درمانی، بهبود سلامتی، کنترل افراد ناقل بیماری و توانبخشی، مؤید این امر است؛ به خصوص این آخرین مورد، یعنی توانبخشی، برای مردمی که شدیداً از شوک روحی و نقص عضو متأثر شده اند، حیاتی است. این ها برخی از آمارها هستند:

دیروز (۳۱ ژانویه)، بیش از ۵۰.۰۰۰ بیمار از مراقبت های پزشکی برخوردار گردیده بود، ۳۴۰۰ نفر از آنان مورد عمل جراحی قرار گرفتند که از این تعداد، ۱۵۰۰ مورد عمل جراحی پیچیده بوده، و تقریباً ۱۱۰۰ مورد قطع عضو را دربر می گرفته است.

دکتر کارلوس آلبرتو به ما اطلاع داد که نه بخش توانبخشی تأسیس گردیده است، که این موضوع بسیار مؤثر خواهد بود "چرا که حتی پیش از زلزله، هائیتی فاقد هرگونه سرویس عمومی از این نوع بوده است".

البته همه چیز به مرگ و فلاکت در نتیجه زمین لرزه خلاصه نمی شود. پزشکان کوبایی و پزشکان هائیتیایی که در کوبا تعلیم دیده اند، ۲۸۰ نوزاد را به دنیا آورده اند که از این تعداد زایمان، ۱۸۳ مورد با سزارین صورت گرفته است؛ مهم تر از همه این ها آن که در بیمارستان های صحرایی، همان طور که پزشکان نیز تصدیق کردند، شرایط ابتدایی برای معالجه بیماران، آماده و مهیاست.



در هائیتی، بیش از ۹۵۰۰۰ بیمار تحت درمان قرار گرفتند

لتیسیا مارتینس هرناوندس، گرانا بین المللی

پور او پرنس، هائیتی- از زمان زمین لرزه ۱۲ ژانویه تاکنون، بیش از ۹۵۰۰۰ بیمار به وسیله پزشکان کوبایی تحت درمان قرار گرفته، و ۴۵۰۰۰ مورد عمل جراحی صورت گرفته است. هرچند به گفته کارلوس آلبرتو گارسیا هماهنگ کننده بریگاد پزشکی، با در نظر گرفتن آینده کشور، مهم ترین قسمت کار، امروز با انتقال تجهیزات و پرسنل پزشکی به دو بیمارستان جدید در استان ها آغاز می شود.

دکتر گارسیا توضیح داد که یک بیمارستان در بخش پور سلو (Port Salut) و دیگری در کورائیل (Corail)، که هر دو فاصله قابل توجهی از پایتخت دارند، تأسیس خواهد شد.

او اظهار داشت که: "مراکز جدید در اماکنی خواهد بود که به دلیل کمبود پزشک، تجهیزات، آب لوله کشی و برق فاقد شرایط مراقبت های پزشکی بوده و هست. این مؤسسات نه تنها در دوران شرایط اضطراری پس از زمین لرزه، باز خواهد بود، که هم چنین به طور مداوم به ارائه خدمات خود ادامه خواهد داد.

"با دو بیمارستان جدید و هفت مرکز جامع تشخیص بیماری ها در ایالت های مختلف، ما در حال برداشتن نخستین قدم به سوی بهبود سیستم بهداشتی در هائیتی هستیم".

مجموعاً ۱۴۳۹ پزشک کوبایی تعلیم دیده در این جزیره، در حال حاضر مشغول کار در هائیتی می باشند، که ۶۳۷ نفر از آنان فارغ التحصیلان دانشکده پزشکی آمریکای لاتین هستند. بریگاد پزشکی کوبایی در حال ارائه خدمات در ۱۳۴ بخش از ۱۴۰ بخش این کشور می باشد.

برگردان: شادی معصومی

به علاوه، پزشکان ما در حال "هجوم" به میادین و پارک هایی هستند که هزاران نفر از مردم هائیتی در آن ها به صورت دسته جمعی و فشرده زندگی می کنند. دیروز، گرانا شاهد کمپین واکسیناسیون ضد کزاز بود که در استادیوم فوتبال پورتو پرنس صورت گرفت. بسیاری از کودکان، که هم چنان گریه می کنند، و تمامی کسانی که به آن جا رفتند، مصون شده اند. وجود یک کارت زرد، انجام تزریق را نشان می داد. به همین جهت دکتر گارسیا تصدیق کرد که ۲۰۰۰۰ نفر از مردم در پورتو پرنس واکسینه شده اند. هم چنین آن ها مشغول ساخت واکسنی سه گانه به منظور مقابله با دیفتیری، سرخک و سیاه سرفه بودند.

برای آن که سایر جزئیات را ناگفته رها نکنیم، باید بگوییم که همکاری های پزشکی در هائیتی هم چنین شامل مراقبت های روانی، و تیمی از روانشناسان و روانپزشکانی می شود که از کوبا رسیده اند و در حال آماده شدن برای کار با کودکان و جوانان در کمپ ها، میادین و پارک های پورتو پرنس هستند. کارگران ساختمانی نیز به منظور حمایت از این "هجوم" پزشکی، در حال تسریع روند تعمیرات پنج مرکز جامع تشخیص [بیماری ها] هستند که پس از وقوع زمین لرزه تعطیل شد. دو تا از این مراکز، طی چند روز آماده خواهد شد. کارگران قرار است تا تعداد این مراکز را که در حال ارائه خدمات در استان های مختلف هائیتی هستند، به هفت مورد برسانند؛ سه مرکز دیگر، که با مراکز قبلی مجموعاً ۱۰ مرکز را تشکیل می دهد، برای چند هفته به تعویق می افتد. این ها روزهایی بوده است که وقف کار شده. پزشکان ما- که هم چنان در شرایط دشوار کاری زندگی می کنند، سختی و ریاضت را به عنوان شعار خود پذیرفته اند، و شاهد ترس و وحشت در محله های نزدیک خود هستند- هر روز صبح در حالی از خواب برمی خیزند که تمامی انرژی و توان خود را بر روی بهبودی و سلامت دیگران متمرکز کرده اند. کوبا، هم چنان پرچم خود را، تا زمانی که مردم به آن نیاز دارند، در هائیتی برافراشته نگاه خواهد داشت.



راهپیمایی ده ها هزار نفر از دانشجویان ونزوئلا در حمایت از چاوز

کاراکاس، ۱۴ فوریه ۲۰۱۰

ده ها هزار نفر از دانشجویان به منظور نشان دادن حمایت خود از پرزیدنت هوگو چاوز و انقلاب بولیواری، و هم چنین جشن گرفتن "روز جوانان" (جمعه) در کاراکاس، پایتخت ونزوئلا، تجمع نمودند.

این تظاهرات، که تنها چند هفته پس از اعتراضات خشونت آمیز صد ها تن از دانشجویان اپوزیسیون راست در حمایت از کانال تلویزیونی خصوصی RCTV رخ داد، به تیتز خبری رسانه های بین المللی بدل شد.

رابرت سرا (Robert Serra)، عضو انجمن دانشجویی "دانشگاه شرق" گفت: "ما طرف مردم هستیم و قصد نداریم تا به اولیگارشلی اجازه دهیم که ونزوئلا را بی ثبات کند."

از نخستین ساعات صبح، هزاران دانشجو و کارگر جوان دانشگاه تجربی ملی نیروهای مسلح (UNEFA) جمع شدند و راهپیمایی خود را با عبور از مناطق حومه ای ثروتمند و تحت کنترل اپوزیسیون واقع در شرق کاراکاس، به سوی دانشگاه بولیواری آغاز نمودند. در این جا، آن ها با هزاران نفر دیگر از دانشجویان و فعالین رو به رو شدند.

دانشجویان با صدای موسیقی و ترانه های "چاوز برای ماندن این جاست" و "سلب مالکیت، مصادره، ابزار تولید برای مردم"، می رقصیدند و در طول مسیر ۱۰ کیلومتری به راهپیمایی پرداختند، به طوری که حوالی ساعت ۵ بعد از ظهر به کاخ ریاست جمهوری میرافلورس، مکانی که چاوز به سخنرانی برای مردم پرداخت، رسیدند.

رئیس جمهور با بیان این که آینده انقلاب و کشور به جوانان بستگی دارد، از آنان خواست تا نقشی کلیدی را برای خود قائل شوند.

به خصوص، چاوز با بیان این که بوروکراسی، بزرگ ترین تهدید برای انقلاب است و خاطر نشان ساختن مثال انحطاط بوروکراتیک انقلاب روسیه، خطاب به جوانان گفت که انتقادی باشند و با بوروکراسی برخورد نمایند.

هم چنین چاوز از ایجاد "دویستمین سالگرد جبهه جوانان" جدید، که روز ۲ فوریه برای اتحاد تمامی سازمان های جوان حامی انقلاب در سراسر کشور، من جمله JPSUV، جوانان حزب کمونیست و شاخه جوانان "وطن برای حزبی سراسری" (PPT)، و هم چنین جنبش ها و جریانات کوچک تر جوانان، استقبال کرد.

چاوز، با اشاره به اعتراضات اخیر دانشجویان اپوزیسیون، اعلام کرد که آن ها از سوی نخبگان محلی و ایالات متحده برای ایجاد "انقلاب رنگی" و تکمیل [پروژه] تغییر رژیم در ونزوئلا مورد استفاده قرار می گیرند.

تقسیم بندی شدید طبقاتی در ونزوئلا، خود را جنبش های رقابتی اپوزیسیون و دانشجویان انقلابی در فضای سیاسی دو قطبی کشور، منعکس کرده است.

از یک سو، اکثریت دانشگاه های مستقل و خصوصی نخبه در ونزوئلا، که تقریباً ۳۰۰.۰۰۰ دانشجو دارد، تحت تسلط گروه های اپوزیسیون دانشجویی راست و مورد حمایت آمریکا، که غالباً از طبقات بالا و میانی هستند، قرار دارد.

در حالی که دانشگاه های تجربی، دانشگاه های بولیواری و میسیون های اجتماعی- که روی هم رفته حدود ۷۰۰.۰۰۰ دانشجو را که عموماً از اقشار فقیر و طبقه کارگر هستند در خود جای داده است- قویاً حامی چاوز و انقلاب بولیواری می باشند.

برگردان: کمپین دست ها از ونزوئلا کوتاه (بخش ایران).

<http://www.venezuelanalysis.com/news/5138>



گزارشاتی از فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران

گزارشی از کارگران کارگاه تولیدی پوشاک کیا بافت
بیجار

در این کارگاه، ۱۸ نفر کارگر زن مشغول به کار هستند؛ ساعت ۸ صبح تا ۵ بعداز ظهر، ساعات کاری ثابت این کارگاه است. لازم به ذکر است که تولیدات این کارگاه، که عمدتاً لباس های بچگانه است، برای فروش روانه بازار شهرهای قزوین و زنجان و سنجند می شود و متأسفانه کارفرما برای فرار از مالیات، هیچ گاه از برچسب بر روی لباس ها استفاده نمی کند و تنها از این طریق، سالی بالغ بر ۱۰۰ میلیون تومان سود می کند. کارگران زن در این کارگاه، که عمدتاً زنان سر پرست خانوار هستند، تنها با حقوق ماهیانه ۱۷۰ هزار تومان امرار معاش می کنند.

شبکه همبستگی کارگری، ۱۰ بهمن ۸۸.

گزارشی از وضعیت کارگران شرکت صنایع اتیلن زنجان

کارخانه اتیلن، وابسته به شرکت نیمه دولتی صنایع اتیلن زنجان که در کیلومتر ۲۵ جاده زنجان- قزوین واقع است، یکی از سودآور ترین کارخانه های تولید لوله فشار قوی و اتصالات پلی اتیلن در غرب کشور محسوب می شود؛ کارگران این واحد، با احتساب رانندگان و باربران روز مزد، ۸۷ نفر هستند که در بدترین شرایط و در محیطی کاملاً آلوده به مواد شیمیایی و بدون استفاده از ماسک و لوازم مورد نیاز کار می کنند.

لازم به ذکر است که با وجود آن که این کارخانه مجهز به تمامی تجهیزات باربری و حمل و نقل به شکل مکانیزه است، ولی به صورت تعمدی این عمل به صورت نیمه اتوماتیک و برای فشار بیش تر بر کارگران انجام می شود. کارگران در این واحد صنعتی فقط ماهی ۲۶۲ هزار تومان حقوق می گیرند؛ بدون هیچ گونه مزایای دیگر، آن هم به صورت هر دو ماه یک بار. گفتنی است که در این شرکت کارگران واحد اتیلن بالای ۳ اینچ به صورت فصلی کار می کنند و در اوائل فصل پاییز تا فروردین ماه بیکار می شوند.

فعالین شبکه همبستگی کارگری، ۱۰ بهمن ۸۸.

شعر ارسالی برای نشریه

زندگی، به ناچار

این که به ناچار،
همه قطار را "عزیزم" خطاب کنی
که دستمال هایت روی دستت نماند
و کودکت، تنها کودکت
هرگز نداند که چرا همه دنیا، برایت
از او عزیزترند.

این که لبخند بزنی، هر روز
- به ناچار -

ادای خوشبختی را در بیاوری
و تنت

بوی واگن های خفه و تاریک را بگیرد

از فرط خستگی شب ها

بی آن که عشق بیازی

از هوش بروی

در بستری زمستانی.

نه!

داستان عجیبی نیست

که در شهر سرسام آور آهن و دود

همه عمرت را زیر زمین

صندلی ها را "خانم" خطاب کنی

و کابوس شب های کودکت

دستمال های آشپزخانه باشد

که همه زندگی اش را در خود پیچیده است

و زن هایی که جای او،

همه را "عزیزم" خطاب می کنی.

ن - هیوا